

رسالة

در بیان
رسوخ

توسندہ: حضرت آیت اللہ صاحب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

فهرست

۵	فهرست
۹	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۹	مقدمه مؤلف
۱۰	فصل اول: بیعت با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام
۱۰	اشاره
۱۱	دین و سیاست
۱۲	بسیج افکار علیه حکومت بنی‌عبّاس
۱۲	نقشه مأمون
۱۳	وظیفه امام
۱۳	حکمت ها و فواید بیعت امام علیه السلام
۱۳	اشاره
۱۴	۱- انقلاب فکری در عصر مأمون
۱۵	۲- اعتراف بنی‌عبّاس به حقانیت اهل بیت (علیهم السلام)
۱۶	۳- استقبال مردم از امام رضا (علیه السلام)
۱۷	۴- نگرش امام رضا (علیه السلام) به موضوع ادیان مختلف
۱۸	حدیث «سلسله الذهب» [۷]
۱۹	وفات جناب ابوطالب (علیه السلام)
۲۱	مختصری از فضایل ابی طالب (علیه السلام)
۲۴	شخصیت خدیجه
۲۸	حدیث اخوت
۳۲	عقد اخوت بین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

۳۳	تکرار عقد اخوت
۳۳	موضوع مهم و جالب
۳۴	عقد اخوت بین پیامبر و علی (علیهما السلام)
۳۵	ولادت و زندگانی امام حسن مجتبی (علیه السلام)
۳۶	ولادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)
۳۷	القاب و کنیه امام (علیه السلام)
۳۷	فضایل امام (علیه السلام)
۳۷	شرف نسب
۳۸	علم امام (علیه السلام)
۳۹	مکارم اخلاق
۳۹	پند بی رنجش
۴۰	ترس از عذاب الهی
۴۰	محبّت امام به مردم
۴۱	امام (علیه السلام) میهمان خانه خدا
۴۱	جلال امام (علیه السلام)
۴۱	امام، نمایش رحمت الهی
۴۱	محبّت، پاسخ جسارت
۴۲	حلم امام (علیه السلام)
۴۲	سخاوت امام (علیه السلام)
۴۳	بخشش، پیش از ابراز نیاز
۴۳	پاداش امام (علیه السلام) به غلام
۴۳	اهمّیت امام به زندگی مردم
۴۴	شخصیت امام
۴۵	اسرار صلح حضرت مجتبی (علیه السلام)

۴۸	مرد مصلح
۴۸	علل و اسرار صلح
۴۸	۱- اجرای حکم الهی
۴۹	۲- ضعف و تفرقه در سپاه امام حسن (علیه السلام)
۵۰	۳- اوج انحطاط اخلاقی مردم
۵۰	۴- خطر سقوط اسلام و کشورهای اسلامی
۵۰	۵- فریب مردم توسط معاویه برای از بین بردن مردم
۵۱	۶- رابطه معاویه با سیاستمداران حیله گر و مکار
۵۱	۷- سیاست اسلامی، امام
۵۳	مهم ترین شرایط صلح
۵۴	ولادت حضرت جواد (علیه السلام)
۵۴	شخصیت حضرت امام جواد (علیه السلام)
۵۵	امامت در صباوت و صغر سن
۵۶	غزوه بدر
۵۸	قرآن و غزوه بدر
۶۰	پرچمدار و قهرمان نمونه جنگ بدر
۶۱	قهرمانان دیگر
۶۱	نمونه ای از مساوات اسلامی
۶۲	درس های غزوه بدر
۶۶	فتح و حوادث مکه
۶۸	خانه کعبه
۶۹	بت پرستی و پیکره پرستی
۷۰	عفو و گذشتی بی نظیر در تاریخ
۷۱	اعلان آزادی و مساوات حقوقی

- فصل نهم: شهادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۷۲
- اشاره ۷۲
- وصی و خلیفه پیامبر (علیه السلام) ۷۲
- سیره شیخین اعتبار ندارد ۷۵
- زاممداری علی (علیه السلام) ۷۹
- مدح و ثنای بی مورد ۸۰
- سند افتخار بشریت و زنده ترین برنامه زمامداری ۸۱
- یادی از آیت الله بروجردی - قدس سره - ۸۱
- درباره مرکز ۹۰

رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)

مشخصات کتاب

- سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ۱۲۹۸ -
 عنوان و نام پدیدآور: رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی) / لطف‌الله صافی گلپایگانی.
 وضعیت ویراست: [ویراست ۲].
 مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری: ۲۶۱ ص.
 شابک: ۶۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۷۲-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: کتابنامه؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 موضوع: اسلام -- تاریخ
 موضوع: شیعیان -- تاریخ
 رده بندی کنگره: BP۱۴/ص ۸۲ ۱۳۹۲
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۱۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۴۸۴۳۶

مقدمه

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا خاتم الانبیاء ابی القاسم محمد و آله الطاهرین
 وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (هود / ۱۲۰)
 ما اخبار پیامبران را بر تو حکایت می‌کنیم، تا بدان قلبت آرام گیرد، و از حقیقت مطلع شوی، و برای مؤمنان نیز پند و اندرز باشد.
 رمضان در تاریخ، ص: ۳

مقدمه مؤلف

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ [۱]
 به درستی که در داستان‌های آنها، عبرتی برای خردمندان است.
 یکی از اعمال پر فیض و برکت که وسیله ترقی و کمال بشر است و در آیات شریفه قرآن مجید و روایات و احادیث، از آن مدح بسیار شده تفکر است.
 تفکر در خلق آسمان، و زمین، و نظامات عالم خلقت، و اسرار آفرینش، تفکر در حوادث، اتفاقات، و تحولات روزگار. تفکر در گذشت عمر و پرونده اعمال و بالأخره تفکر در ماه مبارک رمضان، توأم با انجام وظایف و برنامه‌های دیگر، سبب قوت ایمان و رشد شعور اسلامی و برداشت فوائد تربیتی و اخلاقی و اجتماعی بیشتر است.
 تفکر در معانی آیات قرآن، و مضامین دعاها، تفکر در اوضاع اجتماعی و سیاسی، و اقتصادی مسلمانان، و تحولات جهان اسلام از

ماه رمضان گذشته تا حال برای تعیین برنامه کار تا ماه رمضان آینده، و از جمله تفکر در حوادث تاریخی این ماه برای عبرت و موعظه.

کتاب حاضر، شرح و تحلیل و درس‌هایی از چند حادثه از حوادث تاریخی این ماه مبارک است که به منظور تقویت درک مذهبی، و رشد افکار و بیدار شدن احساسات اسلامی نوشته شده است.

امید است مطالعه آن برای عموم، به خصوص نسل جوان، در این ماه خدا سودمند واقع شود.

ان شاء الله تعالی

۲۹ جمادی الاولی ۱۳۹۲

لطف الله صافی گلپایگانی

رمضان در تاریخ، ص: ۴

فصل اول: بیعت با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

اشاره

از حوادث و اتفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، بیعت با ولایتعهدی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بود؛ که بنا به نقل «شیخ مفید» [۲] و دیگران، در روز اول ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری صورت گرفت.

واقعه واگذاری ولایتعهدی به حضرت رضا علیه السلام از جانب مأمون یک نقشه سیاسی بود.

مأمون برای فرونشاندن آتش انقلابات داخلی و تظاهر به حسن نیت و ارادت خود به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که تا آن زمان از جانب حکومت بنی عباس و خلفای وقت، نظیر منصور، هادی و هارون، تحت شدیدترین فشارها و شکنجه‌ها گرفتار بودند، اقدام به این عمل را کرد.

ستمگری‌ها و بدرفتاری‌ها، ظلم و تعدی بنی عباس، نسبت به آل علی علیه السلام که اهل بیت و ذریه پیغمبر و از نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت و حامل علوم نبوت می‌باشند، فزونی گرفته بود.

حبس در بدترین زندان‌ها، شکنجه‌های شدید، آوارگی از وطن و مسکن، منع آب و نان، ضرب و شتم، هتک حرمت، کشتن با فجیع‌ترین اشکال، نمونه‌هایی از این سختگیری‌ها بود.

آل علی علیه السلام هیچ تقصیری نداشتند، جز آن که خیر و سعادت بشر را می‌خواستند و شیفته و دل‌باخته حق، و خواستار عدالت و آزادی بودند و مردم، آنها را شایسته رهبری مسلمانان می‌دانستند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امت را به آنها ارجاع کرده تا دین، احکام و سایر مسایل شرعی را از آنها بیاموزند. مردم، آل علی

رمضان در تاریخ، ص: ۵

علیه السلام را دوست میداشتند و آنان، مالک دل‌های جامعه بودند.

در مقابل، بنی عباس افرادی ستمگر، ستم پیشه، غاصب، غارتگر بیت المال، و متجاوز بودند؛ خلافت اسلامی را مانند دوران بنی امیه از مسیر خود خارج کرده و بدترین استبدادها و دیکتاتورهای را تشکیل دادند و آتش اختلافات نژادی و ملی و عرب و عجم را بین

مسلمانان روشن کردند؛ و برای آن که مسلمانان از اصول اساسی اسلام و فهم حقایق قرآن بی اطلاع باشند و به حقوق خود آشنا نشوند و بنی‌عبّاس بتوانند روش حکومت‌های پیش از اسلام را مرتجعانه احیا نمایند، با زبان عربی - که همان زبان اسلام و قرآن بود - به مخالفت برخاسته و از توسعه آن، در قلمرو کشورهای اسلامی جلوگیری کرده، زبان‌های محلی را رواج دادند؛ که حتی می‌گویند: به «ابو مسلم» دستور دادند:

هر چه عرب زبان در خراسان است، از بین ببر؛ زیرا آنهایی که به زبان عربی آشنا نباشند و نتوانند مفاهیم و مقاصد قرآن را به طور مستقیم از قرآن بگیرند، طبعاً به آن وضع حکومت پر از تجملات و دستگاہ عریض و طویل خلافت، مانند یک مسلمان آزاد و قرآنی، با نفرت و بغض نمی‌نگرند.

بنابراین، مأمون از کسانی بود که زبان فارسی را رواج می‌داد و به شعرای پارسی زبان جایزه اعطا می‌کرد؛ نه برای اینکه به فرهنگ و زبان پارسی علاقه داشت؛ بلکه برای اینکه جنگ عرب و عجم را به راه بیندازد و با جانبداری از یک گروه، حمایت آنها را جلب، و گروه دیگر را بکوبد؛ زیرا ایجاد تفرقه بین ملل عرب و عجم و رواج دادن تعصبات باطل، و ملت را رو در روی هم قرار دادن، برای نگاهداری پایه‌های حکومتی که بر خلاف احساسات عموم رفتار می‌کرد، راه مؤثری بود.

رمضان در تاریخ، ص: ۶

یکی از خیانت‌هایی که بنی‌عبّاس به اسلام روا داشت، همین بود که جامعه مسلمانان را از یکپارچگی خارج ساخت و بین آنان اختلاف ایجاد کرد و در حقیقت قیام‌هایی را که علیه دستگاہ خلافت در ایران و کشورهای دیگر آغاز شد، خودشان پایه‌ریزی کردند؛ مردمان دلسوز و فهمیده را مجبور به سکوت، و جاسوسان آنها جامعه را از امتیت محروم کرده بودند.

به این علل، مردم آن‌ها را دوست نمی‌داشتند و ستم‌های آنها به آل علی علیه السلام دل‌ها را از آتش اندوه می‌سوزانید.

عکس‌العمل مردم در برابر اعمال ناهنجار بنی‌عبّاس، افزون شدن علاقه آنان به رهبران و امامان اهل بیت علیهم السلام بود. ولی حکومت که فقط بر پایه زور پایدار مانده بود و به سر نیزه و تهدید و ارباب اتکا داشت، بر شدت عمل خود می‌افزود و دسته دسته سادات جوان و پیر و هواخواهان حکومت آزاد اسلامی را به شهادت می‌رساند و یا زنده به گور می‌کرد و یا اینکه در سیاه‌چال‌ها می‌انداخت. [۳]

آل علی علیه السلام آزادی‌خواه و طرفدار حکومت حقّ و عدالت اسلامی بر مبنای قرآن و سنت نبوی بودند. و مرور زمان ثابت کرد، بنی‌عبّاس کسانی نیستند که بتوانند رهبری مسلمانان را عهده‌دار باشند.

تفکیک سیاست از دیانت و دین از دنیا هم ممکن نبود تا بنی‌عبّاس بگویند ما سیاست را اداره می‌کنیم و آل علی علیه السلام دیانت را. بنابراین، اگر از جنبه دینی و معنوی کم و کاستی داشته باشیم و هر خلاف شرعی نیز مرتکب شویم، با سیاست و ریاست و حکومت مغایر نیست.

دین و سیاست

بنی‌عبّاس ناچار بودند خود را هم رهبر سیاسی و هم رهبر

رمضان در تاریخ، ص: ۷

دینی بدانند؛ زیرا در اسلام، سیاست و دیانت از هم جدا نیست. دیانت یعنی همه چیز، تجزیه دین از سیاست، انفصال سیاست از دین، شعاری است که بیگانگان و دشمنان اسلام، از پشت آن، می‌خواهند اسلام را از حکومت در جوامع مسلمین معزول کنند و وحدت مسلمان‌ها را از بین ببرند. این موضوع، یعنی تجزیه، فصل و جدایی دین از دنیا، خطرناک‌ترین افکار ضدّ اسلامی و مخالف

صریح تعالیم اسلام، آیات و نصوص کتاب و سنت است؛ بنابراین، بنی‌امیه و بنی‌عباس هم نتوانستند آن را انکار کنند و خود را پیشوای مسلمین خواندند، بی آن که واجد صفات رهبری باشند و اشکال وارد مخالفان آنها هم این بود که شما به شهادت اعمال و رفتاری که دارید و برای اینکه عالم به معارف اسلام نمی‌باشید، واجد صفات رهبری نیستید، و غاصب این مقام می‌باشید.

بسیج افکار علیه حکومت بنی‌عباس

در اواخر حکومت دیکتاتوری هارون و آغاز حکومت مأمون، احساسات توده‌های وسیع مسلمانان، علیه حکومت بنی‌عباس به شدت اوج گرفت و عکس‌العمل در برابر کارها و اختناق افکار و سلب آزادی‌های فردی و دینی، در قلوب زیاد شده و در حال انفجار بود. جریان جنگ خونین «امین» و «مأمون» و آن همه کشتار و اتلاف نفوس، و نیز قتل امین، ماهیت این بازیگران صحنه سیاست را بیش از پیش فاش کرد.

«مأمون»، احساسات ملی و قومی ایرانیان، و «امین» نیز احساسات ملی و قومی عربی را وسیله ساخت و عالم اسلام را تجزیه کردند و احساساتی را که اسلام، سال‌ها پیش از بین برده بود، زنده نموده و احساسات واقعی اسلامی را که مافوق این احساسات بود، نادیده گرفتند و مصالح عالی‌ه اسلام را به مصالح شخصی خود فروختند.

اسلام، تعصب نژادی، ملی و قومی را لغو کرد و جنگ، برای پیروزی و برتری نژاد یا قوم و ملت خاص را ممنوع

رمضان در تاریخ، ص: ۸

نمود و تمام بشر را از هر قوم و ملت، دعوت به اسلام و برادری کرد، ولی خلفای غاصب، عموماً این جهت را مراعات نکرده و از اختلافات، بهره برداری می‌کردند.

مردمان فهمیده و متفکر، در گذشته و حال، این دقایق و نکات را درک کرده و از ضررهای رواج ملّیت‌های گوناگون در جامعه اسلامی اطلاع دارند؛ اما قدرت‌هایی که از این افکار کهنه و پوسیده، برای بقای سلطه و حکومت خود استفاده می‌کنند، به نصایح بزرگان اسلام اعتنا ندارند.

مأمون برای اینکه به اوضاع آشفته سرو سامانی بدهد و از عکس‌العمل آن همه جنایات و خیانت‌ها، قتل سادات و اسراف بیت المال، تا حدی جلوگیری کند و خشم مردم را فرو بنشانند و خود را خیرخواه مسلمین و دور از مطامع سیاسی جلوه دهد؛ و به گفته بعضی، اهل بیت علیهم‌السلام را طالب حکومت معرفی کند؛ [۴] یا آنان را به خاطر قبول منصب از دستگاه حکومت، در معرض اعتراض واقع سازد [۵] و آن را دستاویزی برای شرعی بودن حکومت خود قرار دهد و مسلمانان و بسیاری از سران و خواص خود را که انتقال خلافت را به آل علی علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقرر شرعی آن، آرزومند و خواستار بودند و بلکه اصرار می‌ورزیدند، ساکت و راضی سازد، دست به یک نیرنگ سیاسی و بازی تازه‌ای زد، که هم خود را تبرئه و طرفدار حق معرفی کند، و هم تشنجاتی را که در گوشه و کنار و اطراف

رمضان در تاریخ، ص: ۹

مملکت بود، آرام و موقعیت حکومتش را که سخت متزلزل بود، مستحکم و استوار سازد.

نقشه مأمون

او در صدد برآمد که دست به سوی خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دراز کند، و بهترین و شایسته‌ترین و عالم‌ترین و پرهیزکارترین آنها را که از هر جهت میان مسلمانان، دارای حسن شهرت و مورد علاقه و ارادت عموم باشد و در بین بنی‌عباس و

دیگران، نظیر و مانندی نداشته باشد را به عنوان ولیعهد انتخاب کند و او را در جریان ها و وقایع و کارهایی که می‌شود، به قبول مسؤولیت و ادار سازد، و به اصطلاح، عضو هیأت حاکمه قرار دهد.

این اقدام، از یک سو، مردم را به آینده اسلام و مسلمانان، امیدوار می‌ساخت و از سوی دیگر، حضرت رضا علیه السلام را در شمار هیأت حاکمه‌ای که اکثریت آنها به ریاست مأمون، مورد اعتراض جامعه بودند، معرّفی می‌کرد و به گمان مأمون، طبعاً این موضوع، محبوبیت حضرت رضا علیه السلام و ایمان و ارادت مسلمانان را به خاندان رسالت، کاهش می‌داد و از ناحیه دیگر هم، صدای کسانی را که به نام اهل بیت علیهم السلام، قیام و شورش می‌کردند، خاموش می‌ساخت.

نقشه مأمون این بود که پس از اجرای این برنامه‌ها و رسیدن به اهداف خویش مانند پدرانش - که آن همه سادات، رجال و بزرگان اهل بیت را به شهادت رساندند- او نیز هر زمان که بخواهد و مصلحت سلطنتش اقتضا کند، امام رضا علیه السلام را از میان بردارد. بنابراین برای اجرای اهداف شوم خود، رجاء بن ابی الضحاک را با گروهی از افسران ارشد، به مدینه طیبه فرستاد تا هر طور که شده، امام را به خراسان بیاورند.

آنها نیز- به شرحی که در تواریخ است- امام را

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰

الزاماً و با احترام ظاهری، به «مرو» آوردند. و مأمون، با تهدید به قتل، آن حضرت را مجبور به قبول ولایتعهدی ساخت؛ ولی امام رسماً با مأمون شرط گذاشت که در هیچ یک از امور مملکتی، مداخله‌ای نخواهد داشت؛ و با این عمل، مأمون را از اینکه بتواند امام را در جریان‌های کشور، رتق و فتق امور، عزل و نصب حکام و امرا مسؤول سازد، مأیوس کرد. و بدین ترتیب امام از اینکه در ردیف هیأت حاکمه باشند، جداً امتناع فرمودند.

وظیفه امام

چنانچه می‌دانیم و نیز بر حسب عقاید صحیح شیعه، همه ائمه هدی علیهم السلام در روش و رفتاری که در پیش گرفتند، تکلیف و وظیفه‌ای را که از جانب خدا برای آن‌ها معین شده بود، اطاعت می‌کردند، و در قیام، اقدام، سکوت و خانه‌نشینی، هدفی جز اطاعت خدا، ترویج دین، هدایت خلق و حفظ اسلام نداشتند.

حضرت رضا علیه السلام از نقشه‌های مأمون آگاه بود و می‌دانست که موضوع ولایتعهدی چیزی جز صحنه‌سازی و فریب کاری نیست؛ و حتی خبر دادند که چگونه این موضوع به پایان خواهد رسید و چگونه ولایتعهدی، مفهوم واقعی خواهد داشت، در حالی که پیش از مأمون وفات خواهم کرد؟

هنگامی که امام قصد عزیمت از مدینه کردند، به خاندان خود اطلاع دادند که از این سفر باز نخواهند گشت و دستور دادند که برای ایشان، نوحه‌سرایی کنند.

با این همه، چاره‌ای جز اجابت دعوت مأمون نداشتند و سفر خراسان را اختیار فرمودند.

حکمت‌ها و فواید بیعت امام علیه السلام

اشاره

در این جا قصد نداریم درباره موجه و مقبول بودن حرکت امام به سوی خراسان بحثی به میان آوریم؛ چرا که

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱

از عهده ما خارج است که در این میداین و موشکافی‌ها وارد شویم و در کار امام- که کردار و رفتار و گفتارش برای ما بر طبق نصوص متواتر و حکم عقل، حجت است؛ و آنچه فرمان دهد و انجام دهد، به امر خدا و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است- چون و چرایی به میان آوریم.

ای مگس! عرصه سیمرغنه جولانگه توست
عروض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری!

هرگز اندیشه‌های کوتاه نمی‌تواند به نهایت این حقایق برسد؛ جایی که نکته‌ها و حکمت‌ها و باطن کارهای «خضر» بر کسی چون «موسی» پنهان بماند، باطن کار و اقدامات اولیای بزرگ خدا یعنی محمّد و آل محمّد- که در وصف آنان باید گفت: (عباد مکرّمون لا یسبّونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ [۶] چه سان بر ما فاش و آشکار می‌شود؟

با این همه، به قدری که اندیشه، توانایی ورود در این عالم وسیع و دریای بیکران را دارد و تا آن جا که غواص عقل، به خود جرأت فروفتن به عمق این بحر ژرف و اقیانوس عمیق را می‌دهد، از حکمت‌ها و فواید این بیعت، مختصری می‌نگاریم:

۱- انقلاب فکری در عصر مأمون

پس از اختناق شدید دوران هارون و حبس طولانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دست عموم شیعه و طرفداران حق، به طور علنی و رسمی از دامن اهل بیت کوتاه شد و آن مدرسه جهانی و مکتب علم و دانش و هدایتی که به واسطه حضرت صادق علیه السلام- افتتاح شده بود و خورشید جهان تابش به تمام عالم اسلام، نور افشانی می‌کرد، به

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲

واسطه فشار حکومت وقت، تعطیل گردید. و اگر فشار و اختناق، بیشتر ادامه پیدا می‌کرد، به تدریج علوم آل محمّد علیهم الصلوة والسلام- از دسترس مسلمانان خارج می‌شد؛ و باکترلی که از طرف حکومت، در تألیف و توزیع و نشر کتب و جمع آوری و نقل روایات برقرار بود و شیوخ و مجامع علمی، تحت مراقبت جاسوسان قرار داشتند، این مقدار از علوم اهل بیت که بین محدّثین و علما منتشر شده بود، نیز باقی نمی‌ماند.

وجود یک آزادی ظاهری نیز برای مردمان آزادی خواه و شیعه، و فرقه ای که اجرای کامل کتاب و سنت را طالب بودند، فرصتی بسیار گران بها به شمار می‌رفت. چرا که در این فرصت، می‌توانستند افکار خود را از نو منتشر نموده و جوانان و طبقه ای را که در دوران اختناق (عصر هارون) و زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در مدارس و مجامع بنی عباس تربیت شده بودند، با افکار صحیح توحیدی و آزادی بخش اسلام، آشنا سازند و در ضمن معرّفی مذهب شیعه، نهضتی برای رساندن رسالت اسلام به تمام ملل اسلامی، بر پا کنند.

ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام و گرایش ظاهری مأمون به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این فرصت را در اختیار دانشمندان و محدّثان و شاعران شیعه قرار داد و اقداماتی که در آن فرصت، شیعه برای ادای رسالت اسلام و نشر علوم و فضایل آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین- انجام داد، شاید بی سابقه یا کم سابقه بود.

در آن زمان، نشر علوم و احادیث اهل بیت، رواج پیدا کرد و ذکر احادیث و روایات اهل بیت و نقل فضایل و سجایای اخلاقی آنها، معمول گشت.

شعرا، بهترین قصاید را در مدح اهل بیت و ائمه اطهار و افشای ستم‌هایی که بر آنها روا شده بود و نیز مواقف و مشاهد آنها و طلب

حق اهل بیت سرودند؛ که تا کنون در ردیف بهترین و زیباترین اشعار ادبیات عرب

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳

است؛ تا جایی که مأمون، شخصاً در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام قصیده سرایی می کرد.

این اشعار که متضمن بیان حق اهل بیت و فضایل و مناقب ایشان و فداکاریها و استقامت و ثبات آنها بود- یادآور خون هایی بود که برای اسلام ریخته شده و بیانگر ظلم هایی بود که هیأت های حاکمه ستمگر در حق اهل بیت اعمال کرده بودند. و از این رو آن اشعار، ولایت و محبت اهل بیت را در دلها رشد می داد و همه جا منتشر و قرائت می شد؛ و یقیناً اگر موضوع ولایتعهدی امام به میان نمی آمد، این نهضت وسیع ادبی و سیاسی و مذهبی، آغاز نمی شد.

بدیهی است این جریان ها، عکس العمل شدید ظلم هارون و حبس و زندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود که در نهایت، مأمون را به تغییر سیاست ناچار ساخت و آن حبس و زندان طولانی و مظلومیت اهل بیت را در حکومت مقتدر بنی عباس، به ظاهر، تا یک قدمی خلافت وسیع اسلامی، به دست خود بنی عباس جلو برد.

اما اگر امام، روش دیگری پیش می گرفت و از راه انقلاب و جنگ و رو در رو قرار گرفتن با مأمون وارد می شد، بی شک با موانع بسیاری روبرو می گردید؛ و به علت فراهم نبودن اوضاع سیاسی و اجتماعی برای خلافت شخصی مانند آن حضرت، جبهه حق پرستان شکست می خورد و اختناق شدیدتر از عصر هارون پیش می آمد؛ و این فرصت کذایی و بی نظیر، برای انقلاب فکری از دست می رفت.

۲- اعتراف بنی عباس به حقایق اهل بیت (علیهم السلام)

بسیاری از خلفای بنی عباس با همه دشمنی و حسادتی که با اهل بیت علیهم السلام- داشتند، جسته و گریخته، فضایل اهل بیت را نقل می کردند و آنها را وارث حقیقی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و لایق منحصر به فرد خلافت و رهبری مسلمین می دانستند. و نمی توانستند منکر

رمضان در تاریخ، ص: ۱۴

فضایل و علوم و صلاحیت آنها شوند و یا آن ها را به حرکات و رفتار ناپسند متهم سازند. بنابراین، فقط حب جاه و ریاست و سلطنت، آنها را به غضب خلافت و ارتکاب آن همه جنایت و کشتار دسته جمعی سادات بزرگوار و آزار و شکنجه شیعیان وادار می ساخت.

با این همه، تا زمان مأمون، یک اعلام عمومی و رسمی و دولتی در مورد این موضوع صادر نشده بود و خلفای بنی عباس، به ظاهر، خود را شایسته خلافت معرفی می کردند و خلافت را حق خود می شمردند.

موضوع ولایتعهدی امام، یک اعتراف حکومتی و رسمی، و سندی بود که بر تمام تبلیغات و دعاوی بنی عباس، خط بطلان کشید و اگر چه مأمون، کناره گیری نکرد و خلافت را واگذار نمود، اما عموماً آن را اقرار علیه خودش تلقی کرده و او را غاصب مسند خلافت شناختند.

نکته قابل توجه اینکه مأمون، خلیفه و پادشاه مسلمانان و مالک کشورهای پهناور اسلام بود و در بین خلفای بنی عباس، از او عالتر یافت نمی شد؛ و بر علمای نامدار اهل سنت، در مباحث دقیق علمی و کلامی غالب بود.

وی رسماً اعلام کرد که: در میان تمام مسلمانان از بنی عباس و آل ابی طالب و دیگران- کسی را اعلم و افضل و لایق تر به خلافت، از پسر آن امام مظلومی که پدرم، او را با آن همه زجر و شکنجه در زندان، به آن وضع فجیع و دردناک کشت، نمی شناسم.

مأمون می خواست با زیرکی تمام، خود را این گونه به مردم معرفی کند که: حق اهل بیت و امام را شناخته و خلافت را به صاحبش

واگذار کرده است.

به عقیده ما، این پیشامد در تاریخ پیروزی های چشمگیر، بی نظیر است و بیش از آنچه که ما تصور می کنیم، اعتراف به حقیقت امام علیه السلام در نفوس، انعکاس داشته است.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۵

مأمون بر حسب مصلحت حکومت و دفع اَتهام و اضطراب سیاسی و فشار نفوذ معنوی اهل بیت، آن حقیقتی را که رسماً مورد انکار دستگاه حکومت بنی امیه و بنی عبّاس و خلفای غاصب و تشکیلات وسیع تبلیغاتی آنها بود، قبول نمود؛ و به نزاعی که بین آنان و دسته ها و احزاب طرفدارشان، با اهل بیت علیهم السلام- پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در موضوع خلافت پیش آمده بود، خاتمه داد، و رسماً پذیرفت که در این نزاع، حق با علی علیه السلام- و فاطمه زهرا سلام الله علیها- و آل علی و شیعیان آنها علیهم السلام- بوده است.

روح و حقیقت آن بیعت، تفسیری جز این نداشت و مأمون این حق را به ظاهر و بر حسب فشار سیاسی پذیرفت و از این اعلان و قبول رسمی حق آشکار و باطل- رسوا گشت.

وَمَنَاقِبُ شَهِدِ الْعَدُوِّ بِفَضْلِهَا وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ

۳- استقبال مردم از امام رضا (علیه السلام)

حرکت امام علیه السلام که به طور رسمی و به ظاهر آزاد، از مدینه به خراسان بود، پیامدهای مفیدی به دنبال داشت؛ به طوری که در طی این مسافت طولانی که از شهرهای بزرگ و کوچک و بخش ها و دهستان ها و دهکده های بسیار، عبور می کردند، شور و هیجان عجیبی در کشورهای اسلامی پدید می آورد و موجب شد مسلمانانی که تا آن موقع نمی توانستند احساسات ارادتمندانه خود را به اهل بیت علیهم السلام- اظهار کنند، علایق ناگسستنی و پیوند خود را با دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ذریّه آن حضرت آشکار سازند؛ و در بین همه مردم از خواص و عوام- سخن از اهل بیت علیهم السلام- و فضایل و مقامات آنان و ظلم هایی که به آنها شده بود، مطرح گردید.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۶

مردم و جماعات بسیار، از تشرف به دیدار امام، غرق وجد و نشاط و سرور شده بودند؛ زیرا شرف یابی به حضورش را برای خود، شرفیابی به حضور جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- می شمردند.

مردم در معابر، میادین، مساجد و هر جا که مسیر آن حضرت بود، اجتماع می کردند و با حضورشان صفحه نوینی را در تاریخ اسلام می ساختند و روش و نظام عصر نبوت رسول خدا و خلافت علی مرتضی صلوات الله علیهما- را احیا می کردند.

همه به هم می گفتند: چه خوب شد؛ حق به مرکزش بازگشت. مأمون خودش می خواهد، زمینه انتقال خلافت را به امام فراهم کند.

مأمون گفته است: بعد از فحوص و جستجو و مطالعه و بررسی، کسی اصلح و افضل ولایقتر از امام، در جهان پهناور اسلام نیافتم!

در اینکه بزرگترین شخصیت عالم اسلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام است، شکی نیست؛ اما اینها بنا نداشتند که رسماً حق خاندان نبوت را ادا کنند.

مگر پدر مظلومش موسی بن جعفر علیه السلام افضل تمام امت نبود؟! مگر هارون کسی را از او افضل و اعلم و پرهیزکارتر می شناخت؟! قطعاً چنین نبود. مگر جدش امام جعفر صادق علیه السلام یگانه افتخار عالم اسلام نبود؟! مگر «منصور» او را وارث علوم

کتاب و برگزیده خدا نمی دانست؟!

مگر امام محمد باقر علیه السلام باقر علوم اولین و آخرین نبود؟ مگر زمانی نرسید که در آن حادثه سیاسی و اسلامی که حیثیت و

شرافت کشور اسلام و مسلمین به خاطر آن در خطر افتاده و گرفتار شده بود، «عبدالله مروان» از آن حضرت چاره جویی کرد؟ همه ائمه هدی علیهم السّلام - افراد شاخص جهان اسلام بودند؛ اما خدا لعنت کند سیاستی را که به معنای حبّ جاه و ریاست است. به قول آن مرد بزرگ: «لعن الله

رمضان در تاریخ، ص: ۱۷

السیاسة و سینهها و ساس و کسوس و کل لفظ اشتقّ من السياسة؛ خدا، دوستی مقام و حکومت و سلطنت را لعنت کند. زمامداران و سیاستمداران دنیا طلب، از کتمان حقایق، پنهان کردن فضیلت و صلاحیت افراد، انکار واقعیات، حبس و کشتن مردان خدا، باک ندارند.

برای مردم این سؤال پیش آمده بود که: چگونه مأمون روش تمام سیاستمداران را کنار گذاشته و انسان خوش قلب و پاک نیت و خیر خواه جامعه خود را به عنوان ولیعهد معرفی می کند؟ و مبادا این هم سیاستی باشد؟!

مبادا این هم نقشه خیانتی به اهل بیت علیهم الصّلاه و السّلام - باشد؟ و مبادا پشت این پرده، مقاصد دیگر پنهان باشد، و سرانجام امام را نیز به سرنوشت پدر مظلومش گرفتار نمایند!

به هر حال هر چه باشد، باید منتظر آینده بود. ولی ظاهر این اقدام، در حال حاضر، این طور نشان می دهد که مأمون دریافته که خلافت، حقّ آل علی علیهم الصّلاه و السّلام - است و کسی افضل از علی بن موسی الرضا علیهما السّلام - نیست و در اینکه مأمون به این حقیقت آگاه است، شکّ و شبهه ای وجود ندارد.

مردم از این گونه گفتگوها در میان خود بسیار داشتند، و همه جا سخن از امام بود.

امام در هر مکان که قدم می گذاشت، ارادت و محبت مردم آنجا اوج می گرفت و در کالبد ایمان و اخلاصشان، جان تازه می دید. امام را زیارت می کردند؛ در سیمایش، سیمای رسول خدا را تماشا نموده و گریه می کردند؛ ناله و ضججه می زدند؛ شعر می خواندند؛ شادی می کردند؛ و صلوات می فرستادند.

به راستی، چه حادثه ای مهمتر از این می توانست مذهب تشیع را زنده سازد و مردم را به سوی حقیقت رهبری کند؟ و چه منظره ای زیباتر و نافذتر و جذاب تر از

رمضان در تاریخ، ص: ۱۸

جمال دل آرا و چهره ملکوتی امام است؟

تا پیش از حرکت امام از مدینه به مرو، اگر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را معرفی می کردند، فوراً دستگیر و زندانی می شدند؛ اما به برکت وجود امام، نه تنها چنین مسأله ای وجود نداشت؛ بلکه تمام شهرهای بین راه، غرق هیجان و شادی گردید. و وقتی چشمشان به جمال آن حضرت روشن می شد، اشعار «ابی نواس» ترجمان احساساتشان بود:

مُطَهَّرُونَ نَقِيَاتٌ جُيُوبُهُمْ تَتَلَى الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ اَيْنَمَا ذُكِرُوا
وَاللَّهِ كَمَا يُرَى خَلْقًا وَ اتَّقَنَهُ صَفَاكُمْ وَ اصْطَفَاكُمْ اِيَّهَا الْبَشَرُ
وَ اَنْتُمْ الْمَلَا الْاَعْلَى وَ عِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِبُهُ فَمَالَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخِرُ

۴- نگرش امام رضا (علیه السلام) به موضوع ادیان مختلف

مسافرت امام رضا علیه السّلام به خراسان، فرصت مناسبی بود تا علوم و معارف اسلام که در نزد امامان، موجود بود و از موارث نبوت به شمار می رفت - منتشر شود و در دسترس علما و دانشمندان قرار گیرد.

عصر مأمون، سرآغاز آشنایی مسلمانان با اصطلاحات و مکتب‌های فلسفی بود که به واسطه ترجمه کتب فلسفی به زبان عربی، صورت گرفت و مأمون نیز از این برخوردار استفاده نموده و شخصاً آن را ترویج و تشویق می‌کرد و در نتیجه نابسامانی‌های فکری و القای شبهات و

رمضان در تاریخ، ص: ۱۹

اشکالات، در عقاید و مسایل اسلامی زیاد گردید؛ و از سوی دیگر، بحث و مناظره بین مسلمانان و علمای ادیان دیگر نیز توسعه یافت و مباحثات مذهبی رایج گردید.

حضرت رضا علیه السلام برای حفظ عقاید مسلمانان و ردّ هر گونه شبهه و شک و ایراد و نیز راهنمایی علما، مجاهدت‌های فراوانی فرمودند، و شخصاً با دانشمندان بزرگ ادیان مختلف، مباحثه کرده و آن‌ها را محکوم و مجاب کردند؛ که صورت آن جلسات مباحثه و مناظره، در کتب تاریخ و حدیث ثبت و ضبط گردید؛ و امروزه یکی از ذخایر مهم علمی در فنّ احتجاج و استدلال و اثبات عقاید محسوب می‌شود و همواره مورد استفاده علما و دانشمندان بوده و خواهد بود.

مردم، هر گونه اشکال درباره مسایل فلسفی را به آن حضرت عرضه می‌داشتند و پاسخ شافی و کافی می‌شنیدند.

آوازه علم و فضل آن حضرت، جهان اسلام را پر کرد و این سفر با همه افاضات علمی، معارف دینی و علوم اسلام و عقاید وفقه را تجدید کرد و به واسطه همین مطلب است که آن حضرت را «مجدّد رأس مائة ثانیه» خوانده‌اند.

در کتاب «عیون اخبار الرضا» که کمتر از یک قرن، بعد از رحلت آن حضرت تألیف گردیده، از سندهای عالی و معتبر استفاده شده است. و از این رو، این کتاب عظمت مقام علم و جلالت و موقعیت بی‌نظیر امام را تا حدی بیان نموده است.

مشایخ علمای سنت نیز به آن حضرت، ارادت می‌ورزیدند و ایشان را یکی از اولیای بزرگ می‌شمردند. و در مدح آن حضرت اشعار و قصاید بسیاری سروده‌اند.

یکی از احادیثی که از آن حضرت بیان کرده‌اند و مانند خورشید، درخشان و مشهور است، حدیث «سلسله الذهب» است که برای تَیْمُن و تَبْرَک و کسب فیض و توسّل و نیز نشان دادن درجه علاقه و ارادت و احترام مردم و علما به امام و نیز اظهار افتخار مشایخ بزرگ به آن

رمضان در تاریخ، ص: ۲۰

حضرت، این حدیث را به عنوان حُسن ختام این بحث، نقل می‌کنیم:

حدیث «سلسله الذهب» [۷]

نیشابور یکی از شهرهای پرجمعیت خراسان و از مراکز مهم علمی و مجمع محدّثین نامدار و حُفّاظ مشهور بود. وقتی موکب با عظمت و جلالت امام به این شهر رسید، با تجلیل و احترام و تکریم بی‌سابقه، استقبال شده؛ خُرد و کلان، وضع و شریف، عالم و جاهل، همه و همه برای شرف یابی و درک افتخار زیارت فرزند عزیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم بیرون آمدند.

یکی از مورّخان نیشابور، روایت کرده است: امام بر قبه ای که بر استری شهبها بود، قرار داشت. در بازار، «ابوزرعه رازی» و «محمّدبن اسلم طوسی» دو پیشوا و حافظ حدیث- با گروه بی شماری از علما و محدّثین و طلباب ظاهر شدند و عرض کردند:

یا ایها الصدیث وَ رَوِیْتَ لَنَا حَدِیثًا عَنْ آبَائِكَ عَنْ جَدِّكَ نَدُّكَ بِهٍ.

پدرانت، از جدّت روایت کن که به سبب آن تو را یاد کنیم.

وَ مُقْبِلٍ لِحَافِرٍ بَعْلَتِهِ وَ عَلَا الضَّجِیْحِ.

روشن فرمود.

ضجّه بالا گرفت.

يَنْفَعُكُمْ وَلَا تُؤْذُونَا بِصُرَاخِكُمْ»

خود، آزار ندهید.»

در این میان «ابوزرعه» و «محمد بن اسلم»، استملای حدیث می کردند.

امام فرمود:

امِنْ مِنْ عَذَابِي.»

: پدرم موسی کاظم، از پدرش جعفر صادق، از پدرش محمد باقر، از پدرش زین العابدین، از پدرش شهید

رمضان در تاریخ، ص: ۲۱

کربلا، از پدرش علی مرتضیٰ علیهما السلام- نقل کرد که فرمود:

شود، از عذاب من در امان است.»

سپس پرده قبه را انداخت و حرکت فرمود.

صاحب کتاب تاریخ نیشابور می گوید: «شمرده شد که بیش از بیست هزار نفر، این حدیث را می نوشتند.»

«احمد بن حنبل» رئیس مذهب حنبله و جامع مسند معروف «بمسند احمد»- می گوید: «اگر این اسناد، بر دیوانه ای خوانده شود، شفا می یابد.»

مخفی نماند، آنچه که نقل شد، طبق نقل «ابن حجر هیشمی شافعی» در «الصَّوَاعِقُ الْمُحَرَّقَةُ» [۸] و «شبلنجی» [۹] می باشد و بعضی عبارات و جمله ها، مطابق «صواعق» و بعضی مطابق «نورالابصار» است؛ و اگر کسی بخواهد به اسناد و متون این حدیث شریف آگاه شود، به کتاب «عیون اخبار الرضا» [۱۰] و «توحید صدوق» [۱۱] و کتاب «بحار» و سایر کتب معتبر شیعه رجوع شود.

و در کاملترین متون حدیث، جمله «فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ فَاوَانَا بِشَرُوطِهَا وَاَنَا مِنْ شَرُوطِهَا»

آمده که بسیار جالب است؛ و از آن حقیقت ولایت و ارتباط آن به عقیده توحید و اینکه معبودی غیر از خدا نیست، استفاده می شود؛ و چون در نوشته های دیگر به شرح آن افتخار یافته ایم، در این جا سخن را کوتاه کردیم.

- هنگامی که کاروان امام علیه السلام حرکت نمود، امام علیه السلام به جملات قبلی اضافه فرمودند: «ورود در دژ توحید خداوند، شرط و شروط دارد و اعتقاد به (ولایت و امامت) من، از جمله آن شرایط است که بدون این

رمضان در تاریخ، ص: ۲۲

شرایط، ورود به توحید، محقق نمی گردد.»

وفات جناب ابوطالب (علیه السلام)

یکی دیگر از اتفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، وفات حضرت ابوطالب است. بنا به قول شیخ مفید قدس سرّه [۱۲] در هفتم ماه رمضان سال دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت، ابوطالب یگانه حامی و کفیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم- وفات نمود.

همان بزرگمرد ارجمندی که از اجتماع قریش و نقشه ها و تهدیدات و قطع روابط و آزار و اذیت ایشان بیم نداشت و تا زنده بود، با خلوص نیت، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم- حمایت کرد و به او گفت:

«أَذْهَبَ يَأْتِنَ أَخِي فَقُلْ مَا أَحْبَبْتُ فَوَ اللَّهِ لَا أَسْلَمُكَ

لِشَيْءٍ أَبَدًا» [۱۳]

تو را در هیچ پیش آمدی تنها نمی گذارم.

و سروده است که:

وَاللَّهُ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ حَتَّىٰ أَوْ سَدَ فِي التُّرَابِ دَفِينًا

فَاصْدَعْ بِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ عِصَاةً وَأَبِشِرْ وَقَرَّ بِذَاكَ مِنْكَ عُيُونًا

وَعَرَضْتَ دِينًا قَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينًا [۱۴]

با این مضمون که: به خدا قسم هرگز با همه قوایشان به تو نمی رسند؛ حتی اگر با شتاب و پنهان روند. پس دینت را منتشر کن که ترسی بر تو نیست؛ و تو را مژده می دهم و از این نکته چشمت روشن باد که دینی را آوردی که می دانم آن دین، بهترین ادیان برای بشر می باشد.

و همان بزرگواری که در ضمن قصیده دیگرش می فرماید:

رمضان در تاریخ، ص: ۲۳

الَمْ تَعَلَّمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا رَسُولًا كَمُوسَىٰ خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

وَأَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةً وَلَا حَيْفَ فِيمَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِالْحُبِّ

: آیا نمی دانید که ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیامبری مانند موسی یافته ایم؛ که در کتب آسمانی پیشین از او نام برده شده است و به درستی که در میان بندگان، برای او محبتی است و آن کسی که خداوند او را به محبت خود مخصوص گردانیده، ستمی ندارد.

و نیز می فرماید:

إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا تَقَتِي عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمَانِ وَالتُّوبِ

لَا تَخْذَلَا وَأَنْصُرَا ابْنَ عَمِّكُمَا أَخِي لِأَمِي مِنْ بَيْنِهِمْ وَابِي

وَاللَّهُ لَا اخْذُلُ النَّبِيَّ وَلَا يَخْذُلُهُ مِنْ بَنِي دُو حَسَبِ

حضرت ابوطالب در شعر فوق بیان می دارد که: علی و جعفر در حوادث و ناملازمات روزگار مورد اعتماد من هستند. وی به فرزندانش توصیه می کند که آن حضرت را رها نکرده و یاری دهند؛ و این نکته را متذکر می شود که: پدر او از برادران من است و من و او از یک پدر و مادر هستیم. و به خدا قسم که من، یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را رها نخواهم کرد و نیز هر که دارای شرافت انسانی است، او را رها نخواهد کرد.

از حضرت باقر علیه السلام - روایت شده است:

«اگر ایمان ابیطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این خلق را در کفه دیگر گذارند، ایمان او سنگین تر خواهد بود.» [۱۵]

مقام آن حضرت چنان رفیع بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مصیبتش گریان شد و بسیار اندوهناک گردید و

رمضان در تاریخ، ص: ۲۴

جبین راست او را چهار مرتبه مسح فرمود و جبین چپش را سه مرتبه مسح کرد؛ سپس فرمود: ای عم! در صغیری پرورشم دادی و در یتیمی کفالتم نمودی و در کبیری یاری ام کردی؛ خدا به تو در برابر یاری من پاداش نیکو دهد. پیامبر پیشاپیش جنازه او می رفت و

می فرمود: صله رحم کردی و جزای نیکو گرفتی. [۱۶]

«ما نَأْتِ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْئًا أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ» [۱۷]

تا وقتی ابوطالب وفات کرد.

سال وفات دو یار دیرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه، ام المؤمنین (علیها السلام) - «عأم الحُزْنِ» نام گرفت.

مختصری از فضایل ابی طالب (علیه السلام)

چنان که می دانیم؛ جناب عبدالمطلب، هشت سال پس از ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سرای باقی شتافت. آن جناب، هنگامی که خود را در آستانه مرگ دید، فرزندش ابوطالب را که با فرزند دیگرش عبدالله پدر و الامقام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم - از یک مادر بودند، فراخواند و درباره کفالت و حمایت نور دیده اش، محمد صلی الله علیه و آله و سلم به او سفارش و وصیت کرد و گفت: «او را با زبان و مال و دست یاری کن؛ که به زودی او سید قوم شما می شود.» و در این مورد از ابوطالب عهد و پیمان گرفت.

ابوطالب، چهل و دو سال در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری به کفالت و حمایت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت. او مانند پدری رؤوف، و همسر مکرمه اش فاطمه بنت اسد - چون مادری مهربان، به خدمت رسول خدا قیام و

رمضان در تاریخ، ص: ۲۵

اقدام کردند؛ او را از فرزندان خود بیشتر دوست می داشتند و بهتر پذیرایی می کردند.

«یعقوبی» می گوید: فاطمه بنت اسد همسر معظّمه ابی طالب - از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرستاری می کرد و وقتی از دنیا رفت، آن حضرت فرمود: «امروز مادرم وفات کرد.» او را به پیراهن خود کفن فرمود. و وقتی قبر او را حفر کردند و به لحد رسیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارک خویش آن را حفر کرد و خاک آن را بیرون آورد و در آن خوابید و با این دعا، خدا را خواند:

قَبْلِي فَأَنْتَكَ اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» [۱۸]

که تو مهربان ترین مهربانانی.

از آن حضرت، در مورد علت آن همه لطف که تا آن زمان در حق کسی اعمال نکرده بودند، پرسش شد؛ فرمود: «پیراهنم را به او پوشانیدم تا از جامه های بهستی به او بپوشند؛ و در قبرش خوابیدم تا فشار قبر او سبک گردد؛ زیرا او بعد از ابیطالب، از نیکوکارترین خلق خدا با من بود.»

بر طبق روایت «یعقوبی» به آن حضرت گفته شد: «یا رسول الله! اندوه شما بر فاطمه شدت یافت.»

آن حضرت فرمود:

وَتَشَعُّهُمْ وَتُدْهِنَنِي، وَكَأَنْتِ أُمِّي. [۱۹]

مرا شانه می زد و مرا معطر می نمود؛ او در حقیقت مادر من بود.

ابوطالب، سید بطحا، پیر قریش، و رئیس مکه و قبله قبیله بود. ایشان جمیع فضایل اخلاقی را دارا بودند. همه به او احترام می گذاشتند و شخصیت و مکارم اخلاقی را می ستودند.

وَوَقَارُ الْحُكَمَاءِ» [۲۰].

رمضان در تاریخ، ص: ۲۶

رخساره او ظرافت پادشاهان و وقار حکیمان دیده می شد.

از «اکتم بن صیفی» حکیم معروف عرب- پرسیدند: «حکمت و ریاست و حُکم و سیادت را از که آموختی؟» گفت: «از خلیف علم و ادب، سید عجم و عرب، ابوطالب بن عبدالمطلب.»

به طور قطع، بر همه امت اسلام لازم و واجب است که قدر خاندان ابوطالب را بدانند و خدمات و رنج و مصایب آنان را در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نصرت دین و اعتلای کلمه توحید فراموش ننمایند.

هیچ خانواده ای به اندازه این خاندان، به اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خدمت نکرده و خدمات هیچ کس به اندازه خدمات آنان برای دین اسلام سودمند و با ارزش نبوده است. هنگامی که همگان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تنها گذاشته بودند و دفع خطر از اسلام و جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط با فداکاری و ایثار جان میسر بود، این خانواده در دشواری ها و سختی ها، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را چنان یاری دادند که بهتر از آن برای کسی مقدور نبود.

خانواده ای که سال ها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عضو آن بود و محیط آرام و سرشار از صفا و وفا، تقوا و فضیلت، شرافت و صداقت و امانت، آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در بر گرفته بود.

آری، حق ابیطالب و همسر محترمه اش - فاطمه - سوّمین بانوی اسلام، و فرزند مجاهد و مهاجرش «جعفر طیار» و دیگر فرزند عزیز و گرامی وی، یگانه قهرمان غزوات و فاتح بزرگ و سردار نامی اسلام، به دین اسلام از هر کس بیشتر است.

در تاریخ یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را جز ابوطالب نمی شناسیم که مدت چهل و دو سال به آن حضرت در خلوت و جلوت (میان جمع) و داخل منزل و خارج،

رمضان در تاریخ، ص: ۲۷

خدمت کرده باشد و در عین حال، بهترین یار و حامی او باشد.

به خصوص بعد از بعثت، ابوطالب با ثبات و استقامت بینظیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پشتیبانی کرد و او را یاری رساند. اگر ابوطالب از آن حضرت حمایت نمی کرد و او را تنها می گذارد، یا العیاذُ بالله - چون دیگران به مخالفت با آن حضرت برمی خاست و رسالتش را تکذیب می کرد و استهزا و مسخره می نمود، به طور یقین، دین اسلام در آغاز کار اگر با شکست رو به رو نمی شد، حداقل تا مدتی از حرکت و پیشروی باز می ماند.

همان طور که اگر در جنگ خندق، حضرت علی علیه السلام فرزند ابوطالب - به میدان نمی رفت و با «عَمْرُ بْنُ عَبْدُود» آن پهلوان و رزمنده و دلاور مشهور - پیکار نمی کرد و او را از سر راه مسلمانان بر نمی داشت، پیش بینی آینده اسلام برای ما دشوار بود.

در صورتی که ابوطالب از همان ابتدا دست از حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر می داشت و او را به دشمنان واگذار می کرد و یا در مقابل او مخالفت و عداوت پیشه می نمود، پیش بینی سرنوشت اسلام بعید می نمود؛ و حداقل در این صورت، مشکلات و موانع پیشرفت دین خدا و مصایب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صد چندان شده و پیامبر عزیز خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار رنج ها و فشارهای بسیار شدیدتری می گشت.

به شهادت تاریخ، حمایت ابیطالب، راه را برای پیشرفت آیین جدید باز کرد و می توان گفت: تأثیر حمایت او نه تنها از نصرت دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسط شهدای بدر و احد و حتی برادرش حمزه علیهما السلام - کمتر نیست؛ بلکه با دقت و تأمل در تاریخ در می یابیم که حمایت ابوطالب از جانبازی و فداکاری آنان در حفظ دین مؤثرتر بوده است.

رمضان در تاریخ، ص: ۲۸

دشمنان دین جدید، از حمایت‌هایی که توسط ابیطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت می‌گرفت، بیم داشتند و ابوطالب را یگانه مانع بزرگ اجرای نقشه‌های ضد اسلامی خود می‌دیدند.

ابوطالب و خاندانش، همه چیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ خودش که از مؤمنین واقعی و حامی و نگهبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ زن و دخترش «ام هانی» و فرزندان وی علی و جعفر - امت و یار و سرباز و مدافع محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند.

«ابن ابی الحدید» می‌گوید: [۲۱] «در امالی ابی جعفر محمد بن حبيب خوانده ام که: وقتی ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌دید، احیاناً می‌گریست و می‌گفت: زمانی که او را می‌بینم به یاد برادرم عبدالله می‌افتم که برادر پدری و مادری من بود؛ و نیز «ابن ابی الحدید» نقل می‌کند که: ابوطالب بسیاری اوقات از اینکه خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشخص باشد بیمناک بود و شبانگاه آن حضرت را از خوابگاهش بر می‌داشت و پسر عزیز خود علی علیه السلام را در بستر او می‌خوابانید (او را فدایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار می‌داد).

شبی علی علیه السلام گفت: «پدر! من کشته می‌شوم».

ابوطالب گفت:

أَصْبِرَنَّ يَا بَنِيَّ فَالْصَّبْرُ أَحْجَى كُلِّ حَى مَصِيرُهُ لَشُعُوبِ
قَدَرُ اللَّهِ وَالْبِلَادُ شَدِيدٌ لِفِدَاءِ الْحَبِيبِ وَابْنِ الْحَبِيبِ
لِفِدَاءِ الْأَعْرَضِ ذِي الْحَسَبِ الثَّاقِبِ وَالْبَاعِ وَالْكَرِيمِ النَّجِيبِ
أَنْ تُصِيبَكَ الْمُنُونُ فَالْتَبَلُ تُبْرَى فَمُصِيبٌ مِنْهَا وَغَيْرُ مُصِيبٍ
كُلُّ حَى وَإِنْ تَمَلَى بِعُمُرٍ آخِذٌ مِنْ مَدَاقِهَا بِنَصِيبِ

رمضان در تاریخ، ص: ۲۹

: شکبیا باش ای پسر که شکبیایی بهتر است و بازگشت هر زننده ای به مرگ است. خداوند به شکبیایی آزمایش می‌کند که آزمایش، سخت است. برای فدا شدن در مسیر دوست و فرزندی دوست آن که نجیب و از خانواده ای اصیل و متنفذ و با سخاوت و بزرگواری و آفاست - اگر مرگ، تو را ربود، پس به بزرگی رسیده ای و به بدی اصابت نموده ای و سرانجام هر زننده ای، هر چند که عمری را به شیرینی گذرانده باشد، بهره ای از مرگ را می‌چشد.

علی علیه السلام در پاسخ پدر گفت:

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَضْرِ أَحْمَدَ وَوَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتَ جَازِعًا
وَلِكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ تَرَى نَضْرَتِي وَتَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعًا
سَأَسْعَى لَوَجْهِ اللَّهِ فِي نَضْرِ أَحْمَدَ نَبِيِّ الْهُدَى الْمُحْمُودُ طِفْلًا وَيَافِعًا [۲۲]

: آیا مرا به شکبیایی در یآوری پیامبر امر می‌کنی؟ به خدا قسم اگر من سخنی گفتم، از بهر ترس و ناراحتی نگفتم؛ بلکه می‌خواستم که یآوری مرا ببینی و بدانی که من همواره مطیع تو هستم.

به زودی برای خدا در یآوری احمد تلاش می‌کنم که او پیامبر هدایت و ستایش شده ای از زمان کودکی و نوجوانی است.

علی علیه السلام در این اشعار، مراتب سعی و کوشش خود را در یاری رسوی خدا به پدرش اعلام داشت و یادآور شد: سخنانم از روی بی‌صبری و دریغ از بذل جان در راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود؛ بلکه می‌خواستم تو از درجه نصرت من آگاه باشی و بدانی تا پای کشته شدن، برای حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده ام و همواره مطیع تو هستم.

به طور خلاصه باید گفت که علاقه و محبت ابیطالب به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیش از حد توصیف بوده، تا

رمضان در تاریخ، ص: ۳۰

آنجا که او را از فرزندان خود عزیزتر و گرامی تر می داشت. قصیده «لامیه» آن حضرت که به نقل از «ابن ابی الحدید» در «اشتهار»، مانند قصیده «قفانکی» است، از ثبات و استقامت او در حمایت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و علاقه و حب او به آن حضرت، و آمادگی برای انجام هر گونه فداکاری، در راه حمایت از ایشان حکایت دارد. در نهایت چنانچه «ابن ابی الحدید» در اشعار خود سروده، می توان گفت: اگر ابوطالب و فرزندش علی علیه السلام نبودند، دین برپا نمی شد.

ابوطالب در مکه، و علی علیه السلام در یثرب، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را یاری رساندند. ابوطالب در آغاز از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حمایت کرد و کفالت ایشان را بر عهده گرفت و علی علیه السلام کاری را که ابوطالب در یاری دین خدا شروع کرد به پایان رساند؛ پس عجب نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مرگ او، آن همه محزون و اندوهناک گردید. فقدان وی، جبهه مسلمانان را شکسته و بی پناه کرد و در نهایت یکی از علل لزوم هجرت، همین مرگ او بود؛ زیرا با مرگ او مسلمانان و شخص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، یگانه حامی خویش را از دست دادند و دشمنان در برابر آن ها جسور و گستاخ گردیدند.

*** فَرَحَمَهُ اللهُ وَأَرْضَاهُ وَشَكَرَهَا عَلَيْهِ وَجَزَى اللهُ عَنْ نَبِيِّهِ

وَعَنْ أُمَّتِهِ خَيْرًا بجزاء

وفات حضرت خدیجه (علیها السلام)

«أَمْرٌ أَنْ أَيْشَرَ خَدِيجَةَ بِنْتِ مَنْ قَصَبَ لَا صَخَبٌ فِيهِ

رمضان در تاریخ، ص: ۳۱

وَلَا نَصَبٌ» [۲۳]

روستایی که در آن ناله و اندوه نیست.

در سال دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت، در ماه مبارک رمضان، اُمّ المؤمنین خدیجه، بانوی مؤمنه و فداکار- پس از سپری شدن شصت و پنج سال از عمر پر برکتش، در گذشت و بنا به قول «مفید»، این واقعه دردناک، در روز دهم ماه رمضان اتفاق افتاد [۲۴]، و رسول خدا او را به دست خویش، در حجّون مکه مکرمه دفن کرد، و حزن و اندوه آن حضرت، در مصیبت او به حدی زیاد شد که آن سال را «عام الحزن» نام نهاد.

شخصیت خدیجه

همان گونه که می دانیم خانه و خانواده، محیط تربیت بوده و در رشد جسم و فکر و ساختار شخصیتی انسان تأثیر می گذارد و آن را اصیل و با ثبات و پایدار می سازد.

خاندان خدیجه، از جانب پدر و مادر و اجداد پدری و مادری از اصیل ترین خانواده های «جزیره العرب» و صاحب شرافت و سیادت بودند.

خدا خواست که این بانوی بی همتای حرم نبوت و مادر یازده اختر برج امامت و ولایت، در عقل و ادب و حکمت و بصیرت و معرفت، نابغه و ممتاز باشد.

او نمونه برجسته کمال و نبوغ و فهم و بینش بود که همانند آن را در میان مردان و زنان، کمتر می‌توان یافت و عفت، نجابت، طهارت، سخاوت، حسن معاشرت و صمیمیت و مهر وفا از جمله صفات برجسته او بود. در جاهلیت، خدیجه را طاهره و سیده نساء قریش می‌

رمضان در تاریخ، ص: ۳۲

خواندند و در اسلام، یکی از چهار بانویی که بر همه بانوان بهشت فضیلت و برتری دارند، شناخته شد و جز دختر ارجمند و عزیزش، هیچ بانویی این مقام و فضیلت را نیافت.

او برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نعمتی بزرگ، و رحمتی از رحمت واسعه خداوند متعال بود.

برای مرد، به ویژه مردی که بیرون خانه و در اجتماع فعالیت های بزرگ مشغول بوده و مقاصد عظیم داشته باشد و عهده‌دار پیکار و جهاد بوده و مورد یورش مخالفان و هجوم دشمنان باشد، بهترین آرامش دهنده قلب و روح و نگهبان پایداری و استقامت و رفع کننده خستگی و ناراحتی، همسر هوشیار و خردمند و مهربان و دلسوز است.

اگر مردی در خارج از خانه با دشمنان گرم پیکار گشته و به حمله های وحشیانه، استهزاء، سرزنش و اذیت و آزار مردم گرفتار گردد و در منزل نیز با همسری نادان و بدخو و ترسو، ضعیف و شماتتگر، روبرو شود که او را از کار و هدف وی و پیمودن راهی که مد نظر اوست باز دارد و او را سرزنش کند و به ترک دعوا و تسلیم شدن به دشمنان وادار نماید، از اینکه هر روز شوهرش مورد شتم و استهزای جاهلان قرار می‌گیرد، خسته و ناخوشایند باشد و در پی حل مشکلات همسر خویش برنیاید، بی شک مشکلات و دشواری های آن مرد، دو چندان خواهد شد.

بدون تردید چنین مردی همواره بر مشکلات و دشواری هایش افزوده خواهد شد؛ چرا که نه تنها همسر وی او را در حل مشکلات یاری ننموده است، بلکه با اعمال و رفتار غیر منطقی خود از قبیل: سرزنش و اعتراض، آن مشکلات را صد چندان کرده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آورنده بزرگ ترین رسالت آسمانی، از طرف خدا مأمور بود که با خرافات و

رمضان در تاریخ، ص: ۳۳

مظاهر شرک و بت پرستی و ستمگری و محرومیت توده های ضعیف و فقر و جهل و نادانی، فساد و فحشا و آنچه رذایل بود، مبارزه و با گردنکشان، مشرکان و بت پرستان متعصب، رؤسای قبایل و سران استعمار، با عادات و ادیان باطل و تعصبات کورکورانه جهاد کند.

مشرکان، همه توان و قدرت خویش از جمله: شجاعان پیلتن و مردافکن، شعرای دشنام ده و ناسزاگو، ارازل و اوباش، زن و مرد، خویش و بیگانه، را برای مبارزه با اهداف آن حضرت بسیج کردند؛ و تا آن جا که می‌توانستند او و چند تن از یارانش را اذیت کردند؛ می‌زدند؛ رنج داده، ناسزا می‌گفتند؛ سر راهش را با خار و خاشاک می‌بستند؛ در حال نماز و پرستش به او توهین کرده و روابط خود را با او و یارانش قطع نمودند. طعام و خوار بار را در اختیار او و کسان و پیروانش قرار نمی‌دادند و در کل، محیط خارج، علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پیکار و نبرد برخاسته بود و همه مشرکان با دعوت و رسالتش مخالفت می‌نمودند.

با وجود این همه دشمن، و موانع و مشکلات، اگر در میان همه این دشمنان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر روز وقتی به خانه می‌آمد، با چهره گرفته و معترض همسرش، آن هم همسری که سیده زنان قریش و دارای آن شخصیت و صاحب آن همه ثروت و مکنت بود، روبرو می‌شد که از راه دلسوزی و ترحم و یا اعتراض، از او می‌خواست تا از دعوت خویش دست بردارد و خود را مورد این همه اهانت و استهزاء قرار ندهد، در چه وضع عجیب و دشواری قرار می‌گرفت؟!

اگر آن همسر محترم که ثروت کم نظیر خودش را در اختیار شوهر قرار داده بود تا در راه خدا و دستگیری از فقیران انفاق کند،

پیشنهاد می داد که: مناسب است با قوم و قبیله ات که حاضرند تو را امیر و پادشاه خود قرار دهند، سازش کنی؛ و با دین و روش آنها کاری

رمضان در تاریخ، ص: ۳۴

نداشته باشی و زندگی آرام و راحت ما را به یک زندگی سرشار از حادثه و نگرانی تبدیل نمایی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه او را قانع می ساخت؟ و چه کسی توانایی مرحم گذاشتن بر جراحات روح و جسم آن حضرت را داشت؟ بی شک سراسر زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از داخل و خارج خانه، فشار و مانع و سختی می شد. ولی لطف خدا دریچه های قلب خدیجه را چنان به سوی درک حقایق دعوت اسلام باز کرد و آن چنان دلش را نورانی و سرشار از معرفت و حکمت گردانیده بود که هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با چنان منظره اسفناک، در داخل خانه روبرو نشد.

دکتوره «بنت الشاطی» می گوید: «آیا همسری غیر از خدیجه این استعداد را دارا بود که دعوت تاریخی شوهرش را وقتی از غار حرا آمد، با ایمان قوی و آغوش باز و مهر و عطف استقبال کند، بی آن که در راستی او و اینکه خداوند او را تنها نخواهد گذاشت، شکی در دل راه بدهد؟

آیا جز خدیجه، هیچ بانوی ثروتمندی که در ناز و نعمت و آسایش و احترام زیسته، می توانست با کمال رضایت و خرسندی از زندگی اشرافی، اموال بسیار و عزت و توانگری چشم ببوید؛ تا در دشوارترین لحظات زندگی کنار همسرش بایستد و او را در بلایا و مشکلات موجود در راه تحقق هدفی که به حقایق آن ایمان داشت، یاری کند؛ حاشا و کلاً! فقط خدیجه چنین بود و زنان دیگر چون او نیستند، مگر در طبقه و رتبه او باشند.» [۲۵]

خداوند به جای شهر مکه، مردم مکه و مهر و محبت آن ها و استقبال ایشان از دعوت به توحید خدیجه را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عطا کرد، و او هنگامی که حضرت به خانه می آمد، به استقبال وی می شتافت و از

رمضان در تاریخ، ص: ۳۵

حال وی پرسش می کرد و از او دلجویی می نمود و رحمت و نصرت و لطف خدا را به یاد او آورده، گرد و غبار را از چهره درخشانش می شست؛ و ملالت آزار قوم را با تسلاهای گرم از دلش می زدود.

«ابن اسحاق» می گوید: سخنی از قوم در رد و تکذیب، که موجب اندوه و آزرده گی فکر و خاطرش شود، نمی شنید؛ مگر آن که خدا آن اندوه را به واسطه خدیجه برطرف می ساخت. خدیجه سنگینی سخنان سخت را بر او سبک می کرد و او را تصدیق می نمود. و رفتار و جسارت های مردم را بی ارزش و بی اهمیّت می شمرد.

آری، خدیجه نخستین زنی بود که دین اسلام را پذیرفت و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند؛ و جز علی بن ابی طالب - که همواره پیش و بعد از بعثت، ملازم و پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و از راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لحظه ای جدا نشد - کسی از بندگان خدا سابقه اسلام او را ندارد.

خدیجه با دوراندیشی و افکار حکیمانه، خردمندی و حدس صائبی که داشت، دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پذیرفت، و سوابق نیکو و درخشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاق و صداقت و راستگویی و امانتداری، یاری ضعفا و دستگیری از فقرا، تواضع، قناعت و ایثار و بخشش و مهماننوازی و سایر صفات پسندیده آن حضرت، همه در نظر خدیجه - آن زن آزموده حکیمه - مجسم بود؛ و می دانست آن سوابق عالی و ملکوتی، در چنان محیط تاریک و پر از فساد و تباهی از علایم نبوت است.

خدیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به خوبی شناخته و دریافته بود که او از باطل پرهیز دارد و از دروغ بیزار است. دیگران نیز او را با این صفات می شناختند و از کار زشت و ناروا، پاک و منزّه می دانستند؛ تا آن جا که او را «امین» لقب داده

بودند.

رمضان در تاریخ، ص: ۳۶

کسی را که خدیجه می شناخت، هرگز به خدای زمین و آسمان نسبت دورغ نخواهد داد؛ و هرگز خدای جهان او را تنها نخواهد گذاشت. و او هرچه بگوید، حق و حقیقت است.

بنابراین خدیجه در پذیرفتن اسلام، هیچ گونه صبر و تردیدی نکرد؛ و از همان قدم اول، یار و مددکار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شد و ثروت و اموال خود را برای یاری دین خدا، در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار داد.

خدیجه نیز چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آزار مشرکان و بت پرستان بی نصیب نماند؛ زن ها از او کناره گرفته و رفت و آمد با او را قطع کردند؛ به او زخم زبان می زدند و سخنان درشت می گفتند، حتی در هنگام زایمان به کمک او نمی آمدند و او را تنها می گذاشتند.

اما خدیجه، آینده ای را می دید که دیگران نمی دیدند او می دانست دین محمد حق است؛ و طولی نخواهد کشید که پرستش خدای یگانه، جای پرستش بت ها را خواهد گرفت؛ و خدا پیامبرش را یاری می کند و روز به روز بر شهرتش افزوده می شود.

آری، خدیجه در اسلام مقامی می یافت که از میان بانوان، جز دخترش - که سیده نساء عالمین است کسی به آن مقام و افتخار دست نیافت.

خدا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از چنین بانویی قرار داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در عین نشاط جوانی، در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه که چهل سال از عمر خویش را پشت سر گذاشته بود، ازدواج کرد. و حدود بیست و چهار سال، خدیجه چراغ خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و انیس و غمخوار او بود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا خدیجه زنده بود، یعنی تا سن پنجاه سالگی خودش و شصت

رمضان در تاریخ، ص: ۳۷

و پنج سالگی خدیجه، زن دیگری اختیار نکرد.

بعد از خدیجه هم اگر چه به اقتضای حکمت ها و مصالحی، زن های متعددی گرفت، ولی هیچ یک از آن ها جای خدیجه را نگرفتند و فراقی را که از فقدان خدیجه در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیدا شد، پر نکردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آن ها صاحب فرزندی نشد و نسل او از خدیجه باقی ماند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خدیجه را فراموش نکرده و از اخلاق و صفات او یاد می فرمود؛ به کسانی که با او آشنا و دوست بودند، احسان و لطف می کرد.

«عایشه» می گوید: «بر احدی از زن های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن قدر غیرت نورزیدم که بر خدیجه غیرت ورزیدم. برای اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بسیار از او یاد می فرمود و اگر گوسفندی ذبح می شد، از آن برای دوستان خدیجه می فرستاد» [۲۶].

و نیز از «عایشه» روایت شده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خانه بیرون نمی رفت، مگر آن که خدیجه را یاد می کرد و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می فرمود.

روزی از روزها غیرت مرا گرفت، گفتم: او پیر زنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم غضبناک شد؛ به طوری که موی جلوی سرش از خشم تکان می خورد؛ سپس فرمود: «نه، به خدا، بهتر از او را خدا به من عوض نداده، ایمان آورد به من، وقتی مردم، کافر گردیدند و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال

خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند و خدا از او فرزندان روزی من کرد و از زنان دیگر محروم فرمود» [۲۷].

رمضان در تاریخ، ص: ۳۸

«انس بن مالک» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «بهترین زنان عالم مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خُوَیَلد و فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم هستند.» [۲۸]

از «ابن عباس» روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چهار خط در زمین کشید و فرمود: «آیا می دانید این چیست؟» عرض کردند: «خدا و رسول خدا دانایتر است.» پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «فاضلترین زنان بهشت، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم - زن فرعون - می باشند.» [۲۹]

در «صحیحین» از «عایشه» روایت شده که: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خدیجه را به خانه ای در بهشت بشارت داد که در آن سر و صدای بلند و رنج و زحمت نیست.» [۳۰]

در «صحیح مسلم» روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «جبریل نزد من آمد و گفت: «یا رسول الله! اینک خدیجه می آید و با او ظرفی از طعام و آشامیدنی است وقتی آمد، بر او از طرف پروردگارش و از طرف من سلام برسان و او را به خانه ای در بهشت بشارت بده.»

در «سیره ابن هشام» روایت کرده که: جبریل خدمت رسول خدا آمد و گفت: «خدیجه را از طرف خدا سلام برسان.»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

خَدِيجَةُ: اللَّهُ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ، وَعَلَى جِبْرِيلَ السَّلَامُ» [۳۱]

و هر سلامی از اوست؛ و بر جبریل سلام باد.

رمضان در تاریخ، ص: ۳۹

و به روایت «حاکم»، خدیجه فرمود:

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.» [۳۲]

برکات خدا باد.

یکی از مزایای خدیجه این بود که همواره پیش از بعثت و بعد از بعثت، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را تعظیم می کرد و سخنش را تصدیق می نمود.

فضایل خدیجه و کرامت اخلاق او بسیار است. برای کسب اطلاع بیشتر می توانید به کتب تاریخ و حدیث و تراجم رجوع کنید.

*** وَشَفَاعَتُهُمْ وَأَكْرَمُنَا بِمُتَابِعَتِهِمْ بِحَقِّهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

حدیث اخوت

بنا به نقل «مفید» [۳۳] در روز دوازدهم ماه رمضان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بین اصحاب، عقد اخوت قرارداد و بین خود و علی علیهما السلام نیز پیوند برادری برقرار کرد.

همانگونه که می دانید اسلام دین برادری و اخوت، برابری و همفکری، همقدمی و مساوات است؛ و اهل جهان را اعضای یک خانواده می داند. رنگ و نژاد، توانگری و تهی دستی، حکومت و عناوین دنیوی را سبب امتیاز فرد بر افراد نشناخته؛ و فاصله ها را از میان برداشته و تنها امتیاز و ملاک برتری را «تقوا» دانسته است. امتیازی که هرگز سبب غرور و تکبر و سوء استفاده و فاصله گرفتن از دیگران نمی شود.

عقیده توحید و یکتا پرستی، هسته مرکزی این دین، و منبع احساس برادری با خلق خدا است. هیچ ماده و غذا و هیچ عقیده و خوی و خصلتی مانند عقیده توحید در نیک بختی و سعادت افراد بشر، سودمند نیست. قرآن کریم

رمضان در تاریخ، ص: ۴۰

می فرماید:

(إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) [۳۴]

پس مرا بپرستید.

قرآن بین افراد، به مال و ثروت، مقام و حکومت، جمعیت و تعداد، رنگ و جنس، مقایسه و مسابقه قرار نداده است. عرب با عجم، و سفید پوست با سیاه پوست برابر است؛ چرا که این افراد از نظر قرآن و حقوق انسانی و اسلامی با هم برابرند، و انسانیت انسان و کمال آدمیت، به این امور وابسته نیست.

قرآن، هنگام مقایسه میان افراد، علم و تقوا و عبادت و ایمان را میزان فضیلت قرار داده است.

در آیات ذیل دقت کنید که چگونه بشر را به فضایل علم و تقوا و ایمان، ترغیب و تشویق فرموده است:

۱- (أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ [۳۵])

: [آیا چنین کسی بهتر است [یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام، اطاعت خدا [می کند] و [از آخرت می ترسد و رحمت پروردگارت را امید دارد؟ بگو: «آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟»

۲- (أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ) [۳۶]

: پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او واجب آمده کجا روی رهایی دارد [؟ آیا تو کسی را که در آتش است می رهایی؟

۳- (أَفَمَنْ يَتَّقِ بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) [۳۷]

: پس آیا آن کس که به جای دستها [با چهره خود،

رمضان در تاریخ، ص: ۴۱

گزند عذاب را روز قیامت دفع می کند] مانند کسی است که از عذاب، امن است؟]

۴- (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ [۳۸])

: آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است یکسان نیستند.

۵- (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ كَانَ زُجْرًا لَهٗ سُوءُ عَمَلِهِ [۳۹])

: آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده است؟

۶- (أَفَمَنْ اسْتَسْبَأَ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ اسْتَسْبَأَ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَا؟ فَأَنهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ [۴۰])

: آیا کسی که بنیاد [کار] خود را بر پایه تقوا و خشنودی خدا نهاده بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف سقوط پی ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می افتد؟

۷- (أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ [۴۱])

: آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند، چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده؟

۸- (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [۴۲])

: پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است، یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود؟

۹- (افمن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى [۴۳])

رمضان در تاریخ، ص: ۴۲

: پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند، سزاورتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید، مگر آنکه [خود] هدایت شود؟

۱۰- (افمن يَعْلمُ انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو اعمى [۴۴])

: پس، آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟

۱۱- (الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون [۴۵])

: آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند.

۱۲- (ان اكرمكم عندالله اتقيكم [۴۶])

: در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

۱۳- (الذين آمنوا وعملوا الصالحات طوبى لهم وحسن مآب [۴۷])

: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند.

۱۴- (الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى [۴۸])

: همانا آنان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده اند، در زندگی دنیا و آخرت مژده برای آنان است.

۱۵- (اما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوى [۴۹])

: اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام

رمضان در تاریخ، ص: ۴۳

داده اند، به پاداش [آنچه انجام می دادند در باغهایی که در آن جایگزین می شوند، پذیرایی می گردند.

۱۶- (ام نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الارض [۵۰])

: یا [مگر] کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، چون مفسدان در زمین می گردانیم.

آیات دیگر با صراحت بر این نکته دلالت دارند که یگانه عاملی که باعث امتیاز، و سبب رستگاری، و نجات بشر است، علم، ایمان، عمل صالح، تقوا و استقامت است.

قرآن در خطابات جمعی که مخاطب آن افراد خاصی نبوده اند، اصل یک کشور، یک اقلیم، منطقه، یک زبان و یا یک نژاد را مخاطب قرار نداده، تا کسی گمان کند این گونه مشخصات، سبب امتیاز، و مورد نظر اسلام است و کسانی که مخاطب شده اند، آن را دستاویز برتری خود بر سایر ملل قرار دهند؛ بلکه مخاطب به این گونه خطابات، عموم بشر می باشند.

مانند آیات ذیل:

۱- (قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعاً) [۵۱]

: بگو: «ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم، ...»

۲- (يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شئ عظيم [۵۲])

: ای مردم از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است.

۳- (يا ايها الناس اذكروا نعم الله عليكم [۵۳])

ای مردم، نعمت خدا را بر خود یاد کنید.

۴- (یا ایُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ [۵۴])

رمضان در تاریخ، ص: ۴۴

: ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است.

۵- (یا ایُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً) [۵۵]

: ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد.

در این، علاوه بر اینکه عموم بشر را مخاطب قرار داده، اصل و نسب زن و مرد را واحد اعلام کرده، و در آن عصری که هنوز پاره ای از امم در انسانیت زن بحث داشتند [۵۶]. قرآن مجید او را مانند مردها، انسان معرفی کرد و انسانیت او را به طور قاطع و تردید ناپذیر، اعلام فرمود و در آیه دیگر می فرماید:

(یا ایُّهَا النَّاسُ اَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى [۵۷])

: ای مردم، ما شما را از زن و مردی آفریدیم.

از اینجا معلوم می شود که اسلام، یک دین و برنامه جهانی و آیین برادری، و همگانی است.

البته در بعضی موارد، خطباتی به طوایف ویژه ای وجود دارد؛ مانند:

(یا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ). [۵۸]

که این گونه خطابات نیز تأیید همان خطابات عمومی و دعوت به توحید و یکرنگی و قبول اسلام است.

مواردی که مؤمنین، به «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» مخاطب شده اند، از این جهت است که در این موارد موضوعی

رمضان در تاریخ، ص: ۴۵

که در خطاب، طرف توجه بوده، از قبیل احکام و اموری بوده است که طبعاً باید مؤمنین به آن خطاب شده و از آن ها خواسته شود. علاوه بر این، خصوصیت ایمان و اسلام که در خطاب «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» عنوان شده، خصوصیتی است که تحصیل آن، برای هر کس ممکن است. رنگ اسلام و رنگ ایمان به خدا، رنگی است که برای هر کسی اعم از زن و مرد، غنی و فقیر، آسیایی و اروپایی، و عرب و عجم شایسته است؛ رنگ فطرت بشر است و هر انسانی آن را در فطرت خود دارد و نباید رنگ های دیگر را حجاب و حایل آن قرار داد. این رنگ، مثل رنگ وطن، نژاد، قوم و زبان سبب تفرقه و جدایی نیست؛ زیرا به قوم خاص و اهل یک کشور اختصاص ندارد.

در حدیث است که روزی «ابوذر غفاری» را با غلام سیاهی در محضر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدند که احتمالاً در حال گفت و گویا محاکمه ای بودند؛ ابوذر در میان سخن به او گفت:

«يَا بَنَ السُّودَاءِ!»

: ای پسر سیاه پوست!

پیامبر عزیز اسلام، ناراحت و غضبناک شد و فرمود:

السُّودَاءِ فَضْلٌ اَلَّا بِالتَّقْوَىٰ اَوْ بِعَمَلِ صَالِحٍ

و عمل صالح.

سپس ابوذر به کفار این سخنی که گفته بود، چهره خود را بر زمین گذارد و به آن سیاه پوست گفت: برخیز و چهره مرا پایمال

کن. [۵۹]

اسلام اعلام کرد که خدا یک نژاد، قوم و ملت را از جهت حقوق بر دیگران برتری نداده و رستگاری را در انحصار اصل یک کشور یا نژاد قرار نداده است؛ و

رمضان در تاریخ، ص: ۴۶

گفتار یهود و نصاری را رد کرده [۶۰] و فرمود:

اسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ [۶۱]

به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست.

و نیز اعلام کردند که انسان‌ها همه در کرامت انسانی یکسان و شریک می‌باشند، و این کرامت در انحصار رنگ یا نژاد یا ملت خاصی نیست. خدا همه فرزندان آدم را گرامی داشته و در قرآن نیز داریم:

مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا [۶۲]

این فریادهای قومیت و ملت از هر حلقومی بیرون بیاید، بر خلاف اصل شرافت و کرامت انسان‌ها است و خلاف منطق صحیح و مکتب ادیان راستین و تعالیم مقدس اسلام است.

این صداها، تخم نفاق و دورویی، کینه توزی و جدایی و تفرقه را بین بشر کاشته است. کسانی که این صداها را بلند می‌کنند، باید بدانند که منادی نفاق و اختلافند.

تعالیم اسلام، تخم محبت و مودت را در قلوب می‌افشانند و انسان‌ها را به همکاری و همدردی راهنمایی می‌کند.

قرآن مجید، اخوتی را که در سایه اسلام، نصیب مسلمانان شد و اختلافات و دشمنی‌ها را از بین برد و دل‌ها را به هم الفت داد، یادآوردی کرده، و مسلمانان را به اِعْتِصَامِ بِحَبْلِ اللَّهِ مَأْمُور فرموده و با جمله کوتاه و پر

رمضان در تاریخ، ص: ۴۷

معنای (انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) [۶۳] برادری آنان را ذکر کرده است. پس اگر مردمی با هم برادری و اخوت نداشته باشند، مؤمن نیستند. در حدیث است که:

اَخِيهِ كَأَنَّ اللَّهَ فِي حَاجَتِهِ. [۶۴]

حاجت او است (حاجتش را برآورده می‌کند).

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اعْظَمُ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى اخِيهِ الْمُسْلِمِ. [۶۵]

برادرش، بزرگ است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که فرمود:

بِالْحَمَى السَّهْرِ [۶۶]

همراهی می‌کنند.

احادیث و روایات درباره حق مسلمان بر مسلمان و اجری که برای ادای آن اخذ می‌کند، بسیار است. [۶۷]

عقد اخوت بین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آغاز دعوت، به مسأله اخوت دینی عنایت و توجه تمام داشتند و آن را از ارکان مهم و پایه های استوار اجتماع زنده مسلمانان می دانستند و به وسیله آن، کینه ها و دشمنی های دیرینه اقوام و قبایل مختلف را از بین بردند. از جمله کارهایی که به منظور جوشش و همبستگی کامل تر، و بیدار شدن شعور اسلامی و حکمت های دیگر انجام دادند، این بود که بین هر دو نفر از مهاجرین، عقد

رمضان در تاریخ، ص: ۴۸

اخوت بستند؛ چنانکه بین هر دو نفر از مهاجرین و انصار نیز پیمان برادری برقرار کردند. بین هر دو نفر که با هم تجانس داشتند و از لحاظ افکار و آرا به هم شبیه بودند، عقد اخوت برقرار شد و با این کار در حقیقت، خانواده ها و قبایل و عشایر، به هم مرتبط و متصل شدند.

این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از جنبه سیاسی و اجتماعی هم از جهت به هم پیوستن جامعه نوزاد اسلامی، بسیار با ارزش و سودمند بود و زمینه ای برای اخوت عام مسلمانان و برادری همگانی و جهانی جامعه بشریت شد. نخست برادرها از یکدیگر ارث می بردند تا وقتی که احکام ارث و آیه:

(وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ [۶۸])

سزاورترند.

به این مضمون که برخی خویشاوندان از بعضی دیگر در کتاب خدا جلوتر هستند، نازل شد؛ و بدین جهت، موارث بر اساس خویشاوندی استوار شد.

تکرار عقد اخوت

چنان که از کتب تاریخ و حدیث استفاده می شود، عقد اخوت چندین بار صورت گرفت: یک بار بین مهاجرین [۶۹]، یک بار در ابتدای ورود به مدینه طیبه، بین مهاجر و انصار [۷۰]، و بار دیگر هنگام نزول آیه (

أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ أَخَوَهُ

)[۷۱]، در «

يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ

».[۷۲]

موضوع مهم و جالب

موضوعی که در این صحنه های مودت ساز و محبت آفرین،

رمضان در تاریخ، ص: ۴۹

جالب و با اهمیت بود، انتخاب حضرت علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برادری خود بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه را با هم برادر کرد و به گفته بسیاری از مورخان و محدثان، افرادی را که هم طراز و هم رتبه بودند، برادر قرار داد.

بر این اساس، برای خود نیز باید برادری انتخاب می‌کرد. به راستی آن کس که لایق و شایسته این مکرمت باشد، کیست؟ و آن کس که بتواند، قرین و هم طراز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد (جز در مقام نبوت) چه شخصیتی است؟ این انتخاب، یک انتخاب ساده نبود. یقیناً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را برای خود انتخاب می‌کرد که از هر جهت شایسته باشد. برادری که همفکر و هماهنگ و همزبان با او باشد؛ و نسبت به جان و مال و هر چه دارد فداکار باشد و بتواند حق برادری رسول خدا را ادا کند.

آری، به غیر از علی، کسی لایق چنین مقامی نبود که پیامبر در حقیقت فرمود:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ

لَا نَبِيَّ بَعْدِي» [۷۳]

نبوت نمی‌رسی).

به همین علت، پیغمبر هم غیر از علی، احدی را به این مقام بر نگزید.

عقد اخوت بین پیامبر و علی (علیهما السلام)

علاوه بر علمای شیعه، محدثان مشهور و مورخان معروف و نویسندگان کتب سیره اهل سنت، مانند «حلبی»، «زینی دحلان» و «ابن هشام»، حدیث اخوت را روایت کرده‌اند. هر کس که درباره این موضوع، به کتب شیعه و سنتی

رمضان در تاریخ، ص: ۵۰

رجوع کند، یقین حاصل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بین هم‌صاحب و خویشان، یگانه کسی را که به اخوت و برادری خود برگزید، علی علیه السلام بود و هر کس جز علی چنین ادعایی کند، کذاب و دروغگو است؛ چنان که احدی نیز به جز علی علیه السلام ادعای این فضیلت را نکرد؛ و این امتیاز که متضمن سایر فضایل است، مخصوص آن حضرت می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب خود را در چندین مکان مختلف صریحاً اعلام فرمودند:

۱- هنگام عقد اخوت بین مهاجرین؛

۲- هنگام عقد اخوت بین مهاجرین و انصار؛

۳- هنگام نزول آیه (أَنْتَ الْمُؤْمِنُونَ أَخُوهُ)؛

۴- روز مباحله.

این انتخاب، بر اساس وحی و انتخاب خدا بود. خدا بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام برادری قرار داده بود؛ چنانکه در «لَيْلَةُ الْمَيْتِ»، شبی که مشرکان می‌خواستند پیغمبر را بکشند، و علی جان خود را فدای جان پیامبر کرد و در بستر آن حضرت خوابید- به شرحی که در کتب معتبر اهل سنت است- خدا در ضمن وحی که به جبرئیل و میکائیل کرد، فرمود:

«أَفَلَا كُنْتُمْ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ أَحْيَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ

» [۷۴]

وسلم- برادری برقرار کردم.

علاوه بر این، در مواقع و مواضع زیادی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را برادر خود خواند و از موقع دعوت، و هنگام نزول آیه (

وَإِذْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

([۷۵] که علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیعت کرد، پیامبر در حق او فرمود:

رمضان در تاریخ، ص: ۵۱

لَهُ وَاطِيعُوا

«[۷۶]

شماست؛ پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

در سیره «ابن هشام»، از «ابن اسحاق» روایت شده است که: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بین اصحابش از مهاجر و انصار، برادری برقرار کرد؛ سپس فرمود: پناه بر خدا که از پیغمبر سخنی که نفرموده باشد، بگویید.

«تَأَخَّوْا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ

: در راه خدا، دو نفر دو نفر با یکدیگر برادر شوید.

سپس دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود:

«هذا اخي»

رمضان در تاریخ؛ ص ۵۱

این برادر من است.

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَآمَامُ الْمُتَّقِينَ وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ که نظیر و ماندی در بین بندگان خدا ندارد، با علی بن ابی طالب برادر هستند. [۷۷]

«ابن اثیر» در «اشِدُّ الْأَغَابَةِ» می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دو مرتبه بین خود و علی علیه السلام برادری قرار داد؛ زیرا بین مهاجرین برادری قرار داد و سپس بین مهاجر و انصار، و در هر بار به علی علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ اخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» [۷۸]

: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

متون و اسناد احادیث اخوت در جوامع سنی و شیعه بسیار است؛ به طوری که در کتب «سنن ترمذی»، «ابن ماجه»، «مستدرک» و «تاریخ طبری»، «مُسْنَدِ اَحْمَد»، «مُجْمَعُ الزَّوَايِد»، «طَبَقَاتِ اِبْنِ سَعْدٍ»، «الدُّرُّ الْمَنْشُور»، «رِیَاضُ

رمضان در تاریخ، ص: ۵۲

النُّصْرَةِ» و «فَضَائِلُ الْخَمْسَةِ» [۷۹]، به طور مفصل شرح داده شده است.

ولادت و زندگانی امام حسن مجتبی (علیه السلام)

بنا به اختیار «مفید» قدس سیره - در «مسار الشیعه» [۸۰] و «شیخ بهایی» رحمه الله - در «توضیح المقاصد» [۸۱] سبط اکبر، حضرت امام حسن علیه السلام در پانزدهم ماه رمضان سال سوم هجرت متولد شد.

بسیاری از مردم، شخصیت حضرت مجتبی علیه السلام و تأثیر بسیار حساس و فوق العاده صلح آن حضرت را در حفظ اسلام، آن گونه که باید نمی شناسند؛ و هنوز شأن و منزلت سیره آن حضرت، مجهول مانده است.

شخصیت والای آن پیشوای عالیقدر، بس عظیم تر از آن است که ما بتوانیم درباره آن، کتابی بنگاریم و یا با نگارش مقاله ای آن را شرح دهیم.

علاوه بر کتب بسیار که در شرح احوال و تاریخ زندگی آن حضرت نوشته شده، در هزاران کتاب تاریخی، روایی، تفسیر، اخلاقی، تراجم و ... فضایل و مناقب آن بزرگوار درج شده است.

کتب بسیاری از تألیفات شیعه و سنی موجود می باشد که مآخذ و مدارک معتبر تاریخ زندگی آن امام بزرگ و رهبر جلیل القدر است؛ نظیر: «صحیح بخاری»، «صحیح مسلم»، «سنن ترمذی»، «سنن ابن حجه»، «طبقات ابن سعد»، «سنن ابی داود»، «خصایص نسایی»، «جامع الصغیر»، «مصابع السننه»، «اسعاف الراغبین»، «نورالابصار»، «تذکره الخوآص»، «الاتحاف»، «کفایه الطالب»، «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، «مرآة الجنان»، «ملتی الاصفیاء»، «نظم درالسمطین»، «فراید السمطین»، «سیره حلبیه»، «سیره زینی»، «دحلان»

رمضان در تاریخ، ص: ۵۳

الصواعق المحرقة»، «اسد الغابه»، «الاستیعاب»، «الاصابه تاریخ الخلفاء»، «الفصول المهمه» که از کتب اهل سنت می باشند. اینک برای رعایت اختصار، ترجمه قسمتهایی از کتاب «اهل البیت»، تألیف «توفیق ابوعلم» [۸۲] که یکی از تازه ترین تألیفات اهل سنن در سال ۱۳۹۰ هجری قمری است و در مصر نگاشته شده است را با اندک اضافاتی نقل می کنیم:

ولادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

از آن خانه ای که خدا رخصت داده تا برافراشته و بلند قدر باشد و در آن نام او برده شود، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، سید جوانان اهل بهشت و نوزاد عزیز اهل بیت و سبط اکبر خود را در شب نیمه ماه مبارک رمضان سال سوّم پذیرا شد. وقتی ولادت نوزاد را به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مژده دادند؛ امواج سرور و شادمانی، دل آن حضرت را فرا گرفت؛ و مشتاقانه و باشتاب، به خانه دختر محبوبه اش، سیده زنان عالمیان، و داماد گرامیاش، امام مسلمین آمد و فرمود: «یا اسما! هاتینی ابنی.» یا اسماء! پسر من را به من بده.

پس از اینکه «اسماء» نوزاد عزیز خاندان نبوت را به جدّ بزرگوارش داد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه را قرائت فرمود و بدین گونه نخستین صدایی که گوش نوزاد با آن آشنا شد، صدای آشنای جدّش، خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم بود؛ صدایی که ندا دهنده توحید، تکبیر، تهلیل و نبوت بود:

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.

اشهد ان لا اله الا الله.

اشهد ان محمداً رسول الله.

رمضان در تاریخ، ص: ۵۴

با این کلمات و جملات، گوش دل مولود، به نعمات روحانی آشنا شده و اعماق و نهانی های روان او پذیرای آن گشت؛ تا زندگی وی، از آن جملات نشاط بخش روح، و توان افزای خرد، ملهم باشد.

پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا این نوزاد مبارک را نام گذارده ای؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: من بر شما سبقت نمی گیرم!

هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیر وحی جبرئیل - نازل شد و فرمان خدا را به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رساند: «سَمَّهَ حَسَنًا»: او را حسن نام گذار.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شخصاً برای حسن علیه السلام عقیقه کرد: و «بِسْمِ اللَّهِ» گفت و دعا کرد.

القاب و کنیه امام (علیه السلام)

از جمله القاب آن حضرت عبارت است از: سید، مجتبی، سبط، ولی، طیب، زکی و تقی. و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، آن حضرت را به «ابی محمد»، مکتبی فرمود.

فضایل امام (علیه السلام)

اهل تشیع و تسنن، به اتفاق بر این عقیده اند که: آن حضرت، یکی از اصحاب «کساء» است؛ که آیه «تطهیر»، در شأن آنان نازل شد. و طبق حدیث متواتر «ثقلین»، عدل قرآن، و نیز یکی از چهار نفری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم او را برای مباحله «نجران»، حاضر فرمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم او را دوست می داشت و می فرمود: «این پسرم آقا است».

«اسامه بن زید» روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: این دو (حسن و حسین)، پسران من، و پسران دخترم هستند. خدایا! من آن ها را دوست دارم؛

رمضان در تاریخ، ص: ۵۵

پس، آن ها را دوست بدار و هر که آن ها را دوست می دارد، دوست بدار.

از «زید بن ارقم» روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ هَؤُلَاءِ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ هَؤُلَاءِ

فَقَدْ أَبْغَضَنِي» [۸۳]

مرا دشمن داشته است.

«عایشه» نقل کرده: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حسن را می گرفت و به خود می چسباند، می فرمود: «خدایا! به درستی که این پسر من است. من او را دوست دارم. پس، تو نیز او و دوستدار او را دوست بدار».

«انس بن مالک» می گوید: حسن علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد. خواستم او را از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دور سازم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «وای بر تو ای انس! پسر من و ثمره زندگی ام را بگذار. هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده؛ و هر که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است».

شرف نسب

شرافت نسب امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السلام - را احدی از این امت ندارد. چنان پدر و مادر و جد بزرگواری که همگی مفخر کاینات و علت غایی خلقت ممکنات هستند.

علاوه بر این، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آن دو را پسر خود می خواند و در آیه مباحله قرآن مجید، این دو بزرگوار، پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شمرده می شوند و اگر چه از صلب علی علیه السلام هستند؛ ولی پیغمبر به محض ولادتشان از فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را پسران خود خواند و چشم ایشان به وجودشان

رمضان در تاریخ، ص: ۵۶

روشن بود.

آنان نیز در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم، آن حضرت را «پدر» می گفتند و با خطاب «یا ابا» بر نشاط پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می افزودند و پدرشان علی علیه السلام را «یا اباالحسن» خطاب می کردند. پس از آن که پیغمبر از این جهان، به سوی ملکوت اعلی رحلت فرمود، امیرالمؤمنین را با «یا ابا» مورد خطاب قرار می دادند. مردم آن ها را «یا بن رسول الله»، و «یا بن المصطفی» خطاب می کردند.

علم امام (علیه السلام)

لزومی به بررسی علم امام حسن مجتبی علیه السلام، نیست؛ زیرا آن حضرت به تصریح حدیث «ثقلین» و اخبار دیگر، عدیل قرآن، رهبر و هادی امت، مفسر کتاب و وارث علوم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود. اولین شرط اساسی زعامت، علم و دانش است؛ و چنانچه محدثان روایت کرده اند، از همان آغاز کودکی علم و نبوغ فکری و درک تیز هوشی بی نظیری در امام حسن علیه السلام پدیدار بود. وی در مجلس جدش حضور می یافت و وحی و علوم را که آن حضرت املای می کرد، فرا می گرفت، و به نزد مادرش سیده النساء علیها السلام - می آمد و برای او بازگو می نمود و هنگامی که امام علیه السلام به منزل می آمد، فاطمه زهرا سلام الله علیها - آنچه را از فرزند خود شنیده بود برای امام علیه السلام نقل می کرد. از آن حضرت احادیث و سخنان برگزیده و ممتازی در موضوعات: دعا و موعظه، زهد و تقوا، سیاست، مکارم اخلاق، قضا، فضل قرآن و ... روایت شده است؛ که قسمتی از آن ها در کتب اهل سنت نیز بیان شده است.

علم آن امام بزرگ تا بدان جا بود که امیرالمؤمنین،

رمضان در تاریخ، ص: ۵۷

پاسخ دادن به برخی مسایل را به ایشان محول می کردند.

از جمله روایت شده است که: مردی اعرابی از ابوبکر پرسید «من محرم بوده ام، و تخم شتر مرغ برگرفته و پخته و خورده ام. کفاره ای که بر من واجب شده است، چیست؟»

«ابوبکر» متحیر شد و نتوانست به آن سؤال پاسخ دهد. از این رو پاسخ گفتن را به «عمر» ارجاع کرد. «عمر» نیز از پاسخ به سؤال باز مانده، و پاسخ گفتن به سؤال را به «عبدالرحمن بن عوف» حواله کرد.

او نیز از پاسخ به سؤال در ماند، هر چهار تن، به باب مدینه العلم، حضرت علی علیه السلام پناه بردند. اعرابی سؤال را مطرح کرد و از امام علیه السلام پاسخ خواست. امام علیه السلام فرمود:

«سَلْ اَيُّ الْغُلَامَيْنِ شِئْتَ، وَ اَشَارْ اِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ» [۸۴]

حسین علیهم السلام - از هشت سال، بیشتر نبود!

اعرابی از امام حسن علیه السلام سؤال کرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا شتر داری؟

اعرابی گفت: بلی!

امام فرمود: به تعدادی که تخم مرغ خورده ای، شترهای ماده را به شترهای نر بزنی و هر چه نتیجه آنها شد، به مکه بفرستی تا در آنجا به کفاره این عمل نحر شود.].

امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

«يَا بَنِيَّ إِنَّ مِنَ التُّنُوقِ السَّلُوبِ وَ مَا يَزُلُّ» [۸۵]

از آنها می‌میرند.

امام حسن علیه السلام به پدر بزرگوار، پاسخ داد:

«مَا يَمْرُقُ» [۸۶]

رمضان در تاریخ، ص: ۵۸

: اگر بعضی از شتران ماده آن چنان هستند که فرمودید، بعضی تخم مرغ‌ها هم فاسد می‌شوند و جوجه از آنها بیرون نمی‌آید! این پاسخ با آنچه در فقه اسلامی و در بحث کفارات حال احرام مقرر شده، موافق است. و پیرمردی مانند ابوبکر - که مسند خلافت پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تصرف کرده بود - و عمر و عبدالرحمن بن عوف به آن جاهل بودند. از این رو این پاسخ مورد تحسین امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شد، و به حضار مجلس رو کرده و غزارت علم، فضل و مواهب الهی را که به فرزندش اعطا شده، آشکار و اعلام کرد و فرمود:

«سُلَيْمَانَ بَنِ دَاوُدَ» [۸۷]

به سلیمان بن داود فهماند.

یعنی همان گونه که سلیمان بن داود، از تفهیم و تعلیم و آموزش غیبی برخوردار گردید، «حسن» نیز از همان افاضات غیبی و آموزش‌ها، بدون واسطه احدی از خلق، برخوردار است.

مکارم اخلاق

امام حسن علیه السلام در خانه وحی، پرورش یافت؛ و در مدرسه توحید، و در آغوش لطف و مرحمت جدش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مورد تربیت قرار گرفت.

ایشان در مکارم اخلاق و خوی پسندیده و روش نیکو، نمونه بود و یکی از علل محبوبیت فوق العاده آن حضرت، همان اخلاق کریمه اش بود که همگان او را به خاطر داشتن صفات حمیده می‌ستودند.

ادب، حلم، فصاحت، صداقت، سخاوت، شجاعت، تقوا، عبادت، زهد، تواضع و سایر خصایص ستوده، همه در او جمع، و خلق و خوی محمدی در او ظاهر و هویدا بود.

رمضان در تاریخ، ص: ۵۹

با نقل چند حکایت از اخلاق مرضیه آن حضرت، این کتاب را زینت می‌دهیم:

پند بی رنجش

روزی از روزها در ایام کودکی، امام به همراه برادرش امام حسین علیه السلام پیرمردی را دیدند که وضو را به درستی و صحت به جای نمی‌آورد.

محبت به مردم، و هدایت بشر، آن دو بزرگوار را مانع شد که پیرمرد را به آن حال بگذارند. بنابراین به آرامی و احترام فرمودند:

«يَا شَيْخُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا يَتَوَضَّأُ أَمَا مَكَكَ وَأَنْظُرْ، اِي

الْوُضُوءَيْنِ احْسَنُ؟» [۸۸]

نیکوتر است؟

سپس هر یک وضو گرفتند. پیر مرد، به دقت، به وضو گرفتن آن دو عزیز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم توجه کرد؛ و بدون آنکه ناراحت شود، به کوتاهی و تقصیر خود پی برد.

تَابَ عَلَيَّ يَدَيُكُمَا» [۸۹]

دست شما توبه کرد.

ترس از عذاب الهی

امام حسن علیه السلام عابدترین مردم عصر خود، و زاهدترین و فاضلترین ایشان بود. هنگامی که قصد حج می کرد با پای پیاده و چه بسا با پای برهنه عزیمت می فرمود. وقتی وضو می گرفت بدنش به لرزه می افتاد، و رنگش زرد می شد، و در هیچ حال، ذکر خدا را ترک نمی کرد. پارسا و بردبار و با فضل بود و از خدا خوف داشت. روایت شده مردی مناجات و گریه آن حضرت را شنید؛

رمضان در تاریخ، ص: ۶۰

عرض کرد: آیا از عذاب خدا می ترسی در حالی که وسایل نجات در نزد تو است؟ پسر پیغمبری، و از شفاعت او برخوردار هستی و رحمت خدا هم عام است و [به هر چیزی احاطه دارد.

امام فرمود: اما اینکه من پسر رسول خدا هستم، خدا می فرماید:

(فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ) [۹۰]

خویشاوندی وجود ندارد.

و اما شفاعت؛ پس خدا می فرماید:

(مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) [۹۱]

: کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟

و اما رحمت خدا که هر چیز را فرا گرفته است؛ پس خدا می فرماید:

(فَسَاكُتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ) [۹۲]

: و به زودی آن را برای کسانی که پرهیز گاری می کنند،

مقرر می دارم.

پس ای برادر عرب! چگونه می توان خلاصی یافت؟

مخبت امام به مردم

امام علیه السلام شیرین بیان، خوش معاشرت و با الفت و محبوب بود. پیر و جوان، و عموم مردم او را برای خصایص حمیده ای که داشت، دوست می داشتند. همواره به مردم عطا و بخشش می کرد؛ چه از او درخواست می کردند و چه تقاضایی نمی کردند. پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در تعقیب می نشست، سپس به دیدار کسانی که می بایست می رفت، و به آنان مهر و محبت می نمود. وقتی نماز ظهر را می خواند، در مسجد می نشست و به مردم علم و ادب می آموخت.

رمضان در تاریخ، ص: ۶۱

امام (علیه السلام) میهمان خانه خدا

امام حسن علیه السلام از همه خلق خدا راستگوتر بود. هر زمان به در مسجد می رسید، سر بلند می کرد و می فرمود:

قَبِيحٌ مَا عِنْدِي بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمٌ
[۹۳]

جمالت از زشتی آن چه در نزد من است، در گذر.

جلال امام (علیه السلام)

از «محمد بن اسحاق» روایت شده است: هیچ شخصی پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شرف، به مقامی که حسن بن علی علیه السلام نایل شد، نرسیده است. برای ایشان فرشی بر در خانه اش گسترده می شد. وقتی از خانه بیرون می آمد و بر آن فرش می نشست، مردم می آمدند و می ایستادند، و به واسطه عظمت و جلالتی که آن حضرت داشت، کسی از آنجا نمی رفت؛ تا آن جا که آن حضرت می دید که راه بسته شده؛ برمی خاست، و به درون خانه می رفت.

راوی می گوید: دیدم که امام در راه مکه از مرکبش پیاده شد. و همه خلق خدا از مرکب های خود فرود آمدند، و پیاده رفتند. حتی دیدم که «سعد وقاص» پیاده شد و در کنار آن حضرت پیاده به راه رفتن خود ادامه داد.

امام، نمایش رحمت الهی

امام حسن مجتبی علیه السلام مانند جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمونه بارز رحمت الهی بود که دل های ناامید و اندوهناک را پر از امید و رحمت می کرد. او به دیدار ضعیفان می رفت؛ بیماران را عیادت می کرد؛ در تشییع جنازه ها شرکت می فرمود؛ دعوت مسلمانان را اجابت می کرد و اهتمام او بر این بود که مبادا کسی از ایشان رنجیده خاطر شود. از سوی آن حضرت، به احدی

رمضان در تاریخ، ص: ۶۲

بدی و آزاری نمی رسید. با فقیران همنشین می شد و بدی را با نیکی پاسخ می داد.

محبت، پاسخ جسارت

مردی شامی از جمله کسانی که معاویه، آنان را به دشمنی با خاندان نبوت تربیت کرده بود- تا آن حضرت را دید، آنچه خواست و توانست به امام علیه السلام جسارت کرد و دشنام داد.

امام علیه السلام ساکت و خاموش بود، و هیچ پاسخی به او نداد تا از ناسزا گویی باز بماند.

امام علیه السلام، با کلامی لطف آمیز و مهر آگین و تبسم های پر از بشارت و مرحمت به او فرمود: گمان می کنم غریب باشی؟ اگر از ما چیزی درخواست کنی به تو عطا می کنیم، و اگر از ما راهنمایی بخواهی، تو را هدایت می نمایم، و اگر چیزی بر عهده ات باشد، ما آن را عهده دار می شویم، و اگر گرسنه ای، به تو طعام می دهیم و اگر نیازمندی بی نیازت می سازیم، و اگر گریخته

ای، به تو پناه می دهیم.

حضرت آن چنان با مرد شامی لطف و مهربانی کرد که دشمنی و بدی از روح او زایل گشت، و مرد شامی از خود بی خود شد، و یارای پاسخ و عرض ادب نداشت و از این رو شرمنده و متحیر ماند که چگونه از امام علیه السّلام عذر خواهی کند و گناهی را که مرتکب شده، از بین ببرد. ناچار تمام عذر خواهی ها و عرض ادب های خود را با این جمله پر معنای قرآنی خلاصه کرد و گفت:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ [۹۴])

: خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد.

حلم امام (علیه السلام)

امام حسن علیه السّلام به تمام معنا انسانی واقعی، و نمونه کامل خلق نیکوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

رمضان در تاریخ، ص: ۶۳

غضب، او را به هیجان نمی آورد و امور شخصی ناخوشایند، او را تکان نمی داد. تحت تأثیر خشم، کاری انجام نمی داد و عمل آن حضرت همواره تداعی گر این آیات شریف بود که:

(وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ [۹۵])

خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

(وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ، ادْفَعْ بِالَّتِي

هِيَ اِحْسَنُ [۹۶])

: و نیکی با بدی یکسان نیست. [به آنچه خود بهتر است

دفع کن.

آن حضرت، هر چه از دشمنانش می دید، با صبر و گذشت و عفو، پاسخ می داد؛ تا آنجا که - «مروان حکم» یکی از خبیث ترین دشمنان اهل بیت علیهما السّلام - حلم و بردباری آن حضرت را به کوه تشبیه کرده بود.

او مانند جدش، در حلم و گذشت و عفو، نمونه جهانیان بود. تاریخ، از اخلاق او نوادری را حفظ کرده است و بر این دلالت دارد که او در طلوعه اخلاقیین و بنیان گذاران ادب و اخلاق، در جهان اسلام قرار دارد.

سخاوت امام (علیه السلام)

کرم و سخاوت حضرت مجتبی علیه السّلام نیز امر عجیبی است. سخاوت حقیقی که بذل خیر به داعی خیر، و بذل احسان به داعی احسان باشد، از صفات ممتاز و از جمله خصایصی است که خدا آن را دوست می دارد.

چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: «دو خلق است که خدا آن دو را دوست می دارد؛ حسن خلق و سخاوت». و امام حسن مجتبی علیه السّلام این صفات عالی را در روشن ترین مظاهر و بلندترین مفاهیم و

رمضان در تاریخ، ص: ۶۴

معانیاش دارا بود؛ تا حدی که آن حضرت را «کریم اهل البیت» لقب دادند.

صفت سخاوت، صفتی بود که امام حسن علیه السلام به علت جود و سخا و کرم و کمک به ضعفا و احسان به امت و انفاق اموال بر فقیر و غنی، بدان معروف و مشهور شده بودند.

امام، برای مال دنیا ارزشی قایل نمی شد و اهمیتی به آن نمی داد؛ مگر آنکه به وسیله آن، گرسنه ای را سیر کند و برهنه ای را بپوشاند و به کمک مصیبت زده ای بشتابد؛ یا قرض مقروضی را بپردازد.

سخاوت، عنصری از عناصر ذاتی و جزئی از اجزای وجود امام علیه السلام بود. با آن که سیل نیازمندان و انبوه انسان های محتاج، بر در خانه امام علیه السلام ازدحام می کردند، باران سخای آن حضرت بر همه می بارید و هیچ سائلی را از در خانه کرمش، رد نمی کرد.

از آن حضرت سؤال شد: چگونه است که نمی بینم سائلی را رد نمایی؟

امام پاسخ داد: من خود سائل درگاه خدا هستم؛ شرم می کنم که خود سائل باشم و سائلی را رد کنم.

بخشش، پیش از ابراز نیاز

فردی اعرابی و نیازمند به محضر مبارک امام علیه السلام شرف یاب شد. امام علیه السلام دستور دادند که آنچه در خزانه است به او عطا کنند. ده هزار درهم در خزانه بود؛ به او بخشیدند.

اعرابی گفت: مولای من! چرا فرصت ندادی تا حاجتم را بگویم و مدح و سپاسم را تقدیم کنم.

امام علیه السلام فرمود:

«نَحْنُ أَنَا نَوَالْنَا خُضِّلَ يَزْتَعُ فِيهِ الرَّحَاءُ وَالْأَمَلُ
تَجُودُ قَبْلَ السُّؤَالِ أَنْفُسُنَا خَوْفًا مِنْ مَاءٍ وَجْهٍ مَنْ يَسْلُ
لَوْ عَلِمَ الْبَجْرُ فَضْلَ نَائِلِنَا لَفَاضَ مِنْ بَعْدِ فَيْضِهِ خَجَلٌ»

رمضان در تاریخ، ص: ۶۵

: ما مردمی هستیم که بخشش ما بسیار است؛ که از طریق آن، هر کسی می تواند به امید و آرزوی خویش برسد. قبل از اینکه از ما بخواهند، عطا می کنیم که مبادا آبروی سؤال کننده بریزد. اگر دریا از آنچه به دیگران می بخشیم، مطلع شود، از عطای خود شرمند می گردد.

پادشاه امام (علیه السلام) به غلام

روزی امام، غلام سیاهی را در باغی دیدند. او که قرص نانی داشت، لقمه ای خود می خورد و لقمه ای به سگی که نزدش بود، می داد.

امام علیه السلام علت را از او بازخواست کرد. غلام گفت: از اینکه فقط خود بخورم و به سگ نخورانم، حیا می کنم.

امام علیه السلام خواست به خاطر این عمل به او پاداشی دهد و او را مورد لطف و احسان خود قرار دهد، فرمود: «در جای خود باش». امام علیه السلام غلام را از صاحبش خرید و باغ را نیز خریداری فرمود. سپس غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید. [۹۷]

اهمیت امام به زندگی مردم

وقتی امام در کوچه های مدینه عبور می کردند، شنیدند که شخصی از خدا ده هزار درهم درخواست می کند. از این رو خود را به منزل رساندند و به سرعت آن مبلغ را برای او فرستادند.

نمونه های بسیاری از سخاوت و کرامت آن حضرت در تاریخ نقل شده است.

شخصیت امام

زهد امام به حدی بود که تمام اسباب حب و دلگرمی به

رمضان در تاریخ، ص: ۶۶

امور دنیوی و نعم آن را ترک فرمود و به خانه آخرت و منزلگاه پرهیزکاران اقبال و توجه داشت و چنان بود که خود فرمود:

لَا يَلْهُو حَتَّى يَغْفَلَ، إِذَا تَفَكَّرَ حَزَنَ [۹۸]

غمگین می شود.

امام علیه السلام از حکومت و زمامداری، به خاطر حفظ مصلحت اسلام و مسلمانان چشم پوشی کرد.

هر گاه امام، مرگ و جایگاه انسان را در ذهن خویش تداعی می کرد، ناخودآگاه می گریست و نیز وقتی که ثعب و نشور و گذشتن از صراط را به خاطر می آورد، گریه می کرد. و زمانی که عرض بر خدا را در موقف حساب متذکر می شد، در میان ناله و صیحه ای که داشت، بی هوش می شد.

همه شرایط امامت، در وجود امام بود و تمثال و پیکره عظمت و نماد هیبت پیامبر بود. وقار و هیبت امام علیه السلام، چشم ها را لبریز از محبت کرده، و بردل ها مسلط شده بود و به حدی بود که معاویه، تحت نفوذ آن هیبت و عظمت قرار داشت و از آن حضرت بیمناک بود.

یکی از نمونه های هیبت و عظمت ایشان و برادرش امام حسین علیه السلام در میان مسلمانان این بود که با هیچ کاروانی در سفر حج بیت الله الحرام، پیاده سفر نمی فرمودند؛ مگر آن که همگان، برای تعظیم آنان فرود می آمدند و پیاده می شدند و با آن که پیاده رفتن بر آنان زحمت داشت، کسی سوار نمی شد.

در یکی از سفرها، «سعد و قاص» به درخواست مردم، خدمت امام علیه السلام عرض کرد: یا ابامحمد! پیاده راه رفتن برای جمعیت حجج، سنگین است. آنان وقتی می بینند شما پیاده راه می روید، خوش نمی دارند سوار باشند. اگر ممکن است به آنان مرحمت فرمایید و سوار شوید.

رمضان در تاریخ، ص: ۶۷

امام علیه السلام فرمود: ما با خدا عهد کرده ایم، پیاده به خانه او برویم. از راه به دور می رویم تا مردم ما را نبینند و از سوار شدن شرمند نشوند.]

فضایل و مناقب امام علیه السلام بیش از آن است که بتوان بیان کرد:

هر شرح بی نهایت، کز وصف یار گوئیم حرفی است از هزاران، کاندرا عبارت آید

مختصر مطالبی که در اینجا یاد آور شدیم، چند جمله ای اقتباس از نوشته یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت در کتاب «اهل

البیت» است. [۹۹]

فضایل صفات حمیده، علم و حلم و تقوا و معالی امور آن حضرت در بسیاری از کتب شیعه جمع آوری شده است.

صَلَّى اللَّهُ عَلَى جَدِّهِ وَعَلَى أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَعَلَيْهِ وَعَلَى أَخِيهِ، وَعَلَى الْأَئِمَّةِ التَّسْعَةِ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، سَيِّمًا الْأَمَامِ الْغَائِبِ، وَوَلِيِّ الْعَصْرِ وَنَامُوسِ الدَّهْرِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَسَهَّلَ اللَّهُ مَخْرَجَهُ، وَجَعَلْنَا فِدَاهُ.

اسرار صلح حضرت مجتبی (علیه السلام)

یکی از تعالیم مهم اسلام که در جبهه برنامه های اسلامی، درخشان و هویدا است- دعوت به صلح و کوشش برای رفع اختلافات و اصلاح ذات البین است.

قرآن می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً) [۱۰۰]

: ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی به اطاعت خدا [در آید].

و نیز می فرماید:

(أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ) [۱۰۱]

: در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را

رمضان در تاریخ، ص: ۶۸

سازش دهید.

و در جای دیگر اشاره کرده است:

(وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ) [۱۰۲]

: و سازش بهتر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:

«صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ

» [۱۰۳]

: آشتی دادن دو نفر، از نماز و روزه یک سال بهتر است.

اگر چه جنگ و جهاد یکی از احکام مهم اسلام است، ولی هرگز بالذات وبالاصالة مطلوب نبوده، و به لحاظ یک ضرورت اجتناب ناپذیر، و به عنوان وسیله اصلاح اجتماعی و عدالت و در راستای اهداف سیاسی اسلام، و احقاق حق و ابطال باطل تشریح شده است.

(وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ

هِيَ الْعُلْيَا) [۱۰۴]

خداست که برتر است.

جهاد، عبادت و اطاعت خدا است؛ زیرا جهاد وسیله ای است برای آزادی انسان ها، برای برداشتن یوغ استعمار ستمکار از گردن افراد، و برای وارد کردن همگان در حکومت خدا و لغو حکومت مردم بر مردم که معانی عالی و ارزنده آن در عبارت «جهاد فی سبیل الله» خلاصه شده است.

جهاد، جنگ و کوشش برای پیشبرد نقشه های نجات بخش اسلام است. جهاد برای نجات ضعفا و ستمدیدگان، برای دفع استثمار اقویا، برای آزادی انسان ها، برای برقراری نظم صحیح و عادلانه، برای اعلام تساوی حقوق، برای زندگی و اجتماع هر چه بهتر و انسانی تر است.

اسلام، جنگی که برای پیدا کردن بازار کالاهای بازرگانان، برای استعمار، برای توسعه قلمرو یک

رمضان در تاریخ، ص: ۶۹

کشور و فتح ممالک و جهانگیری، برای انتقام و کینه توزی، برای کسب شهرت و قهرمانی، برای بسط نفوذ یک دیکتاتور و غلبه یک ملت بر ملت دیگر باشد را محکوم کرده و قهرمانان این جنگ ها را گمراه و جنایتکار و خائن و گناهکار می داند. بنابراین همه ما باید این آیه را سر مشق زندگی خود قرار دهیم:

الْأَرْضِ وَلَا فِساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ [۱۰۵]

پرهیزگاران است.

بر طبق این آیه، هر کس بخواهد رجحان و برتری بر کسی یا ملتی داشته باشد، به حکم این آیه محکوم است.

به راستی که سران ملل و رهبران حکومت های دنیای معاصر، چقدر به این گونه تعالیم اسلام نیاز مبرم دارند.

جهادی برای اسلام، مقدس محسوب می شود که برای دفاع از حقیقت و فضیلت، برای مقاصد و مصالح عموم، برای انحطاط حکامی که خود را مالک خلق و مطلق العنان و صاحب اختیار بدون شرط افراد می شمارند، باشد. هدف تمام مجاهداتی که اولیای اسلام، در هر زمان و مکانی انجام دادند، این بوده که آسایش و آزادی را برای بشر به ارمغان آورند و به یاری افراد مظلوم و محروم بشتابند.

پس با این شرح و تفسیر، مجاهده در راه اسلام کاری نیست که کسی بتواند آن را با نیروی هوای نفس و احساسات، و برای فرونشاندن آتش خشم و غضب آغاز کند.

گاه عدم شرایط و موانع اقتضا می کند که این تکلیف منجز شود و گاه اقتضا می کند که مانع از تنجز یا توجه این تکلیف گردد.

هرگز نمی توان خون کسی را ریخت و به مال و جان کسی

رمضان در تاریخ، ص: ۷۰

تعرض کرد؛ مگر در جاهایی که به ناچار، عقل و شرع انجام چنین اعمالی را قاطعانه اجازه دهد.

اساس همه جنگ هایی که در عصر ما بین ملل جریان دارد- اعم از جنگ سرد و گرم، جنگ های تبلیغاتی و انتخاباتی و حزبی، جنگ های اقتصادی و تجاری و مبارزه ها و رقابت هایی که دولت ها، کارتل های صنعتی و همه و همه با هم دارند- مقاصد پست مادی و حیوانی و ارضای غریزه حبّ جاه و مال و شهوات و به دست آوردن پیروزی های مادی و نظامی و اقتصادی را دنبال می کند. بنابراین، چنین جنگ هایی، نقطه انتهایی ندارند و بین هر گروه و جمعیتی که باشد، باشراف انسانی سازشی ندارد.

در اسلام، همه این مبارزات که باعث گرفتاری بشر، و اساس گناه و ظلم، و مایه استبداد و خیانت شمرده می شود، ممنوع است. مسلمانان باید بتوانند با همه این مسایل نیز مبارزه نمایند و مبارزه آنان به مقاصد کثیف، آلوده نشود و به این آیه صریح و محکم قرآن، ایمان داشته باشند که:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ [۱۰۶]

بزرگ است.

باری، نکته دیگر در حکم جهاد این است که چون جهاد برای تحقق اهداف اسلام و دفاع از حریم فضیلت و آزادی و نوامیس الهی است، تا وصول به این اهداف، لازم و منجز است. پس از تشکیل مدینه فاضله انسانیت و جامعه اسلامی و یکپارچه شدن جهان بشری و برداشته شدن فواصل جغرافیایی و تبعیضات گوناگون در سایه تعالیم اسلام، موضوع و زمینه جهاد از بین می رود؛ در حالی که اساس زندگی اجتماعی تا ابد همان اجتماع فاضل بوده و احکامی مانند احکام عبادات و معاملات و مناکحات

رمضان در تاریخ، ص: ۷۱

ثابت خواهد بود.

بنابر این جهاد به منزله وسیله تأمین و تحصیل اهداف اسلام، نیروی دفاع، و نگهدارنده جامعه اسلامی است و مقصود بالاصاله سایر احکام و به اصطلاح علما، جهاد، تکلیف و واجب للغیر است.

نتیجه مطلب اینکه باید در صلح و سازش و جنگ و جهاد، هدف را در نظر گرفت. اگر مقصد، مقدّس و انسانی و شرافتمند باشد، صلح یا جهادی که برای آن انجام می‌گیرد، مقدّس و شرافتمندانه است.

ما در اینجا نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم در اسرار جنگ‌ها و صلح‌های اولیای دین وارد شده، از آن شرحی بنویسیم. زیرا علاوه بر آن که خود را لایق نمی‌دانیم، این رشته سر دراز دارد؛ ولی به طور بسیار فشرده، عرض می‌شود که سیری اجمالی در تاریخ غزوات و معاهدات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صلح‌هایی که بین آن حضرت و کفار واقع شد و همچنین مطالعه مختصری از تاریخ فداکاری‌ها و جانبازی‌ها و مجاهدات علی علیه السلام در میدان جهاد، و روش و برنامه‌های جنگی آن حضرت، ما را به این حقیقت راهنمایی می‌کند که جنگ‌های مقدّسی که آنان می‌کردند از جنگ‌های عادی‌ای که برای اهداف مادی واقع می‌شود، جدا بود و غرض آن بزرگواران ادای تکلیف، و تقرب به خدا بوده است.

بنابراین می‌بینیم که دلاوران میدان جهاد را بندگان زاهد و خدایپرست و صاحبان دل‌های لبریز از محبت و عدالت و انسان‌های بشر دوستی تشکیل می‌دهند که حتی به آزار مورچه‌ای راضی نمی‌شوند. و این سخن پر از حقیقت و عدالت علی علیه السلام راهنمای آن‌هاست:

اغصی الله فی نُمْلَه اَسْلُبُهَا جَلَبَ شَعیره مَا فَعَلْتُهُ

«[۱۰۷]»

رمضان در تاریخ، ص: ۷۲

پوست جو را از دهان مورچه بیرون بکشم، این کار را نمی‌کنم.

اینان در میدان جهاد در حالی که شمشیر به دست گرفته بودند، از کشتن و کشته شدن باکی نداشتند.

اولیای اسلام همانند حضرت علی علیه السلام همیشه از جنگ و خون‌ریزی پرهیز می‌کردند؛ تا حدی که به کسی که می‌دانست قاتلش است، احسان می‌کرد و فکر او را نمی‌آزرد و همیشه سفارش می‌کردند که با او مدارا کنند و در طعام و آب بر او سخت‌گیری نکنند و از غذایی که خود میل می‌فرمود، برایش می‌فرستاد.

به راستی علی علیه السلام قهرمان این غزوات و مرد میدان جهاد فی سبیل الله بود.

آری علی علیه السلام برای کظم غیظ و گرفتن انتقام شمشیری نزد؛ و هرگز برای کسب شهرت و معروف شدن نبردی انجام نداد؛ و یگانه سرباز فداکار و جانباز اسلام بود، که جبرئیل در مدح او گفت:

«لَا سِیْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» [۱۰۸]

شمشیری مانند شمشیر ذوالفقار نمی‌باشد.

مردی که به دست خیانتکار شقیترین خلق، ضربت خورد و از زندگی دست شست، کسی بود که همیشه از به ناحق ریخته شدن خون انسان‌ها، ناراحت می‌شد و می‌فرمود:

حَوْضًا إِلَّا تَقْتُلُونَ بِي إِلَّا قَاتِلِي وَآيَاكُمْ وَ الْمُثَلَّةُ» [۱۰۹]

قاتل مرا بکشید و مبادا مثله نماید.

این خاندان، در صلح و آشتی و جنگ و جهاد، یک هدف داشتند و آن هدف، اطاعت خدا، و هدایت و نجات بندگان خدا و اعتلای کلمه خدا بود.

پس از بررسی این مطالب، صلح امام حسن علیه السلام را

رمضان در تاریخ، ص: ۷۳

تا حدود آگاهی و بینش خود بررسی می‌کنیم؛ و دریافت پاره‌ای از اسرار آن را وجهه همت می‌سازیم و از خداوند، طلب یاری و هدایت می‌کنیم.

بدیهی است نگارش در مورد این مطلب، موضوعی نیست که حق آن، در ضمن یک یا چند مقاله ادا گردد. این موضوع بسیار گسترده است و با تاریخ صدر اسلام و تاریخ زندگی علی علیه السلام و آزمایش‌هایی که از امت اسلام شد، ارتباط دارد و راجع به آن کتب مستقلی نگارش شده است. ولی، آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

مرد مصلح

چنانچه در فصل گذشته گفته شد، امام حسن مجتبی علیه السلام انسانی صادق، با وفا، پرهیزکار و با تقوا، خیرخواه و بزرگواری بودند.

صلحی که بین آن حضرت و معاویه برقرار شد، علاوه بر آن که صلح طلبی و خیرخواهی و گذشت او را نشان داد، ثابت کرد که خانواده ایشان نیز، ریاست خواه و جاه طلب نیستند؛ و در قیام و نهضت، کناره‌گیری و عزلت، صلح و جهاد رضای خدا و مصلحت عموم را می‌خواهند. در هنگام جهاد، مصداق (يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ [۱۱۰] هستند، و از کسی باکی ندارند، و در وقت صلح، مرد گذشت و فداکاری می‌باشند.

علل و اسرار صلح

۱- اجرای حکم الهی

صلح امام علیه السلام یک تکلیف الهی، و وظیفه شرعی بود که امام در آن شرایط و احوال، ناگزیر شد آن را بپذیرد؛ یا به عبارت دیگر، شرایط و اوضاع، این مسأله را بر امام تحمیل کرد، و بر حسب حدیث مشهور و

رمضان در تاریخ، ص: ۷۴

مسلم اهل سنت [۱۱۱]، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از آن خبر داده و او را به سیادت و آقایی و اصلاح طلبی معرفی فرموده است. در شرایطی که صلح، برای مصلحت عموم لازم باشد، اگر سران هر دو طرف، پا در رکاب لجاج بگذارند و کینه توزی پیشه سازند، صلح برقرار نخواهد شد. فقط در صورتی صلح برقرار می‌شود که یا هر دو طرف، حسن نیت داشته باشند یا یکی از آن‌ها خیر و مصلحت جامعه را در نظر بگیرد و آن را بر حیثیت و شؤون شخصی خود مقدم بدارد؛ و هر چه طرف مقابل لجاجت می‌کند، او از خود گذشت و فداکاری نشان دهد.

در این میدان، به طور قطع معاویه کسی نبود که برای خیر و صلاح جامعه دست از خلافت و پادشاهی و نیت خبیث خود بردارد و

حق را به صاحبش بسپارد. او در راه رسیدن به مقصدش، نه خدا و پیغمبر و نه مصلحت مسلمانان را در نظر می‌گرفت و همه چیز را فدای حبّ جاه و ریاست طلبی خود می‌ساخت، و از اینکه عموم شیعه و هواداران اهل بیت و حتّی عموم مسلمانان را قتل عام کند، باکی نداشت؛ و اگر تا حدودی بازی با الفاظ اسلامی می‌کرد، به خاطر ریاست و حکومت بود. و اگر ریاست و حکومتش در خطر می‌افتاد، به آن الفاظ

رمضان در تاریخ، ص: ۷۵

نیز کاری نداشت.

قهرماً و طبعاً در چنان موقعیتی تنها کسی که جانب مصلحت را رعایت می‌نمود، امام بود.

ظهور این خصلت عظمی از آن حضرت با وجود سوابق درخشان، مقام امامت و عهده داری حفظ اسلام - عجیب و شگفت انگیز نبود. اگر امام علیه السلام مصلحت اسلام را در نظر نگیرد، پس چه کسی به آن اهمیت می‌دهد؟ به هیچ وجه از معاویه با آن سوابق ضدّ اسلامی خود و پدر و مادر و خاندانش، انتظار غمخواری دین و حفظ مصالح مسلمین، مورد نداشت.

بر عکس، از امام علیه السلام جز ملاحظه مصلحت اسلام و خیر مسلمانان کاری صادر نمی‌شد؛ زیرا ایشان دوران کودکی را در مهد تربیت نبوّت و حجر عصمت و طهارت گذرانده و در خانه‌ای که مهبط وحی و محلّ آمد و شد فرشتگان بود، نشو و نما یافته و انوار نبوّت جدّش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و ولایت پدرش علی علیه السلام و عصمت و شخصیت مادرش زهرا سلام الله علیها - از هر سو او را احاطه کرده و منزلگاهش سینه رسول خدا و مخزن علوم و الهامات غیبی بود؛ و وحی را در اولین لحظات نزولش می‌شنید و کلمات خدا را از زبان دُرّ افشان جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می‌آموخت.

پیغمبر عالیقدر اسلام او را به سیادت و آقایی و امامت و پیشوایی می‌ستود و او را برای آینده اسلام و چنین فداکاری عظیمی آماده می‌ساخت و از برکات و عظمت و اهمّیت صلح او قدردانی می‌کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در مواقف و فرصت های متعدّد، روش امام حسن علیه السلام را تأیید و تنفیذ فرمود؛ چنان که روش پدرش علی علیه السلام را در جهاد با ناکثین و قاسطین و مارقین، و روش حسین علیه السلام را در آن قیام تاریخی و فداکاری عظیم تأیید کرده و روش هر یک از امامان را پیش از وقوع، پیش بینی و تصویب

رمضان در تاریخ، ص: ۷۶

فرمود.

پس، صلح امام در آن شرایط، یک وظیفه شرعی و تکلیف الهی بوده، و مانند مجاهدات پدرش، در مسیر خیر و مصلحت اسلام بوده است.

۲- ضعف و تفرقه در سپاه امام حسن (علیه السلام)

صلح امام حسن علیه السلام وقتی انجام گرفت که سپاه معاویه در همکاری و یاری او اتفاق و اتحاد داشتند؛ در حالی که لشکر امام علیه السلام به واسطه فتنه های بزرگی که علل آن تغییر مسیر خلافت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از مسیر واقعی و شرعی بود، گرفتار ضعف و سستی و نفاق و اختلاف و تفرقه گردید و به واسطه حوادثی مانند فتنه طلحه و زبیر و عایشه (جنگ جمل) و فتنه معاویه (جنگ صفین) و فتنه خوارج (جنگ نهروان)، و شهادت بسیاری از اعلام و رجال اسلام و صحابه و شیعیان و دوستان واقعی اهل بیت، و نفوذ منافقین و وضع و موقف اهل حق، بسیار حسّاس و خطرناک شده بود؛ و مؤثرترین ضربه

ای که به روحیه لشکر امام علیه السلام خورد، شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. علاوه بر این جنگ‌هایی که می‌کردند، سود مادی و غنیمت نمی‌بردند و معلوم است در چنین وضعی، پیروزی بر لشکر معاویه که روحیه اش با پول و رشوه، قوی و دلگرم بود، بسیار بعید و بلکه محال بود؛ و در نهایت، نتیجه‌ای جز کشته شدن بقیه اصحاب واقعی امام علیه السلام و ضعف اهل حق نداشت.

۳- اوج انحطاط اخلاقی مردم

انحطاط اخلاقی در آن زمان به حدی رسیده بود که تقریباً از هیچ کس انتظار نمی‌رفت برای حق، مردانه فداکاری و جان نثاری نماید.

آنان مردمی بودند که حقّ مرد فداکار و دادگری چون علی علیه السلام را نشناختند و ایشان را آن همه رنج دادند. رمضان در تاریخ، ص: ۷۷

پیشوایی که در میان آنها در نهایت سادگی و تواضع مانند فقرا زندگی می‌کرد و در خوراک و پوشاک و خانه و مسکن به خود سخت می‌گرفت و برای مردم زندگی مرفّه و آسوده و پر نعمت می‌خواست و در اقامه عدل و داد، کوشش و زحمت فراوان می‌کشید و در زهد و تقوا و علم و فضیلت بی‌نظیر بود، سرانجام بدون آن که از او حقی بخواهند، یا نسبت ظلم و بیداد یا تغییر سستی به او بدهند، او را به طور ناگهانی به شهادت رساندند و در محراب عبادت انداختند؛ و حقّ خود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و احترام اسلام را که با مجاهدات آن یگانه قهرمان غزوات ترویج شد- رعایت نکردند.

کدام نشانه، روشن تر از این عمل دالّ بر سوء نیت و خبث باطن اکثر آن مردم بود؟ در چنین موقعیتی امام علیه السلام با مردمی که در چنین جهنّم انحطاط فکری و خلقی سقوط کرده بودند، چه کاری انجام می‌داد و چه اصلاحاتی را آغاز می‌نمود؟ و چگونه هجوم معاویه را از بلاد اسلام دفع می‌کرد؟

۴- خطر سقوط اسلام و کشورهای اسلامی

به فرض اگر جنگ ادامه می‌یافت و اصحاب امام نیز پایداری می‌کردند، در آن صورت نیز فاصله بین پیروزی اصحاب حق بر اهل باطل زیاد بود و با ادامه آن محاربات، کشورهای اسلامی در خطر سقوط قرار می‌گرفت و زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام به هدر می‌رفت؛ زیرا نفوذ معاویه زیاد شده بود. آن حضرت در این باره فرمود:

«أَنْتِي خَشِيْتُ أَنْ يَجْتَنِّتَ الْمُشْرِكُونَ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ» [۱۱۲]

محو شوند.

۵- فریب مردم توسط معاویه برای از بین بردن مردم

چنانکه از تواریخ معلوم می‌شود، این خطر کاملاً در

رمضان در تاریخ، ص: ۷۸

بین بوده که به طمع پول و رشوه معاویه، آن حضرت را به شهادت برسانند و یا دستگیر کنند و به دشمن تحویل دهند. در این موقعیت هیچگونه اطمینانی به مردم نبود و اگر امام، صلح نمی‌کرد، آن دنیا پرستان او را در وضع خطرناکتری قرار می‌دادند و برای نزدیکی به معاویه و گرفتن جایزه‌های او مسابقه برقرار می‌کردند و دین و وجدان خود را به دنیا می‌فروختند.

در این صورت اگر آن حضرت را اسیر می‌کردند و به معاویه تحویل می‌دادند تا او را به شهادت برساند، ممکن بود معاویه مکار، به ظاهر آن حضرت را آزاد سازد و برای خود فضیلت و منقبتی قرار دهد و بر عموم خاندان نبوت، به این وسیله منت بگذارد. واقعاً اگر کسی اهل مطالعه باشد، این موضوع را تصدیق خواهد کرد.

بنابراین خود امام علیه السلام نیز فرمود: «اگر با معاویه نبرد می‌کردم، مرا می‌گرفتند و به او تسلیم مینمودند. به خدا سوگند اگر با او مسالمت کنم و عزیز باشم، بهتر می‌دانم از اینکه مرا در حالی که اسیر باشم، بکشد یا بر من منت گذارد و تا دنیا، دنیاست، این عار بر بنی هاشم بماند؛ و معاویه همیشه خود و اعقابش بر زنده و مرده ما به آن منت بنهد.»

۶- رابطه معاویه با سیاستمداران حيله گر و مکار

همکاری سیاستمداران حيله گر و ناپاکی مانند «مغیره بن شعبه» و «عمر و عاص» با آن همه سوابق مکر و خدعه او از جنبه سیاسی و شیطنت های ابلیسی، بسیار خطرناک بود.

روشی که امام علیه السلام اتخاذ کرد، حاذقانه ترین روش بود که متفکری نابغه و بی نظیر، در این گونه مواقع اتخاذ می نماید. امام با این عمل:

رمضان در تاریخ، ص: ۷۹

۱- خون مؤمنین را حفظ کرد؛

۲- ذریه رسول خدا، و شرافت و کرامت خاندان رسالت را نگاهداری فرمود؛

۳- موقف و منزلت خود را به عنوان یگانه پایگاه و ملجأ مردم علیه تجاوزات معاویه حفظ کرد؛

۴- معاویه را به قبول تعهدات مهمی اگر چه عمل نکرد- وادار ساخت؛

۵- جمعیت شیعه را از انحطاط و انقراض نجات داد؛

۶- اساس اسلام، و هدایت و رسالت جدش را از خطر هجوم بیگانگان حفظ فرمود.

۷- سیاست اسلامی، امام

پیروزی امام علیه السلام بر معاویه در صورتی امکانپذیر بود که آن حضرت، روش شرعی امامت را- که روشی خدا پسند بود- ترک کند و مکر و خدعه را سر لوحه برنامه های خود قرار دهد و تجاوز، جور و ستم و دروغ و خیانت را در امور خود داخل نماید.

معاویه و سایر ریاست طلبان و جاه پرستان برای نیل به هدف پلید خود، و حکومت بر مردم، از هیچ خیانت و جنایت، فریبکاری و دروغ و ستمگری و قانون شکنی باکی نداشتند و در نظر آنها هر چه محیط آلوده تر می شد و مردم به مصالح و اغراض شخصی خود علاقمندتر می شدند و رشد فکری و اجتماعی آنان در همان سطح پایین نیز رکود می کرد، نهایتاً زمینه برای پیشرفت سیاست های مزدورانه و خائنانه آنان بیشتر می شد.

این افراد، نظم و قانون و امتیت و همه مفاهیم مورد علاقه بشر را وسیله گسترش تسلط خود می ساختند و نظم و امتیتی را می خواستند که از استثمار آنها محافظت کند و بدین وسیله قانون، عدالت، آزادی و حقوق جامعه بشریت را استهزا می کردند.

اما سیاست اهل بیت، سیاست و روش علی و حسن و حسین علیهم السلام- و سایر مردان خدا، به تمام معنا ضد این

رمضان در تاریخ، ص: ۸۰

سیاست بود.

این مردان حقیقت و عدالت، سیاست و روششان، حفظ مصالح اجتماع، و آسایش واقعی، و احترام به حقوق، و برقراری عدالت و مساوات بود. و در سیاست آنان هیچ جایی برای مکر و خدعه، دروغ و ظلم وجود نداشت.

عملاً نیز اهداف عالی این سیاست در مدت خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السّلام معلوم شد و طبق نصوص و متن تعالیم اسلام، سازنده مترقی‌ترین اجتماعات صد در صد انسانی بود.

اسلام بین نژادها، اصناف و طبقات، غنی و فقیر، کارگر و کارفرما، رئیس و خدمتگزار و شاه و گدا مساوات برقرار کرد و ملاک و میزان برتری را فقط تقوا معرفی فرمود؛ و عالی‌ترین مظهر کمال فرد و اجتماع را حریت، صراحت و صداقت دانست.

اهل بیت علیهم السّلام - به پیروی از تعالیم اسلام می‌خواستند کسانی زمام امور را به دست گیرند که امین و پاک، راستگو و علاقمند به مصالح اجتماع باشند و همواره تعالیم و احکام اسلام را در برابر دیدگان خود قرار دهند و رابطه‌ای نزدیک و صمیمی با مردم برقرار کنند. در امور بیت المال، اقتصاد را رعایت کنند، و فقیر و غنی و قوی ضعیف را به یک چشم بنگرند و بر کسی ریاست ننمایند و خود را یکی از افراد جامعه به شمار آورند.

آنها به هیچ وجه راضی نمی‌شدند که امثال «مغیره بن شعبه» و «عمر و عاص» و دیگر افراد مکار و خائن و جیره خوار را در دستگاه خلافت خود وارد سازند و آنها را با پول و رشوه و مقام، به خیانت و جنایت و دین‌فروشی و ظلم و ستم تشویق نمایند.

به گفته بعضی از افراد آگاه و مطلع، مهمترین عاملی که باعث شد عده کثیری از سران از علی علیه السّلام کناره‌گیری کنند و به معاویه ملحق شوند، روش پرهیزکارانه

رمضان در تاریخ، ص: ۸۱

آن حضرت بود؛ زیرا دریافته بودند که مطامع و مقاصد پست دنیایی آنها در دستگاه حق و عدالت علی علیه السّلام تأمین نمی‌شود. امام حسین علیه السّلام نیز در امور حکومتی برنامه‌ای نظیر پدر داشت و به هیچ حکمی اتکا و اعتماد نمی‌کرد، مگر آن که توسط دین تصویب شده باشد.

از این جهت، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام که تضمینات معاویه و رشوه‌ها و مکرهای او بیشتر و فریبنده‌تر شد، به طوری که از عرض نکاح دختران خود به سران سپاه امام علیه السّلام نیز خودداری نکرد. دنیا پرستان جذب او شدند و پیشوای عادل و رهبر پرهیزکار خود را ترک کردند.

علاوه بر این، معاویه سیاستی در پیش گرفت که توانست سپاه امام را فریب دهد و آن سیاست، اشاعه تبلیغات دروغین بود که در بین سپاه امام علیه السّلام به وسیله عوامل دست‌نشانده معاویه انتشار می‌یافت و بدین وسیله اصحاب امام علیه السّلام به سازش با معاویه و مکاتبات محرمانه با او مشغول شدند.

بر همگان واضح و مبرهن است که امام علیه السّلام به راحتی می‌توانست از انتشار این تحریکات با رشوه دادن به سران از طریق اموال بیت المال و یا دادن وعده‌های دروغین العیاذ بالله - جلوگیری کند؛ ولی چنین سیاستی، سیاست اسلامی و سیاست خدایی نبود و با چنین مردمی ترویج دین و تحقق اهداف اسلام امکانپذیر نبود؛ و دقیقاً بر خلاف هدف امام و پدرش علی علیه السّلام - بود؛ یعنی حکومت حق و عدل علوی به حکومت مکر و خدعه و باطل مبدل می‌شد. و امام منزّه‌تر از این بود که در این صحنه‌های پلید و خیانت مأبانه وارد شود.

همانگونه که پدرش در این مورد فرمود: «اگر رعایت تقوا و پرهیزکاری نبود، من از همه زیرک‌تر بودم.»

رمضان در تاریخ، ص: ۸۲

خطبه

«وَاللّٰهُ لَآنْ اَبِيَّتْ عَلٰى حَسْبِكَ السَّعْدَانِ» [۱۱۳]

و نامه حضرت به «عثمان بن حنیف»، بیانگر زندگی سیاسی اهل بیت است.

چنین سیاستی به واسطه اسبابی که از سی سال پیش تا آن روز، حکومت‌طلبان و دنیاپرستان پیش آورده بودند، طرفدار نداشت و جز عدّه معدودی، کسی خواستار آن نبود و علت پیشرفت معاویه نیز، همین علل و اسباب بود، نه قوّت سیاست و زیرکی او. [۱۱۴]

آنچه بیان شد مختصری از اسرار و علل صلح امام علیه السلام بود. درباره این موضوع در کتب «الامام الحسن» و «صلح الحسن» به طور مفصّل شرح داده شده است.

در پایان اشاره به این نکته لازم است که صلح در شرایطی صورت گرفت که از روی ناچاری، و برای حفظ مصالح مهم انجام گرفت و شرایطی که امام علیه السلام به معاویه فرمود و معاویه هم آنها را قبول کرد، شرایط بسیار حسّاس و پر ارزشی بود و اگر چه معاویه به این شرایط عمل نکرد، ولی این عهدنامه وثیقه ای بود که روش معاویه را محکوم ساخت و او را از اینکه امیرالمؤمنین و خلیفه پیغمبر معرّفی شود، خلع ساخت و خیانت هاو عمل نکردن به تعهداتش را، آشکار ساخت؛ و در عین حال این عهدنامه، اتمام حجت، و سندی به نفع شیعه شد و مستمسکی بود که اعمال خلاف معاویه تا حدّی با آن کنترل می شد و زبان اعتراض مردم را به او باز نگاه می داشت.

مهم ترین شرایط صلح

۱- معاویه باید به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل نماید.

۲- باید عموم مسلمانان از امتیّت برخوردار باشند

رمضان در تاریخ، ص: ۸۳

و معاویه و دستگاه خلافت او، حقوق همه را محترم شمارند و با کینه و دشمنی با کسی رفتار نکنند.

۳- معاویه نباید خود را امیرالمؤمنین بنامد.

۴- در نزد معاویه اقامه شهود نشود.

(این دو مادّه اخیر بسیار پر معنی و با ارزش است و نشان می دهد که خلافت به معاویه واگذار نشده و او نباید خود را خلیفه مسلمین بداند و نباید در امور قضایی دخالت کند.)

۵- معاویه نباید برای خدا ولیعهد معین کند، امر خلافت با امام حسن علیه السلام و پس از آن حضرت با امام حسین علیه السلام است.

۶- نباید به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزایی گفته شود؛ و جز به نیکی از آن حضرت یاد نشود.

۷- باید حقّ هر صاحب حقّی ادا شود.

۸- نباید نسبت به حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام- در آشکار یا نهان، نقشه سویی اجرا شود.

۹- باید در بین ایتام کسانی که در جنگ جَمَل و صفین، به سعادت شهادت در رکاب امیرالمؤمنین فایز شدند، همه ساله یک میلیون درهم از خراج «دار ابجر» توزیع شود.

۱۰- شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام باید امتیّت داشته باشند و کسی به آنها تعرّض نکند. [۱۱۵]

چنانچه ملاحظه می فرمایید، مقرّرات این عهدنامه با توجه به اوضاع آینده و روش معاویه، تهیّه شده که بر او تا روز قیامت حجت باشد و این عنصر خیانت را به دنیا معرّفی کند که به عهد و قول رسمی خود وفا

رمضان در تاریخ، ص: ۸۴

نکرد. [۱۱۶]

ضمناً مواد این عهدنامه بیانگر آن است که معاویه، غاصب خلافت بوده و لیاقت زمامداری مسلمانان را به امضای خودش ندارد.

ولادت حضرت جواد (علیه السلام)

بنا به قول «شیخ مفید» رضوان الله علیه - در «مسار الشیعه» [۱۱۷] ولادت با سعادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاد. [۱۱۸]

تفصیل ولادت آن حضرت و کرامات و معجزاتی که از آن بزرگوار، هنگام تولد ظاهر شد در کتب حدیث و تراجم ائمه علیه السلام بیان شده است.

شخصیت حضرت امام جواد (علیه السلام)

آن حضرت، امام نهم، از امامان دوازده گانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حسب روایات متواتره، آنان را به امامت معرفی کرده و ائمه را به رهبری ایشان بشارت داده است. [۱۱۹]

در اخلاق کریمه و صفات پسندیده و علم و معرفت و دانش و زهد و تقوا، وارث اجداد بزرگوار و در عظمت و جلالت زبانزد خاص و عام بود و شخصیت های بزرگ علمی و دینی در برابر او خاضع و فروتن بودند. محدثان بزرگ و علمای عالیقدر، افتخار کسب علوم از آن حضرت را داشته و در دشوارترین مسایل علمی او را حلال مشکلات می یافتند.

«علی بن جعفر» از مشایخ و مؤمنان بزرگ و علمای بنی هاشم و علویین بود؛ و از محضر پدرش حضرت صادق علیه

رمضان در تاریخ، ص: ۸۵

السلام و برادرش موسی بن جعفر و برادرزاده اش حضرت رضا علیه السلام کسب علم کرده و به جلالت و فقاها و دانش مشهور بود.

وقتی که هنوز عمر شریف امام جواد علیه السلام از پانزده سال تجاوز نکرده بود، امام رضا علیه السلام که در حدود هشتاد سال داشت به امامت ایشان معترف بود؛ به حدی که دست آن حضرت را می بوسید و می فرمود: «انا له عبد»: من بنده او هستم. [۱۲۰]

روایات بسیار در فضایل و کرامات، و نصوصی که دلالت بر امامت آن حضرت می کند، وجود دارد. [۱۲۱]

با اینکه مدت زندگی امام جواد علیه السلام دیری نپایید؛ و عمر شریف اش به بیست و شش سال نرسید، علوم بسیار از آن بزرگوار صادر شد و مجالس بحث و مناظراتی بین آن حضرت و علمای بزرگ آن زمان صورت می گرفت؛ مانند مناظره علمی و مباحثه ای که با «یحیی بن اکثم» قاضی القضاة، در حضور مأمون - خلیفه عباسی - و جمعی از بنی عباس و دیگران فرمود؛ و در پاسخ به مسأله او، شقوق آن را چنان بیان کرد که قاضی القضاة، حیران و خجل گشت، و حکم تمام آن شقوق را بیان فرموده؛ سپس از یحیی - طبق پیشنهاد مأمون - مسأله ای پرسید که از جواب آن عاجز گردید و حل آن مسأله را از شخص امام علیه السلام در خواست کرد و حضرت پاسخ فرمود و بر همه بنی عباس واضح شد که طبق گفته مأمون، آن حضرت با وجود کمی سن، افضل و اعلم از همه علما است؛ و خداوند متعال او را به این فضیلت و کمال مزین کرده است. [۱۲۲] و از جمله مناظرات و مباحثات

رمضان در تاریخ، ص: ۸۶

آن حضرت، مباحثه‌ای است که بر حسب روایت «ابن شهر آشوب» از کتاب «الجللاء والشفاء» در سنّ هشت سالگی با جمعی از دانشمندان فرمود و مسایل مشکل آنها را بهطور علمی پاسخ داد.

امامت در صباوت و صغر سن

دست یافتن بر امامت، پیش از سن بلوغ، گر چه تا آن زمان به طور رسمی سابقه نداشت؛ و در بین امامان، هیچیک در این سن بر مسند امامت ننشسته بود، ولی در بین سایر انبیا و پیامبران سابقه دار است؛ و حضرت عیسی و یحیی در کودکی به مقام نبوت رسیدند و قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید:

(إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا) [۱۲۳]

: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

و درباره حضرت یحیی می فرماید:

(وَآتَيْنَاهُ الْكُتُبَ صَبِيًّا) [۱۲۴]

: و از کودکی به او نبوت دادیم.

این مسأله که علوم و دانش های امامان و قوت فهم و کثرت معارف آنان به واسطه آموزش و گذشت زمان و رشد جسمانی نیست، همواره مقبول خواص و عوام بوده است.

از دوران کودکی هر یک از ایشان، حکایات و داستان های شگفت انگیز بسیاری که حاکی از نبوغ فوق العاده و فعلیت کمالات و فضایل آنهاست، نقل شده است؛ حتی معاویه و یزید و عبدالله بن عمر نیز از علم لدنی آنها سخن می گفتند؛ چون ابوحنیفه که وقتی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سن هفت سالگی به سر می برد، از ایشان مسایل فقهی می پرسید و پاسخ می شنید. هر کس در حالات آن بزرگواران مطالعه بنماید و

رمضان در تاریخ، ص: ۸۷

علمی را که در دوران کودکی و بعد از بلوغ از آنها صادر شده را ملاحظه کند، می فهمد که این همه علم و معرفت از راه تحصیل فراهم نمی شود.

علوم بی پایان امیرالمؤمنین علیه السلام را در همه رشته های علوم اسلامی، و حقوق و معارف والهیات و ... چگونه می توان با تحصیل، به دست آورد و کدام مکتب و مدرسه غیر از مکتب خاص حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم می توانست در آن زمان چنین فارغ التحصیل داشته باشد و کدام استاد می توانست این شاگرد بی نظیر را تربیت کند و غیر از علی علیه السلام چه کسی می توانست علوم نبوت را حمل کند و باب مدینه علوم نبی شود؟

علوم تمام اصحاب و شاگردان مکتب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در برابر علوم علی علیه السلام قطره ای در مقابل دریا بود.

این علوم از فضل خدا و میراث آنان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و صدور این علوم اگر از خردسالان تعصب داشته باشد، از سالمندان نیز متعصب کننده است. مگر سالمندان دیگر ظرفیت این همه علم را دارند؟ و مگر دانشمندان سالمند، این گونه بدون سابقه و بالبداهه به مسایل مردم پاسخ داده اند؟

در این باب فرقی ما بین کودک هفت ساله و مرد هفتاد ساله نیست؛ هر دو باید استوار خاص و صلاحیت تمام و کمال داشته باشند

که بتوانند این علوم را اخذ کرده و مُلَهُمْ وَّمُفَهِّمٌ وَّ مَحَدِّثٌ به آن شوند.

همانگونه که منصور، (خلیفه) در مورد امام جعفر صادق علیه السلام گواهی داد که آن حضرت، از کسانی بود که خدا در شأن آن می فرماید:

(ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...)[۱۲۵]

به میراث دادیم.

رمضان در تاریخ، ص: ۸۸

هر یک از امامان نیز بنده برگزیده خدا بودند که خدا کتاب و علم کتاب را برایشان عطا فرمود و هیچ گاه امت، از چنین شخصیتی از اهل بیت، محروم نخواهد شد.

احادیث «ثَقَلَيْنِ»، «سَفِينَةُ»، «امان» و حدیث «فی کلِّ خلف من امتی» و روایات دیگر، همه مبین و مؤید این موضوع است. مرور زمان نیز ثابت کرد، غیر از این ذوات مقدسه، فرد دیگری مصداق این احادیث نیست و ایشان هستند که علمشان از علم خدا و بصیرتشان، موهبت خاص خدا است. و مسلمانان به شرق بروند یا به غرب، علم صحیح را جز در نزد آنها نخواهد یافت.

حضرت زین العابدین علیه السلام بر حسب نقل «ابن حجر هیثمی شافعی» وقتی که آیه شریفه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)[۱۲۶]

را تلاوت می فرمود، دعایی طولانی می خواند و می گفت:

الْقُرْآنِ، وَتَأَوَّلُوا بِأَرَائِهِمْ»

رای خویش، تاویل نمودند.

تا اینکه فرمود:

«فَالِي مَنْ يَنْزِعُ خَلْفَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَقَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْمِلَّةِ، وَدَانَتْ الْأُمَّةُ بِالْفُرْقَةِ وَالْأَخْتِلَافِ، يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ [۱۲۷]

وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ»

ساخته است، می دانی؟

این بیانات بلیغ، در نهایت صراحت به این مطلب اشاره دارد که جز ائمه هدی و پیشوایان و شخصیت

رمضان در تاریخ، ص: ۸۹

هایی که اعدال کتاب خدا هستند، هیچ کس و هیچ مقامی صلاحیت رهبری امت را ندارد و فقط آن بزرگواران محل اعتماد و وثوق و از خطا و اشتباه به دور می باشند، و خدا آنان را از هر رجس و آلائش پاک قرار داده و مودت آنها را بر همه واجب فرموده است.

غزوه بدر

در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر اتفاق افتاد.[۱۲۸]

پیروزی اسلام و مسلمانان در زیر پرچم توحید، و فرماندهی وجود شریف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جنگ بدر، از پیروزی های بسیار چشمگیر و با عظمت و اهمیت تاریخ اسلام است.

این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود.

مشرکان در این جنگ، از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند. و نفرات و افراد آنها تقریباً، سه برابر سپاه اسلام بود.

پیروزی سپاه اسلام در این جنگ، برای آینده اسلام، از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. و در تعیین مسیر تاریخ اسلام، به حسب ظاهر تأثیر فراوان داشت.

این جنگ، برای دین توحید و آیین جهانی اسلام، ارزش حیاتی داشت و فتحی که در آن نصیب مسلمانان شد، پایه و مادر تمام فتوحات آینده گردید؛ و اهمیت آن تا حدی بود که رسول خدا دست به دعا برداشت و به درگاه خداوند متعال عرض کرد:

اَحْسِنُهُمُ الْعِدَاءُ» [۱۲۹]

آنها نیکی خویش را ارزانی دار.

و در حدیث دیگر است که وقتی آن حضرت، کثرتِ مشرکان

رمضان در تاریخ، ص: ۹۰

و قَلتِ مسلمانان را دید، روی به قبله نموده، عرض کرد:

لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ» [۱۳۰]

این گروه هلاک شوند، دیگر در روی زمین پرستش نخواهی شد.

و آنقدر دست هایش را به دعا بلند نگاه داشت که ردایش از دوش مبارک افتاد.

مسلمانان با صبر و استقامت، جهاد کردند و صدق نیت و راستی ایمان و اسلام خود را آشکار ساختند؛ و خدا آنان را یاری نمود و در جنگ پیروز شده، دین را یاری کردند و پافشاری آنها در این جهاد، سبب گسترش دعوت اسلام و ثبات ارکان آن شد. در این غزوه، مسلمانان از بوته امتحان سربلند بیرون آمدند و نشان دادند که توانایی رساندن دعوت اسلام به جهانیان را دارا هستند؛ و در هنگام فداکاری و جانبازی، اسلام را از اموال و اولاد و جان‌های خود گرامی تر می‌دارند.

وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم مشرکان را با اصحاب و سران قوم در میان گذاشت، «مِقْدَادِ بْنِ عَمْرٍو» به عرض رسانید:

مَعَكُمْ مُقَاتِلُونَ» [۱۳۱]

و «سعد بن معاذ»، زعیم انصار، عرض کرد:

بِهِ عَيْنُكَ فِيسِرْنَا عَلَى بَرَكَهَةِ اللَّهِ» [۱۳۲]

«مقداد» عرض کرد: «به هر گونه خدا به تو فرمان می‌دهد اطاعت کن؛ ما با تویم، به خدا سوگند سخنی را که بنی اسرائیل به موسی گفتند، نمی‌گوییم؛ بلکه می‌گوییم با شما علیه دشمن قتال می‌کنیم.»

«سعد» گفت: «ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق می‌کنیم، و گواهی داده‌ایم آنچه را آورده‌ای حق

رمضان در تاریخ، ص: ۹۱

است، و عهد و پیمان بسته‌ایم که بشنویم و اطاعت کنیم.

ای رسول خدا، آنچه را خدا از تو خواسته است، به امضا برسان. اگر ما را به دریا ببری، با تو می‌آییم، و یک نفر از ما تخلف نخواهد کرد. از اینکه ما را به نبرد دشمن ببری رنجیده خاطر نخواهیم شد.

ما در جنگ شکیبا و در هنگام لقا، صادق هستیم. امید است خدا از ما به تو بنمایاند، آنچه را سبب روشنی دیده ات گردد. پس بر برکت خدا ما را ببر.»

مسلمانان در این جنگ به یاری خدا و صدق ایمان، پیروز شدند. این پیروزی ضربه ای مهلک بر پیکر کفر و شرک بود، و با آن آغاز، شرک رو به فنا نهاد.

قرآن و غزوه بدر

در سوره های آل عمران، نساء، انفال و حج در بیش از چهل آیه، خدا این غزوه و تأییدهای غیبی و کمک ها و یاری هایی را که به مسلمانان نموده، شرح داده؛ و در آیه ۱۴ سوره انفال، این روز تاریخی را «يَوْمُ الْفُرْقَانِ» نامیده است، از این جهت که در آن، حق از باطل جدا شد و ظاهر گشت که شرک و بت پرستی باطل، و توحید و خداپرستی، حق است.

آشکار شد، حقی که آسمان و زمین بر آن برپاست، و فطرت و سرشت انسانیت و وجود تمام اشیا بر آن گواهی می دهند، همان دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ حقّ خدایی خدا، یگانگی و وحدانیت او، مالکیت و حاکمیت او بر جمیع اشیا، افراد، اصناف و نژادها و خضوع همه عالم آفرینش در برابر قدرت و حکومت مطلقه، تدبیر و تقدیر اوست.

باطل در آن عصر به صورت های گوناگون زمین را فرا گرفته، جهان را تاریک ساخته و حجاب حق شده بود.

شرک، بت پرستی و خضوع در برابر سلطنت فرمانروایان طاغی که خود را در روم و ایران و نقاط دیگر، فعال

رمضان در تاریخ، ص: ۹۲

ما یشاء و خدای زمین و مالک بندگان خدا می شمردند- رواج یافته بود.

گردنکشان مستبدی بودند که خود را بر مردم تحمیل کرده و اطاعت خود را بر آنها لازم می دانستند؛ و از آنان چاپلوسی، کرنش و خاکساری می خواستند؛ یا آنان را مجبور به انجام اعمالی می کردند که به طور کامل با آزادی منافات داشت. و خود را شریک خدا در حاکمیت بر بندگانش معرفی کرده و نیز خویش را انباز حق می شمردند. از این رو، زمان آن بود که حق آشکار، و باطل محو و مغلوب شود.

حق، پرستش و اطاعت و فرمانبری از خدا، و او را یگانه و یکتا شناختن، و ایجاد نظم جهان و قوانین آن را حق او دانستن است.

باطل، شرک به خدا و پرستش اشخاص، و پیروی از هویها، برنامه ها، روش ها و عادات باطل، و تقلیدهای مذموم و فرمان بری از کسی غیر از خداوند متعال است.

آنچه با وقوع جنگ بدر، بطلان آن آشکار شد، شرک، پرستش افراد و پیکره های آنها و اطاعت از تشریعات و مقررات مجعول بشری بود.

و حقی که ظاهر گردید، رجوع و بازگشت همه امور، و تشریح شرایع و تقنین قوانین به خدایی است که جز او خدا و معبودی نیست و بازگشت همه به سوی اوست. و غیر از او صاحب سلطنت مطلقه و حاکم شرعی وجود ندارد.

با آشکار شدن حق، تعظیم و تکریم غیر خدا ممنوع شد و انسان ها مساوی و برابر گردیدند؛ تا جز در برابر خدا و حاکمیت و شریعت او، در برابر هیچ قدرت و زورمندی خاضع نشوند و تعظیم نکنند؛ و کسی نیز نتواند آنها را در هر ناحیه و کشوری که هستند، استثمار و استعمار کند.

این است هسته مرکزی تعالیم اسلام و حقیقتی که رشد و

رمضان در تاریخ، ص: ۹۳

ترقی و آزادی و انسانیت هر جامعه بسته به میزان درک و فهم آن جامعه از این حقیقت است.

روز بدر «يَوْمُ الْفُرْقَانِ» است؛ زیرا فرقان، مرز بین دو عهد و دو عصر اسلامی گردید. عهد گذشته؛ که عهد صبر و تحمل و بردباری و انتظار وقت و آماده شدن بود؛ و عهد جدید؛ که عهد حرکت، نهضت، قوت، پیشدستی و دفاع، و مبارزه با ظلم، ستم، جهل و شرک شد. آری، عصر حرکت و دفاع؛ عصر نهضت و جهاد.

اسلام با برنامه‌های اصیل و مسلک مستقل و مکتب جامعی که به جهانیان عرضه می‌دارد، راهنمای فکر و اندیشه، عقیده و اخلاق، نظام اجتماع، نظام دولت، و اعلانگر عام و مطلق آزادی بشر است؛ زیرا اسلام با دعوت به توحید و الوهیت خدای یگانه و حاکمیت او و کنار گذاردن کسانی که غاصب حکومت والوهیت خدا هستند، باید با حرکت و پیشروی و قوت و قدرت و جهاد نیز وارد میدان شود، و دست یاری و هدایت و کمک خویش را به سوی همه انسان‌های محروم و مقید و مَسلوبُ الحقوق دراز کرده و شرّ ظلم و ستم غاصبان و متجاوزان به حکومت خدا، و طبقات به اصطلاح ممتاز را از مردم دور کند؛ و تقسیم‌ها و طبقه‌بندی‌هایی را که در آن عصر و تا عصر ما، رایج و سبب محرومیت گروهی و بهره‌گیری گروه دیگر بود و حتی حقّ تعلیم و تعلّم از اکثریت مردم سلب می‌کرد، از بین برد و برای تحقق این اهداف، نمی‌توان تا ابد در انتظار ماند.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا غزوه بدر، نزدیک پانزده سال از دوران فرخنده رسالت خود را، به ارشاد و تبلیغ و دعوت به توحید و صبر در برابر آزار و اذیت قوم و ناملایمات گذرانید؛ ولی اسلام فقط شعائر عبادتی، تعلیمات اخلاقی، و عقیده قلبی نیست. اسلام دینی است چند بعدی؛ که تمام جوانب حیات بشر، چون: دولت و حکومت، فرد و اجتماع، حیات و زندگی و

رمضان در تاریخ، ص: ۹۴

دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد؛ و برای پیاده کردن این اهداف از جانب خدا آمده است و حصول این اهداف و تطبیق واقعی اسلام بر حیات بشر، محتاج به اعمال قدرت و برداشتن موانعی است که بر سر راه این مقاصد قرار دارد.

علاوه بر این، تاریخ و گذشت زمان نشان داد که حکومت‌های مستبد، جیره‌خواران مکتب بت پرستی و مزدوران و استثمارگران، از آزادی و تبلیغ و هدایت یاران حق و خدا پرستان، به شدت جلوگیری می‌کردند؛ و کوشش می‌نمودند تا این چراغ هدایت، که روز به روز تاریکی‌ها را بر طرف و دل‌های غرق در ظلمت و ضلالت و جهالت را روشن می‌ساخت، خاموش سازند.

بنابراین، با توجه به این مسایل نیز، تحقق اهداف اسلام و نگاهداری این یگانه چراغ درخشان هدایت، محتاج به اعمال قدرت و دفاع و جهاد فی سبیل الله شد. و نیز از این رو روز بدر «یوم الفرقان» است که اسلام، فرقانی بین دو عهد جاهلیت و اسلام می‌باشد. بشریت بعد از نظام اسلام، مانند بشریت قبل از آمدن نظام اسلام نیست.

عقیده توحید اسلام، افکار را عوض کرد و با آزادی، عدالت و مساوات آشنا ساخت.

تساوی حقوق، عدالت و حرّیت اسلام، در جوامع غیر اسلامی نیز اثر گذاشت و از آن اقتباس شد. [۱۳۳]

حتی صلیبی‌ها که برای نبرد با اسلام، به کشورهای ما هجوم آوردند، از تعالیم و اجتماع آزاد و برابر اسلام، برای کشورهای خود که در سیاه چال انحطاط فکری

رمضان در تاریخ، ص: ۹۵

و اخلاقی افتاده و از حقوق انسانی محروم بودند، سوغات‌های گران‌بهای فراوانی بردند.

جنگ بدر، فرقان بین دو نوع تفکر در عوامل پیروزی و عوامل شکست شد.

یکی تفکر مشرکان و بت پرستان که عوامل پیروزی را اسلحه و مهمات جنگی و کثرت نفرات می‌شمردند؛ و دیگری تفکر مؤمنان و تربیت‌شدگان مکتب اسلام، که عوامل پیروزی را در درجه نخست در استقامت، فداکاری و ایمان به هدف، همفکری و مدد و یاری خدا می‌دانستند.

عوامل ظاهری فتح در صف مشرکان و شکست در جبهه مسلمانان، آنچنان نمایان بود که منافقان گفتند:

(عَرَّهٗوَلَاءَ دِیْنُهُمْ [۱۳۴])

: مؤمنان را دینشان مغرور کرده است.

خدا خواست این نبرد که اولین نبرد مهم و جنگ میان اسلام و کفر بود، به پیروزی مسلمانان پایان یا بد؛ و قلت مؤمنین، کثرت بسیار مشرکین غالب و پیروز شوند؛ تا آشکار شود که فتح و پیروزی در جنگ، به روحیه قوی و افراد جانباز و فداکار، و عقیده صالح و هدف پاک، بیشتر ارتباط دارد تا به اسلحه و جمعیت. و مسلمانان با بداند که صاحبان عقاید و اهداف صحیح اجتماعی باید جهاد کنند و نا امید نباشند؛ و اقلیت یا ضعف مادی، سبب تضعیف روحیه و در نهایت عقب نشینی آنها نگردد و منتظر نباشند که توانایی مادی آنها با دشمنان آزادی و غاصبان حقوق انسان ها برابر شود. زیرا اگر آنها از لحاظ عده و عده برتری داشته باشند، مسلمانان و حق طلبان از جهت روحیه و قوت هدف و عظمت مقصد برتری دارند.

(وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ [۱۳۵])

رمضان در تاریخ، ص: ۹۶

: و سستی نکنید و غمگین نباشید که اگر ایمان داشته باشید، برتر خواهید بود.

پرچمدار و قهرمان نمونه جنگ بدر

پرچمدار و علمدار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، علی علیه السلام بود. [۱۳۶]

«ابن سعید» در «طبقات» از «قتاده» روایت می کند که: صاحب لواء رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز بدر و در هر جنگ دیگر، علی بن ابیطالب بود. و «طبری» در تاریخ خود نقل کرده است که، صاحب لواء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، علی بن ابیطالب و صاحب رایت انصار، «سعد بن عباد» بود. [۱۳۷]

قهرمان و یگانه مجاهد و فداکار این غزوه و غزوات دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. با اینکه هنوز سن آن حضرت به بیست نرسیده و پیش از این غزوه در جنگ و نبرد دیگری شرکت نکرده بود، مردانگی ها و شجاعت هایی که از او ظاهر شد، از افراد با سابقه و رزمندگان و مردان سالخورده ظاهر نگشت.

سهم آن حضرت در این میدان جهاد، از لحاظ عدد کسانی که مجاهدان اسلام، از مشرکین کشتند تقریباً برابر با سهام دیگران شد. [۱۳۸]

طبق روایت «ارشاد»، سی و شش نفر از نامداران مشرکین، به اتفاق اقوال، به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند؛ به جز گروهی دیگر که در قاتلان آنها اختلاف شده، و غیر از کسانی که آن حضرت با دیگران در قتلشان شرکت داشت. آیه:

«هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ [۱۳۹]»

رمضان در تاریخ؛ ص ۹۶

رمضان در تاریخ، ص: ۹۷

در مورد مبارزه حضرت علی علیه السلام با «ولید بن عتبّه»؛ و حمزه رضی الله عنه - با «عتبّه»؛ و «عبیده بن حارث بن عید المطلب»

رضی الله عنه - با «شبیبه» در این غزوه نازل شد. [۱۴۰]

معاویه گفت: «علی را در این غزوه دیدم مانند شیر، هیچ کس در نبرد با او ایستادگی نمی کرد، مگر آنکه او را میکشت؛ و بر چیزی نمی زد مگر آن که آن را پاره می ساخت. [۱۴۱]

«طبری» روایت می کند [۱۴۲]: وقتی علی علیه السلام اصحاب الویه را کشت، پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گروهی از مشرکین قریش را دید؛ به علی علیه السلام فرمود: «بر ایشان حمله کن!» علی علیه السلام بر آن ها حمله کرد و آنان را متفرق ساخت و «عمر و بن عبدالله حجمی» را نیز کشت.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جماعت دیگر از مشرکین را دید؛ باز به علی علیه السلام فرمان حمله داد. علی علیه السلام حمله کرد و آنها را نیز متفرق ساخت؛ و «شبیبه بن مالک» را کشت.

جبریل گفت: «یا رسول الله! به درستی که هر آینه این است مساوات».

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «

أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ

»؛ علی از من است و من از او هستم.

جبرئیل گفت: «وَأَنَا مِنْكُمْ»؛ من هم از شما هستم. در این هنگام، این صدا شنیده شد: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو لُقْفَارٍ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ».

در غزوه بدر بود که جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، هر یک با گروه خود از فرشتگان، هنگامی که علی علیه السلام برای آوردن آب برای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب

رمضان در تاریخ، ص: ۹۸

رفته بود، ادای احترام کرده و سلام کردند. [۱۴۳]

«سید حَمیری» در این اشعار به این فضیلت اشاره کرده است:

أَقْسِمُ بِاللَّهِ وَالْآلَةِ وَالْمَرْءِ عَمَّا قَالَ مَسْئُلًا أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَى التَّقَى وَالْبِرِّ مَجْبُورٌ

وی به خداوند و نعماتش قسم یاد می کند که هر کس نسبت به گفته خویش مسؤول است و به درستی که طینت علی بن ابیطالب بر تقوا و نیکی سرشته شده است.

تا آنکه می گوید:

ذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ عَلَيْهِ مِيكَالٌ وَجَبْرِيلُ مِيكَالٌ فِي الْفِ وَجَبْرِيلُ فِي الْفِ وَيَتْلُوهُمْ شَرَفِيلُ [۱۴۴]

قهرمانان دیگر

از مشهورترین قهرمانان نامی جنگ، «حضرت حمزه» عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و «عمار یاسر» و «ابودجانه انصاری» و دیگران هستند.

از کسانی که در کتاب های سیره به شجاعت و رشادت آنها اشاره نشده و نتوانسته اند که دست به شمشیر و اسلحه برند، ابوبکر و عمر و عثمان می باشند؛ که در این فتح بزرگ، سهم و افتخاری حاصل نکردند.

نمونه ای از مساوات اسلامی

در این غزوه، مسلمانان هفتاد شتر داشتند که هر دو، یا سه، یا چهار نفر از آنها به تناوب بر یکی از شترها سوار می شدند.

پیغمبر خدا نیز در این قسمت، مانند سایر اصحاب و سربازان مجاهد بود. آن حضرت با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

رمضان در تاریخ، ص: ۹۹

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - و «ابولبابه» [۱۴۵] نیز، مانند دیگران یک شتر داشتند که به نوبت بر آن سوار می شدند.

وقتی نوبت پیاده رفتن، به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می رسید علی علیه السلام و ابولبابه عرض می کردند:

«اَرْكَبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَنَحْنُ نَمْشِي عَنْكَ [۱۴۶]

: سوار شو ای پیغمبر خدا، ما به جای تو پیاده راه می رویم.

رسول خدا، آن مظهر عدل الهی و آن معلّم بزرگ انسانیت و بنیانگذار قوانین مساوات و دموکراسی حقیقی، در پاسخ آنها فرمود:

الْأَجْرُ مِنْكُمْ» [۱۴۷]

ثواب، از شما بی نیازترم.

درود بر آن امتی که از چنین رهبر بزرگواری پیروی می کند.

یقیناً همه صحابه مخلص، با کمال میل دوست داشتند که یک شتر در اختیار پیامبر عزیز و مهربان آنها باشد تا زحمت پیاده رفتن را متحمل نشود. و برای آنها که سوار بودند، دیدن اینکه پیامبر خدا و رهبر و پیشوای بزرگشان راه را پیاده طی می کند، بسیار دشوار بود.

ولی رسول اعظم بر این روش و آیین مبعوث شده و می خواست این مساوات را برقرار سازد و رهبران و زمامداران را با این رفتار تربیت نموده و به آنها درس فروتنی و تواضع و همکاری با زیردستان بدهد؛ و روش های جبارانه و استعمارگرانه حکومت ها و فرمانروایان گذشته و آینده را محکوم کند و شأن و ارزش بشر را آشکار سازد و حقوق انسان ها را با گفتار و رفتار خود اعلام فرماید.

او فقط به رضای خدا و اجر و ثواب و تقرب به درگاه باری تعالی نظر داشت.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۰

این روشی است که اگر جوامع مسلمانان معاصر، با آن آشنا شوند، ما به زودی در مسیر ترقی و پیشرفت وارد شده و با گام های بلند، به سوی اهداف عالی اسلامی، پیش خواهند رفت.

اکنون نیز گاه و بیگاه، شبی از این روش در بین مسلمانان به چشم می خورد و برادری و مساواتی را که اسلام آورده، آشکار می سازد.

درس های غزوه بدر

۱- تنها قوت دلیل و برهان، وضوح علمی و استیلائی سلطان حق در ضمایر و قلوب، بدون استیلائی آن بر عالم خارج و ظواهر اجتماع، سبب حکومت مطلق حق، و محو باطل نخواهد شد و تنها عقیده به اینکه امری حق و امر دیگر باطل است، حق را در دنیای مردم و زندگی جامعه، میزان و مرجع نساخته و باطل را از دنیای انسان ها بیرون نمی راند.

مادامی که سلطنت باطل باقی باشد و مانند عصر فرعون، اهل حق، استضعاف شوند، جامعه از برکات حکومت حق محروم خواهد بود.

باید باطل رانده و کوبیده شود، و حق جانشین آن گردد؛ باید حق و حق پرستان غالب، و سپاه باطل مغلوب شود، و معنای: (لِيُحَقِّقَ

الْحَقُّ وَيُطِيلُ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ [۱۴۸] ظاهر شود.

اسلام، دین حرکت و انقلاب علیه چهره های ظلمانی و باطل پرستان است؛ و یک نظریه و عقیده ساده ایجابی و علمی نیست. این درس، از دروس بسیار مهم این واقعه است که مسلمانان عصر ما ضرورت آن را باید درک کنند، و علت انحطاط مسلمانان را در عدم توجه به آن جستجو نمایند.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۱

اسلام در عصر حاضر، برای صدها میلیون از پیروانش به صورت یک عقیده ساده و نظریه صحیح و استوار، که منطق و علم و برهان آن را تأیید کرده، در آمده است، و مفاهیم دیگر و لزوم ارتباطش با عالم خارج منظور نمی شود.

مسلمانان، با کثرت جمعیت، نفوذ کشورها و ممالکی که در اختیار دارند، حرکت و نهضت، تشکیل حکومت و ترقی صنعتی و علمی و تطبیق اسلام را با واقعیت اوضاع و اجتماع خود، عملاً جزء مفاهیم اسلام نمی گیرند؛ بنابر این جامعه جاهلی، در سراسر عالم اسلام، جایگزین جامعه اسلام شده و زشت ترین قیافه های مهیب ارتجاع، در اجتماعات آنها خودنمایی دارد.

پری نهفته رخ و دیو، در کرشمه و ناز بسوخت عقل زحیرت که این چه بوالعجبی است

۲- مؤمنان باید متکی به تدبیر خدا و یاری او باشند، و باتوکل در برابر کثرت اهل باطل، خود را نبازند، و شکسته نگردند، و بدانند که نیرومندترین عاملی که در جهاد حق پرستان با اهل باطل، سبب غلبه و پیروزی است، ایمان به مبدأ و حقیقت، ثبات، استقامت، شرافت، هدف و مقصد است.

مجاهدان غزوه بدر، با روحیه قوی، عزم و شوق به یاری حق، میل به شهادت و لقاء الله و اینکه جهاد، منتهی به احدی الحسینین، یا نصر و پیروزی و یا شهادت و بهشت است، نبرد می کردند و از غرور به اسلحه و زیادی مهمات و تکبر و خودخواهی پرهیز داشتند. با این پشتوانه ها، اهل حق همیشه پیروزند، اگر چه به ظاهر هم مغلوب شوند. اهل باطل مغلوبند، اگر چه به ظاهر غالب شوند. به طور خلاصه، اسباب نصر و پیروزی چنانچه از آیات مربوط به غزوه بدر استفاده می شود- عبارت است از:

۱- ثبات در هنگام جهاد و دیدار دشمن و در هر گونه مبارزه با اهل باطل.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۲

۲- اتصال به ذکر خدا و اتکا به کمک و تدبیر او.

۳- اطاعت خدا و رسول.

۴- پرهیز از نزاع و اختلاف.

۵- صبر و شکیبایی بر خطرات و مصایب جهاد.

۶- پرهیز از ریا کاری، ستم و خودبینی.

اینها صفاتی است که تقریباً مسلمانان امروز کمتر دارا هستند و عامل شکست و ضعف آنها در برابر کفار فقدان این صفات است. مسلمانان صدر اسلام اگر در جنگی شکست می خوردند، یا از نظر ضعف اقتصادی، یا اسلحه و مهمات جنگی دشمن را قوی تر می دیدند، از نظر روحی عقب نشینی نکرده و تسلیم نمی شدند و دارایی های خود را با ارزشتر از دارایی دشمن می دانستند و نعمت ایمان را برتر از هر چیز می شمردند؛ و نیروی معنوی و فکری خود را بر قدرت مادی و ظاهری دشمن غالب و برتر از آن می دیدند. مسلمانان عصر ما، به جای اتکا به یاری خدا و سرمایه های فکری و معنوی و شجاعت روحی، بیشتر به نیرو و قدرت مادی بیگانگان اعتماد کرده، و فریب وعده های پوچ و نیرنگ های سیاسی آنها را می خورند و در تقلید از عادات زشت آنها با یکدیگر به رقابت پرداخته، با پشت پا زدن به عادات دینی و بی اعتنایی به التزامات اسلامی، خود را به بیگانگان نزدیک می سازند. عده ای به گونه

ای غریزه و خود باخته شده اند که نمی توانند به طور فرض در یکی از مجامع بین المللی با لباس ملی و اسلامی شرکت کنند و حتی از بستن کراوات که بندی از بندهای رقیبت است، غافل نمی شوند؛ و در مجالس رسمی خویش هم به کسی که این بند را نبسته باشد، حق شرکت نمی دهند؛ در حالی که می بینیم ملل دیگر، با همان لباس ملی خود در هر مجلس رسمی و بین المللی شرکت می کنند و هیچکس این التزام را علامت عقب ماندگی آنها نمی شمارد.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۳

اتحاد و اتفاق اسلامی که بزرگترین وسیله قوت و شوکت و پیروزی مسلمانان بود، امروز به نفاق و تجزیه و تقسیم ممالک مبدل شده و در هر نقطه واقلمی، اجتماعی مجزا، منفرد و مستقل تشکیل گردیده و حکومت های کوچک و ضعیف، تشتت و تفرق را در عالم اسلام رهبری کرده و برای مصالح و منافع شخصی خود هرگز حاضر نیستند واقعاً علیه منافع استثمارگران شرق و غرب قدمی بردارند و به سوی وحدت اسلامی و برداشتن این فاصله های دروغین و جعلی پیش بروند و بدینسان عالم اسلام را از قوه مرکزی و مرکز ثقل و یک مجمع یا هیأت یا حکومت واحدی که جهان اسلام را رهبری می کند، محروم می سازند.

هر جا نغمه ای و در هر نقطه صدایی بلند است، صدای ناسیونالیسم غربی و ناسیونالیسم های دیگر، گوش ها را کر کرده و ملل اسلام را به نفع بیگانگان رو در روی هم قرار داده است.

بزرگترین عامل بقای دولت یهودی در قلب کشورهای اسلامی، همین تجزیه و پراکندگی است، و این رهبران حکومت ها می باشند که مانع پیروزی مسلمانان هستند.

حکومت ضعیف اردن، به جای حمله به اسرائیل، به اسم وحدت اردن و حفظ استقلال اردن، برخلاف خواست مردم مسلمان آنجا، فداییان را قتل عام کرد و خیال اسرائیل و ارباب مشترک خود و یهود را از جانب آنها راحت ساخت.

در حالی که کسی نمی پرسد: اصلاً اردن یعنی چه؟ و چگونه اردن باید سیاستی مستقل از کشورهای اسلامی و عربی دیگر، داشته باشد؟

ملیت اردنی، جز حکومت خاندان امیر عبدالله که ساخته بیگانه هستند - برای مردم مسلمان اردن معنا و مفهوم دیگری ندارد.

اما به اسم ملیت و استقلال، این جزء بسیار کوچک

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۴

عالم اسلام، با اسلام و مصالح مسلمین مبارزه می کند. البته جزایر و شیخ نشین های خلیج و نقاط دیگر نیز وضعیتی مشابه دارند. اجتماع واحد صدر اسلام، قبایل متشتت و حکومت های ملوک الطوائفی، قبیله ای و اصطحاکاک منافع و پراکندگی های آنها را تحت لوای اسلام و پرچم توحید و بکتاپرستی، به اتصال، هماهنگی، هم فکری و وحدت تبدیل کرد. در آن روز، مسلمان ها تحت رهبری پیامبر اکرم، حکومتی واحد و ملتی یکپارچه داشتند، و در سرتاسر عالم اسلام، چیزی به نام «قومیت گروهی»، «تجزیه طلبی» و ... وجود نداشت.

هیچکس در فکر تصاحب منطقه یا ناحیه ای برای خویش نبود. آنانکه علیه حکومت ها قیام می کردند، هر کدام مسلمان و پیرو افکار اسلامی بودند، هدفشان تجزیه نبود؛ بلکه تعدیل، اصلاح و برقرار کردن حکومت اسلامی بود.

روزی نیز برای مسلمانان فرار رسید که در هر نقطه ای، فردی زورمند یا دست نشانده بیگانگان و استعمارگران، خود را رهبر محلی معرفی کرده، و مردم مسلمان یک نقطه را رو در روی مسلمانان دیگر که دروغ و تحریکات اجانب، آنها را از هم جدا کرده است - قرار داده و این مستمندان را فدایی و قربانی حکومت خود می کند.

برای مثال، اعراب که جزیی از پیکر اسلام هستند، با عنوان ناسیونالیسم و قومیت عربی خود را از بدن اسلام و مسلمانان پاکستان، افغانستان، هند، ایران، اندونزی، چین، فیلیپین، و مالایا و نقاط دیگر منفصل ساخته و از ملیت عربی داد سخن سر داده اند. در صورتی

که بین خودشان نیز از ملت یکپارچه عربی خبری نیست، و متجاوز از صد میلیون ملت عرب زبان در

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۵

برابر هم، گرفتار ملت‌های کوچک و ساختگی شده؛ و با این همه دادی که ملت و قومیت عربی سر داده اند، نمی توانند و نخواهند توانست (بدون الغای رژیم‌های غیر اسلامی) این صد میلیون عرب را متحد سازند؛ و تجزیه ای را که استعمار در جهان عرب به وجود آورده، از بین ببرند.

در هر گوشه ای، کسی دعوی رهبری کرده، و چیزی را که در نظر نمی گیرند، جوامع خود، افکار، احساسات، عقاید و ارزش انسانی آنهاست.

ملت سوری، عراقی، اردنی، فلسطینی، مصری، مغربی، تانزانیایی، تونسسی، لیبیایی، سودانی، یمنی جنوبی و شمالی، کویتی، عربی سعودی، الجزایری، حضر موتی، مسقطی، قطری، بحرینی، لبنانی و ملت‌های دیگر، و میلیون‌ها میلیون انسان مسلمان نما، به تشویق و تطمیع، یا به زور و تهدید، پای پیروی یک استعمارگر بی شخصیت سینه می زنند و از حقیقت کلمه «جامعه» و آیه کریمه: (أَنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ [۱۴۹]) غافل شده اند. و در هر جا امتی منتسب به شخص یا فردی ساخته شده و مسلمانان با پرستش او و پیروی از امیال و هوس‌های او، تعالیم آزادیبخش اسلام و پرستش خدای یگانه و همنرنگی اسلامی را کنار گذاشته اند. پس آن امت واحد و جامعه یگانه ای که قرآن، ما را به آن دعوت می کند، کجاست و کدام یک از این ملل می باشد؟ و امتی را که جمله: (اشْتَدَّ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ [۱۵۰]) و نیز: (اذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ عِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ [۱۵۱]) وصف می کند، در کجا باید جست؟

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۶

اینها امت واحد نیستند؛ بلکه امت پراکنده و متفرقه هستند که این است بزرگترین علت بدبختی مسلمانان، و یگانه دلیل بقای نفوذ بیگانه در کشورها، جوامع، مدارس، مطبوعات و مؤسسه‌های فرهنگی ما، و علت شکست مسلمانان از اسرائیل؛ و علت آوارگی آنان در اتیوپی و دیگر نقاط جهان نیز همین است.

این نقض، در جنگ بدر و احزاب، خیبر و غزوات دیگر نبود و حتی در جنگ‌های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز وجود نداشت؛ ولی امروز گریبانگیر جامعه اسلامی شده و معادن و ذخایر او را طعمه دیگران می سازد.

مسلمانان صدر اسلام، در سختی‌ها، صبور و شکیبا بودند و مصیبت‌های جانکاه، آنها را از هدف و مقصد خویش باز نمی داشت؛ در حالی که مسلمانان امروز، به قدری خودخواه، تن پرور و راحت طلب، دنیا دوست و بیگذشت هستند که در برابر هر شدت، سختی و فشاری عقب نشینی کرده، روحیه خویش را از دست می دهند و تسلیم می شوند.

مسلمانان صدر اسلام، با خلوص نیت، در راه سعادت بشر و توسعه قلمرو اسلام که مَبَشِّرِ آزادی بشر و حقوق انسان است - کوشا بودند.

عوامفریبی و ریاکاری در آنها کمتر بود؛ در صورتی که زعمای مسلمانان عصر ما، بیشتر به عوامفریبی گرویده و از طریق ریاکاری در مقام فریفتن دیگران هستند.

نظایر این نقایص و عیوب است که جامعه مسلمانان را بیمار ساخته، و مسلمانان صدر اسلام از آن مصون بودند.

تا این بیماری‌ها درمان نشود، امت اسلام توانایی تجدید مجد و عظمت گذشته را نخواهد داشت.

این جا است که حقیقت سخنان جاوید و گرانبهای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آشکار می شود:

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۷

وَكِرَاهِيَةُ الْمَوْتِ» [۱۵۲]

محبت دنیا و تنفر مرگ، سست کرده است.

فتح و حوادث مکه

(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا). [۱۵۳]

: ما تو را پیروزی بخشیدیم چه [پیروزی درخشانی!

(إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ). [۱۵۴]

را به سوی وعده گاه باز می گرداند.

یکی از بزرگترین فتوحات اسلام و دین توحید، «فتح مکه» بود که بر حسب نقل کتاب «مسار الشیعه» و «توضیح المقاصد» و کتب معتبر دیگر، در بیستم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت اتفاق افتاد.

تا هشتم هجرت فتوحات و پیروزی های فراوانی نصیب اسلام شده بود؛ اما شهر مکه، این مرکز شبه جزیره عربستان و جایگاه مسجد الحرام و کعبه معظمه و قبله گاه اسلام و مسلمین، همچنان در تصرف بت پرستان و مشرکان باقی مانده، و بت پرستی، فساد و انحطاط اخلاقی، استثمار و استعباد انسان ها در آنجا رایج بود.

گروهی از مردم مکه که ندای اسلام را شنیده بودند، آرزومند استقرار حکومت اسلامی و دگرگون شدن آن اوضاع پلید و ناسالم بودند.

بانگ روحبخش توحید، و ندای دلنواز «لا اله الا الله» دل های آنان را تکان داده، و موقعیت بت ها در قلوبشان سست شده، و اوضاع و احوال گذشته، و رژیم جاهلیت در نگاه آنان محکوم گردید. و دیگر زور سرنیزه نمی توانست آن وضع را استوار نگاه دارد، و از نفوذ دین خدا در دل این آرزومندان جلوگیری کند.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۸

روز به روز اشتیاق پذیرش اسلام بیشتر می شد و همه جا سخن از اسلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود.

از این رو، امثال ابوسفیان در میان چنین مردمی جایگاهی نداشتند و دلباختگان ندای اسلام حاضر به شنیدن سخنان گمراه کننده آنان نبودند.

مردم مکه تا سال هشتم هجرت، در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به توحید و یکتاپرستی، مخالفت و مقاومت می کردند و از خرافات و بت ها و بیکره ها حمایت می نمودند.

شاید لشکرکشی و فتح این شهر مقدس و نجات مسجد الحرام، و خانه کعبه و تطهیر آن از لوث اصنام و پرستش بت ها، پیش از این، با یک جنگ بزرگ و خونین و دادن تلفات و کشتار زیاد، امکان داشت؛ ولی گویا تقدیر نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این شهر مقدس را - که یگانه دژ محکم مشرکان، و مرکز تحریکات و جنگ ها و مخالفت ها علیه اسلام بود - با چنان جنگ خونینی فتح نماید.

مردم این شهر، تا آنجا که می توانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت کردند، و مانع از پیشرفت دین خدا و آیین توحید شدند؛ و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان را در فشار اقتصادی قرار داده و ارتباط خود را با آنان قطع کرده، و به مدت سه سال آن حضرت را به همراه خویشاوندانش در «شعب ابی طالب» محصور کردند، و عاقبت، نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را طرح کردند؛ گر چه آن حضرت به امر خدا با کمک و یاری و از خودگذشتگی و فداکاری تاریخی علی علیه السلام

به مدینه طیبه هجرت فرمود، و از اجرای طرح ننگین نامردمان و کفار در امان ماند.

آیا نباید شهری که قدر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شناخت، هر چه زودتر فتح شود؟ و مردمش به خاطر جرایم و جنایاتی که مرتکب شدند به کیفر برسند، تا

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۹

سبب تسکین آلام درونی ستمدیدگان گردد و بر آن همه زخم‌ها و جراحات وارده بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرهمی گذارده شود؟

به نظر مردم عادی اقتضا می‌کرد یاد دورانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی آن مردم مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت، موجب گردد که آن حضرت هر چه زودتر اهل مکه را مجازات کرده و از آنها انتقام بگیرد و شوکت و قدرت و نیروی خود را به آن‌ها نشان داده، و شهر و دیار و زنان و اموالشان را به عنوان غنایم جنگی میان سپاه خود تقسیم کند؛ اما پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بود و آیات:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ [۱۵۵])

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ [۱۵۶])

در خطاب به ایشان نازل شده بود.

از کینه توزی و گرفتن انتقام منزه و میزبان بود؛ هرگز برای گرفتن انتقام یا مقابله به مثل لشکرکشی نمی‌کرد.

خواستار خیر برای عموم و توفیق و سعادت و هدایت برای دشمنانش بود توبه و وحشی را قبول کرد و با خوشرویی از هر یک از دشمنانش که دین اسلام را می‌پذیرفت، استقبال نمود.

برای اثبات سخن خویش و حاکم کردن عرب بر عجم یا قبیله‌ای بر قبیله دیگر، پیکار نمی‌کرد. هدف تمام اقدامات وی، از قیام و جنگ و صلح، عالمگیر نمودن نام خداوند متعال بود.

(وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا) [۱۵۷]

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۰

خداست که برتر است.

او برای آزادی انسان‌ها، گسترش حق و عدالت، رواج دین توحید و رساندن دعوت خدا به جهانیان پیا خاسته، و از اینکه در جنگ و صلح اندیشه‌های شخصی داشته باشد، میزبان بود؛ و به همین جهت، در فتح مکه شتاب نداشت و منتظر امر خدا و فرصت مناسب بود.

مکه شهری است مقدس؛ زیارتگاه و قبله گاه هزاران میلیون انسان در مرور قرون و اعصار بوده و خواهد بود.

قرآن مجید از این شهر، از مسجد الحرام و خانه کعبه که به معماری خلیل الرحمن، جد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همکاری اسماعیل ذبیح، به امر خدا ساخته شده - تجلیل کرده است. چرا که یکی از بزرگترین و شکوهمندترین شعائر اسلامی در این شهر و اطراف آن عرفات و مشعر الحرام و منی - باید برگزار شود.

با این اوصاف، آیا بهتر نبود که این شهر، خودش تسلیم شود؟ و فتح این شهر، با فتح قلوب مردم آن توأم باشد؟! و آیا بهتر نبود که برای فتح این شهر، خون‌های زیادی ریخته نشود؟!

در سال حدیبیه، بعضی از افراد که از مقاصد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آگاه نبودند، اصرار داشتند که با توجه به قدرت

سپاه اسلام و توانایی آن بر آزاد کردن مکه، شهر را با توسل به جنگ هر چند خونین - فتح کنند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که شکیبایا، حلیم و بردبار بود، در آن سال چنین مأموریتی از جانب خداوند نداشت. هر چند چشم پوشی از تسخیر مکه بر مسلمانان گران بود و جاهلان و منافقان زبان به اعتراض گشودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا سال هشتم هجرت، که کار اسلام در شبه جزیره بالا گرفت، صبر کرد؛ و قبایل و جماعتی که در بیرون مکه بودند به آن گرویده، و اسلام

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۱

را از جان و دل پذیرفتند.

شهر مکه تنها مانده و دیگر نگاهداری آن در ظلمت کفر و شرک و آن رژیم فاسد، برای مشرکانی چون ابوسفیان دشوار بود. خورشید عالمتاب اسلام، تمام صحرا و بیرون مکه و شهرهای عربستان را روشن کرده، و به نقاط دور پرتو افکن شده از ورای دیوارها و پرده های ضخیمی که ابوسفیان ها به دور مکه کشیده بودند، به داخل شهر و خانه ها و دل های مردم مکه نفوذ یافته و قلوب تاریک را روشن می ساخت.

آوازه جامعه آزاد و انسانی اسلام و برنامه ها و تعالیم نجاتبخش آن، مردم مکه را به قبول اسلام تشویق می کرد و مقاومت ابوسفیان و حزب وی، نمی توانست شهر مکه را در کفر و شرک نگاه دارد.

علاوه بر این قریش، در چنین موقعیتی پیمان شکنی نموده، عهد خود را با رسول خدا نقض کرده و به کمک قبیله «بنی بکر» برخاسته و بر قبیله «بنی خزاعه» که هم پیمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، شیخون زدند و بیست نفر از بنی خزاعه کشته شدند؛ و «عمرو بن سالم خزاعی» با چهل تن از مردم خزاعه به مدینه آمد و شکایت خود را از بنی بکر، در ضمن قصیده ای به عرض رسانده، دادخواهی نمودند.

در این هنگام و فرصت مناسب، به امر خدا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با ده هزار نفر از مسلمانان آهنگ شهر مکه فرمود.

ابوسفیان و گروه او از مخالفت و مقاومت نا امید شده و مکه بدون هیچ مقاومت قابل توجهی آزاد شد، و به دین خدا و آیین جدید و قوانین آزادیبخش اسلام گروید.

پیامبر خدا در حالی که سوره «اَنَا فَتَحْنَا» را قرائت می فرمود، وارد مکه و مسجد الحرام شد، و خانه کعبه از بت ها پاک گردید.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۲

خانه کعبه

لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ [۱۵۸]

مقام ابراهیم است.

کعبه، اولین خانه ای است که به منظور پرستش خدای یگانه و برای عموم بشر، از سیاه و سفید، عرب و عجم، زن و مرد، عالم و جاهل، فقیر و غنی و همه اصناف و طبقات و رنگ ها و نژادها ساخته شده تا در آنجا همه در عالیترین مظاهر برادری و برابری، خدا را بپرستند و امتیازات قبیله ای و نژادی و جغرافیایی را کنار گذارده، جامه های کبر و نخوت امپراطوری و سلطنتی و گردنکشی و استعمار خلق خدا را از خود خلع کنند.

این خانه با همه شرافت و عظمت، به مرور ایام به صورت بزرگترین نمایشگاه بت پرستی و نیایش در برابر پیکره ها در آمده بود؛ از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به مکه رسید و از مرکب فرود آمد، پیش از هر کار به شکستن اصنام و اوئان

پرداخت.

سیصد و شصت بت در اطراف خانه کعبه نصب بود که از میان آنها «بُت هبل» را بزرگتر می دانستند. بت ها را در زمین محکم و استوار کرده بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با چوبی به آنها اشاره می کرد، یا گوشه کمان در چشم آنها می خلانید، و این آیه را قرائت می فرمود:

(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) [۱۵۹]

شدنی است.»

بت ها با آن اشاره بر روی زمین سرنگون می شدند. بر حسب روایت «ارشاد»، این سیصد و شصت بت را با رصاص به هم بسته بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام مشتی سنگ ریزه گرفته و بر آنها زد و آیه «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ...»

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۳

را قرائت نمود، همه بت ها به رو افتادند؛ سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

بت پرستی و پیکره پرستی

پیکره پرستی که در عصر ما رایج شده و در میادین و مواضع دیگر، پیکره اشخاص را قرار داده و در روزهای معینی در برابر آن پیکره، تعظیم و نیایش به جای می آورند، از همان اندیشه پستی بت پرستی بر می خیزد؛ یعنی اگر عین بت پرستی نباشد، ریشه آن با بت پرستی در یک مزبله و مرداب قرار دارد.

آری، بدترین و زشت ترین مظهر انحطاط فکری بشر، بت پرستی و پیکره پرستی و نیایش در برابر بت و پیکره افراد است که اسلام، به شدت با آن به مبارزه برخاست.

پرستش انسان و پرستش پیکره او، نشانه پستی اندیشه و منافی شرافت انسانی است، و با توحید در عبادت، که اسلام به جهان عرضه می دارد- سازگار نیست.

در مرور اعصار، به شهادت تاریخ، افرادی مانند فرعون و شداد، مردم را به پرستش و تملق گویی و کرنش در برابر خود، و ساختن پیکره هاشان مجبور می کردند.

همه پیامبران بر ضد این رویه برخاستند و بشر را هشدار داده و ندای: (مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ [۱۶۰]) را سر دادند.

انبیاء (علیهم السلام) این اعمال را از مظاهر کبر و نخوت، خودخواهی و خودپسندی بشر و تحقیر دیگران دانسته و محکوم می کردند.

اسلام، پیکره پرستی و پیکره سازی را حرام و ممنوع ساخت، و آثار آن هم سرانجام باید به وسیله اسلام از بین برود.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۴

پیامبر عزیز اسلام، در آن هنگام که این فتح آشکارا و ارزنده، نصیب دین خدا شد و با ده هزار سوار، و رؤسای قبایل به مکه آمد، بر سر سفره نان خشک و سرکه نشت و در نهایت تواضع و فروتنی زندگی می کرد. و لباس و خوراک و مرکب وی آن قدر ساده بود که هر بیننده ای از آن، غرق در شگفتی می شد.

علی (علیه السلام) بر دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

ابر دوش پیغمبر پاک رای خدا دست سود و خداوند پای

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام پا بر کتف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذارد و بت ها را به زیر افکند و این گونه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در این عمل شکوهمند و افتخار آمیز، یاری داد.

قِيلَ لِي قُلْ لِعَلِّي مَدْحًا حُبُّهُ يَحْمَدُ نَارًا مُؤَحَّدَةً قُلْتُ هَلْ أَمْدَحُ مَنْ، فِي فَضْلِهِ صَارَ ذُو اللَّبِّ إِلَىٰ أَنْ عَبَدَهُ
وَالنَّبِيُّ الْمُصْطَفَىٰ قَالَ لَنَا لَيْلَةُ الْمُعْرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ وَصَّعَ اللَّهُ عَلَىٰ ظَهْرِي يَدَا فَارَانِي الْقَلْبَ أَنْ قَدْ بَرَدَهُ
وَعَلَىٰ وَاضِعٍ رِجْلَيْهِ لِي بِمَكَانٍ وَصَّعَ اللَّهُ يَدَهُ

: به من گفتند که در مدح علی علیه السلام شعری بگو؛ زیرا که محبت علی، آتش بی سابقه را خاموش می کند. گفتم: مدح کسی را می گویم که عقل از زیادی فضلش بر پرستش او رسیده و پیامبر برگزیده به ما گفت که: در شب معراج وقتی به آسمان رفتم، خداوند بر پشت من دستی گذاشت که در نتیجه آن، قلب من سرد شد، و علی علیه السلام دو پای اش را در همان مکان گذاشت که خداوند دستش را در همان جا گذارده بود.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۵

عفو و گذشتی بی نظیر در تاریخ

همه می دانند که مردم مکه تا چه حد، پیامبر عزیز خدا و یاران و اصحاب ایشان را آزار داده و از استهزا و تمسخر و تکذیب و جسارت و بی ادبی های قوی و عملی کوتاهی نکردند. او و یارانش را در «شعب ابی طالب» محصور و در فشار اقتصادی و منع آذوقه گذاردند و گروهی از مؤمنان، ناچار به حبشه هجرت کردند.

پس از آن همه آزار و اذیت، برای کشتن پیامبر خدا هم پیمان شدند و حتی وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترک وطن و حرم کرد و به یثرب هجرت فرمود، باز هم از اذیت او دست برداشتند و به سوی او لشکر کشی کردند.

در این شرایط، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این شهر را فتح می کند. خانه و دیار و همه چیز مردم این شهر در اختیار سپاه اسلام در آمده و هر فرمانی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره آنها بدهد، فوراً و بدون چون و چرا اجرا می شود.

اگر بفرماید: «الْقَتْلُ»، همه اهل مکه کشته می شوند؛ و یا بفرماید: «النَّهْبُ»، تمام اموالشان به غارت می رود؛ و یا «الْأَشْرُ»، همه را اسیر می سازند؛ ولی آن معدن حلم و گذشت و عفو و رحمت، وقتی شنید که «سعد» می گوید:

الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحُومَةُ [۱۶۱]

فرمود:

«بَلِ الْيَوْمِ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ

» [۱۶۲]

و به علی علیه السلام فرمود: «سعد را دریاب، ولواء را از او بگیر و با رفق و مدارا وارد مکه شو.»

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه شد،

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۶

بزرگان قریش گمان می کردند، همه قتل عام می شوند؛ ولی پیغمبر خدا بر در خانه معظم کعبه ایستاد و گفت:

جُنْدُهُ وَهَزَمَ الْأَخْزَابَ وَحَدَّهُ» [۱۶۳]

گروه‌ها را نابود ساخت.

سپس خطاب به آنها فرمود:

«مَاذَا تَقُولُونَ، وَمَاذَا تَنْظُنُونَ؟»

: چه می‌گویید، و چه گمان می‌برید؟

«سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍ» عرض کرد:

«نَقُولُ خَيْرًا، وَنُظَنُّ خَيْرًا. أَخُ كَرِيمٌ وَابْنُ أَخِ كَرِيمٍ قَدْ قَدَرْتُ»

برادری کریم و پسر برادر کریمی هستی که بر ما قدرت یافته‌ای.

رسول خدا و مظهر رحمت، از این سخنان رقت فرمود و دیدگان وی اشک آلود شد.

مردم مکه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را به این حال دیدند، صدایشان به گریه بلند شد و زار می‌گریستند.

آنگاه حضرت فرمود: من آن گویم که برادرم یوسف گفت:

«اذْهَبُوا فَاتَّبِعُوا الطَّلَقَاءَ» [۱۶۴]

رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان است. بروید، همه آزادید.

اعلان آزادی و مساوات حقوقی

پس از این اعلان عفو و گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای خواند و حمد ثنای خدا را به جای آورد و از

شنوندگان خواست که سخنانش را به کسانی که غایب هستند، برسانند.

فرمود:

«اتَّقِيكُمْ وَأَطِئُوا عَمَّكُمْ لِلَّهِ...» [۱۶۵]

پدران و خویشاوندان را از میان برد.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۷

خدا بیشتر اطاعت کند.

در مسجد خیف هم خطبه‌ای خواند، و در ضمن آن فرمود:

«يَسْعَى بِذَمَّتِهِمْ إِذْنَاهُمْ» [۱۶۶]

که از ضعیفانشان برگردن آنان است، تلاش می‌کنند.

و به روایتی این آیه را هم قرائت کرد:

«وَقِبَائِلَ لَتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَّقِيكُمْ» [۱۶۷]

شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.

به این وسیله، مساوات همه اصناف و طبقات و افراد را در دنیایی که در هیچ نقطه‌ای از نقاط آن، برابری و مساوات وجود نداشت،

اعلام کرد؛ و سید قریشی را با سیاه حبشی و عرب را با عجم در حقوق و کسب فضیلت و امتیاز تقوا و علم و معرفت، برابر ساخت،

و برنامه‌ای را که از روز اول به مردم عرضه می‌داشت، در مکه نیز اعلام کرد و از همین جا کاخ‌های رفیع و عظیم سلاطین را که

در روم و مداین، بر اساس استبعاد بشر و امتیازات موهوم و با اتلاف نفس‌ها و بیچاره و محروم کردن خلائق ساخته شده و همواره

در آنجا، بزم‌های عیش و نوش و باده، گسترده می‌شد، ویران‌ساخت؛ و عالیترین نظام انسانی را به بشریت پیشنهاد کرد.

زنده باد محمد، رسول خدا!

درود بر آن پیشوای بزرگ انسان‌ها!

درود بر یگانه آزادکننده بشر!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۸

فصل نهم: شهادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

اشاره

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان که سیر تاریخ اسلام را

تغییر داد- شهادت مولای متقیان، امیر مؤمنان، علی علیه السلام بود.

با شهادت آن بزرگوار، اسلام تنها نگهبان دلسوز و یگانه حامی واقعی خود را از دست داد و مسلمانان از برکت وجود پیشوایی

محبوب، زمامداری عادل، امامی عالم، رهبری رؤوف و مهربان محروم شدند، و امواج بلایا و فتنه‌ها از هر سو آنها را احاطه کرد.

ضربت «ابن ملجم مرادی» ضربتی بود که بر پیکر اسلام، عدالت، حریت و فضیلت و بر پیکر تمام اهداف عالی انسانی وارد شد.

به مناسبت این حادثه بسیار ناگوار و مصیبت‌جانکاه و برای آشنایی با ارزش تعالیم نجاتبخش اسلام و مفاهیم تشیع و برای درک

بیشتر بزرگی جنایت ابن ملجم، چند جلوه از شخصیت عظیم و بی نظیر علی علیه السلام را با اعتراف به قصور و عدم لیاقت خویش،

زینت بخش این کتاب قرار می‌دهیم.

وصی و خلیفه پیامبر (علیه السلام)

در اوایل بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هنوز مردم، دین جدید را به عنوان یک رویداد جدی و پایدار قبول نکرده، و تحقق

چنین وعده‌هایی را محال و غیر ممکن می‌دانستند و رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را باور نداشتند.

در این زمان بعضی از خویشاوندان آن حضرت با او به مخالفت برخاستند و برخی دیگر از آن وضعیت اظهار نگرانی می‌کردند؛

زیرا می‌دیدند محمّد صلی الله علیه وآله وسلم با دست تهی از مال دنیا و نداشتن اعوان و انصار و لشکر و سپاه، علیه بت‌ها و

خدایان قبایل و رؤسا، زورمندان و توانگران، استعمارگران و ستمکاران، ساحران، رباخواران و جنایتکاران، و علیه فساد اوضاع و

عادات قیام کرده و همه را به ترک این روش‌ها دعوت می‌کند و پیروزی خود را یک امر مسلم می‌داند.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۹

داند.

شاید بسیاری از آنها می‌پنداشتند که قطعاً صدای محمد صلی الله علیه وآله وسلم خاموش شده و کلمه «الله اکبر» و «لا اله الا الله» دل

های خیل کثیر بت پرستان را فتح نخواهد کرد، و از سرنوشتی که محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیش رو داشت و نیز را تضعیف

موقعیت خویش در میان قبایل دیگر، بیمناک بودند.

آنان می گفتند: چگونه گفتن کلمه «لا اله الا الله» باعث ایجاد خضوع در عرب و عجم و دستیابی به گنج های قیصر و کسری خواهد شد؟ و چگونه این همه نفاق و اختلاف و بیگانگی، به دوستی و اتحاد و یگانگی مبدل می شود و نظم نوین و عالی اسلامی و قانون و حکومت الهی جایگزین همه بی نظمی ها و بی قانونی ها و حکومت زور و خودکامگی خواهد شد؟

محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را می دیدند که نه ثروتی دارد و نه سپاه و لشگری؛ ولی می خواهد به مردم همه چیز بدهد؛ از جمله: آزادی، عزّت نفس، استقلال، اخلاق فاضله، برادری و مساوات.

می گوید: شما کلمه توحید را بگوئید، شرک را رها کرده، پرستش بت ها را ترک نمایید، صاحب همه چیز می شوید و سروری، سیادت، عزّت، شوکت، حقوق انسانی و عدالت و ... نصیب شما می شود.

آنها نمی دانستند که کلمه «لا اله الا الله» منبع تمام خیرات و مبرّات است، و از ثمرات عقیده به توحید بی اطلاع بودند.

کلمه توحید، کلمه آزادی، عدالت و مساوات و شرافت و فضیلت است؛ کلمه ای است که اخوت و برادری را در بین مردم برقرار کرده و بهترین حکومت را که حکومت دموکراسی، در برابر آن بی ارزش است، تأسیس می کند؛ و تمام اختلافات طبقاتی و نژادی و مالی و اجتماعی را از میان برداشته و همه را برابر و مساوی می سازد.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۰

آنها نمی دانستند که این کلمه از زمین و آسمان سنگینتر است، [۱۶۸] و هیچ کلمه دیگری با آن برابری نمی کند و هر پرده ای را پاره می سازد. [۱۶۹]

بسیاری نیز این دعوت را با امتیازات و مقامات، استثمار، عادات نکوهیده و روشی که به آن خو گرفته بودند، مخالف دیده و نمی توانستند از منافع شخصی خود دست بردارند و در ردیف سایر بندگان خدا در صف واحد قرار گیرند.

نمی توانستند (یعنی نمی خواستند) تکبرها و نخوت ها را زیر پا گذارده و با زیردستان خویش، خود را برابر قرار دهند.

به همین جهت و دلایلی از این قبیل، با پیشرفت دین توحید از همان ابتدای راه، مبارزه کردند؛ کارشکنی نمودند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار داده و مسخره می کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر آن مردم، و نیز در مقابل جناح بندی ها و همه رنج ها و مصائب، پایدار ایستاد؛ و برای هدایت جامعه و برچیدن بت پرستی در کوتاه ترین زمان ممکن و آزاد ساختن انسان ها، کوشش و تلاش می کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عین اینکه برای پایداری خویش در امر دعوت نیازمند کمک هیچکس نبود، برای پیشبرد قصدش، به همکاری دیگران احتیاج داشت؛ زیرا رسالت و بعثت او برای مردم بود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی توانست از مردم چشم پپوشد و همکاری آنها را نادیده بگیرد.

او به یک معاون، قائم مقام واقعی، و کسی که فکر، رسالت و هدف او را درک کرده و دوست بدارد و در راه آن فداکاری و از خود گذشتگی داشته باشد، احتیاج

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۱

داشت؛ کسی که از تمام مردم شبه جزیره عربستان و تمام مردم دنیا بهتر است.

طبعاً کسی غیر از علی علیه السلام این شرایط را دارا نبود. این نتیجه ای است که با مطالعه منصفانه تاریخ اسلام و تاریخ رجال اسلام و صحابه، به دست می آید.

علی علیه السلام همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را از کودکی با آواز دلنواز و ملکوتی خود می خوابانید و نوازش می کرد و پرورش می داد؛ همان کسی که در غار حرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پرستش و عبادت خدا

و تفکر مشغول بود، او را همراهی می کرد. علی علیه السلام همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام علوم خویش را به او آموخت تا نسخه ای از اصل باشد.

او که موخید به دنیا آمد، موخید از این جهان گذشت، و به پرستش بت ها آلوده نگردید. هرگز در اسلام کسی به سابقه او نمی رسد و هیچگاه از پیامبر و دین و روش او جدا نشد و حتی هفت سال بیش از دیگران با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند. [۱۷۰] چنانچه در روایت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ملا-یکه بر من و علی هفت سال صلوات می فرستادند؛ برای اینکه با من احدی غیر از او نماز نمی گذارد.» [۱۷۱]

از «عنیف کندی» روایت شده است که گفت:

بازرگان بودم و در مراسم حج به مکه آمدم، در خانه عباس بن عبدالمطلب منزل کردم. وقتی من و عباس با هم بودیم، دیدیم مردی آمد و رو به کعبه کرد، سپس پسری آمد و بر سمت راست او ایستاد، و زنی آمد و پشت سر او ایستاد، رکوع و سجود به جایی آوردند؛ و سر برداشتند. من به عباس گفتم:

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۲

موضوع بزرگی است؟

عباس نیز گفت: امر عظیمی است.

این محمّد برادر زاده من است؛ می گوید: خدا او را به رسالت برانگیخته است و اینکه گنج های کسری و قیصر به دست کسانی که به او ایمان آورند، فتح می شود؛ و این پسر، برادر زاده ام، علی بن ابی طالب، است. و این زن، همسر او، خدیجه بنت خویلد است. و نظیر این حکایت را «عبدالله بن مسعود» نیز روایت کرده است، و در پایان آن از عباس روایت کرده که گفت: «بر روی زمین، غیر از این سه نفر احدی که خدا را به این دین بیرستند، وجود ندارد.» [۱۷۲]

علی علیه السلام از همان آغاز بعثت، به خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور شد خویشاوندان نزدیک خود را بخواند و انذار کند:

(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ [۱۷۳])

: و خویشان نزدیکت را انذار کن

بر حسب روایات متعدّد و معتبر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بنی هاشم را که چهل نفر بودند، دعوت کرده و به علی علیه السلام امر فرمود که غذای اندکی که برای بیش از یک نفر کافی نبود، تهیه کرد.

تمام چهل نفر از آن غذا خوردند و سیر شدند و از ظرف شیری که آن هم بیش از یک نفر را سیراب نمی کرد، به همه شیر نوشاند تا سیراب شدند و پیش از آنکه رسول خدا زبان به سخن باز کند، ابولهب خویشاوندان را متفرّق کرد.

سپس روز دیگر آنها را باز دعوت نمود. وقتی طعام و شیر را تناول کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود:

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۳

«ای بنی عبدالمطلب! به خدا سوگند، من جوانمردی از عرب را نمی شناسم که برای قومش چیزی فاضلتر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد.

من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام؛ خدا به من امر فرموده است شما را به سوی او بخوانم.

پس کدام یک از شما به من ایمان می آورد، و مرا در امر رسالت یاری می کند، تا برادر، وصی، وزیر و خلیفه من براهل من، بعد از

من باشد.

بنابر بعضی از روایات، تا سه مرتبه فرمود و هر سه بار کسی به جز علی علیه السلام جواب نداد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«إِنَّ هَذَا اخِي، وَوَصِيِّي وَوَزِيْرِي وَخَلِيْفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا» [۱۷۴]

: به درستی که علی علیه السلام برادر و وصی و وزیر و خلیفه

من است؛ سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

آن جماعت برخاستند و در حالی که می خندیدند، به ابوطالب گفتند: «تو را امر کرد که از پسر ت اطاعت کنی.» [۱۷۵]

بدین صورت خلافت و جانشینی علی علیه السلام به همگان ابلاغ شد، و بعد از آن نیز در موقعیت های دیگری، این انتخاب به طور

صریح اعلام شد، تا زمانی که در سال «حجّه الوداع» پس از نزول آیه مبارکه:

بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ [۱۷۶]

مردم نگاه می دارد.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۴

در آن مجمع عمومی نیز، به امر مؤکد خدا مسأله خلافت و جانشینی رسماً اعلام گردید و امیر المؤمنین علیه السلام به این سمت

برگزیده و منصوب شد. [۱۷۷]

سیره شیخین اعتبار ندارد

مردان صریح و آزاد و حق پرست، همواره غرامت آزادیخواهی و صداقت و حقیقت خود را می پردازند. و از طریق حقیقت منحرف

نمی شوند و بابت حقّ و درستی و راستی، بهای سنگینی را متحمل می شوند.

اینان برای اینکه دروغ نگویند و مردم را فریب ندهند و از مسیر تقوای سیاسی بیرون نروند یا به خلف وعده ای ناچار نشوند، بسا می

شود که از فرصت ها و موقعیت های حسّاس و پست های بزرگ و مقام هایی که به آنها پیشنهاد می شود، صرفنظر کنند.

اسلام، دین حقیقت و عدالت و صداقت است. چنانچه در قرآن آمده است:

الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ [۱۷۸]

[شما] باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام نیز می فرماید:

حَيْثُ يَنْفَعُكَ [۱۷۹]

ضرر توست بر دروغی که به نفع توست.

یکی از علل عمده غلبه ظاهری اهل باطل، بر اهل حق این است که آنان (اهل باطل) به هر نیرنگی دست می زنند؛ مردم را فریب

می دهند؛ دروغ می گویند؛ وعده های پوچ و دروغین می دهند؛ افراد را با رشوه و مقام می خرند؛ هر حقّی را پایمال می کنند؛

افراد حقّه باز و خائن و جنایتکار را به مزدوری می گیرند و به هر کار ننگ و خلاف شرافتی تن در می دهند. همه این اعمال

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۵

را انجام می دهند، برای اینکه حریف را شکست دهند، و به هدف خویش دست یابند.

این کارها در منطقشان جایز است؛ چون مقصدشان ریاست، حکومت و غلبه دشمن است. اما اهل حق که مردمانی آزاده و صادق هستند، از به کار بردن این اعمال شیطانی خودداری می‌نمایند و برای اینان، نتیجه‌ای که با اعمال نیرنگ و فریب و کلاهبرداری بدست می‌آید، نه تنها پیروزی نیست، بلکه عین مغلوبیت است.

اگر اهل حق ظاهراً شکست بخورند، مغلوبیتشان نه به علت ضعفِ روش و سوء سیاست آنها، و نه به علت قوتِ روش و حسن سیاستِ اهل باطل است؛ بلکه به شرایط محیط و موقعیت و اوضاع و احوال اجتماعی و رشد فکری و تربیتی جامعه بستگی دارد. در جوامعی که مردم آن غافل هستند و از نظر فکری چندان رشد نیافته‌اند، اهل باطل می‌توانند با دغلبازی و حيله‌گری و تزویر و ریا جلو بیفتند و مردم ساده و بی‌خبر را به دام اندازند.

اما اهل حق، هرگز برای رسیدن به پیروزی، به نیرنگ و حقه‌بازی و دروغ‌متوسل نمی‌شوند و مردم را اغفال و گمراه نمی‌کنند و خلاف حقیقت نمی‌گویند، چون هدفشان بنیان حکومت حق و تربیت مردم بر آیین حقیقت است.

این حکومتی است که رهبر آن می‌فرماید:

اعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ اسْلُبَهَا جِلْبَ شَعِيرَةً مَا فَعَلْتُ. [۱۸۰]

نخواهم کرد.

در تاریخ پر از عبرت اسلام، یکی از نمونه‌های این دو گروه، موقعیت و جایگاهی بود که برای دو فرد سرشناس یعنی علی علیه السلام و عثمان پیش آمد؛ که یکی برای پذیرفتن یک بدعت و صراحت، و ترک مسامحه و مجامله، از حق مسلم خود برکنار شد و دیگری با قبول رسمی آن

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۶

بدعت و تعهدی که به آن وفا نکرد، به اجبار، والی مردم شد.

چنانکه می‌دانیم، وقتی عمر متوجه شد که ضربت «ابولؤلؤ» او را رهسپار عالم جزا کرده است، بدعت تازه‌ای به کار بست و روش بی‌سابقه‌ای را مقرر کرد که نه زمامداری خود و نه زمامداری سلفش ابوبکر - بر آن اصل استوار بود.

توضیح آنکه چنانکه می‌دانیم، ابوبکر به اسم انتخاب و اجماع روی کار آمد! ولی خودش در هنگام مرگ، از اجماع و حق انتخاب امت جلوگیری کرد و عمر را به خلاصت تعیین نمود. «عمر» هم موقع مرگ بدعت دیگری به کار بست؛ و این بود که تعیین خلافت را به شورای شش نفری واگذار کرد و سایر امت را از اظهار رأی محروم نمود.

بدیهی است که هر سه روش به این دلیل بود که خلیفه منصوب و معین شده از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را کنار بگذارند.

آنها نخست، مسأله بیعت و اجماع امت را مطرح کردند؛ زیرا مشخص بود که اگر بر این اساس موضوع با حضور علی علیه السلام به مشورت گذارده شود و علی علیه السلام مداخله نماید، نمی‌توانند به سرعت، ابوبکر را انتخاب کنند و با وجود علی علیه السلام و راهنمای یهایی که آن حضرت می‌فرمود، ابوبکر انتخاب نمی‌شد. از این رو آنها موضوع را در غیاب علی علیه السلام و سایر بنی هاشم، یکطرفه خاتمه دادند، و چون ابوبکر می‌دانست که با اجماع امت، عمر انتخاب نمی‌شود و علی علیه السلام روی کار خواهد آمد، حق انتخاب و اجماعی را که خودش بر اساس آن زماندار شده بود، از تمام امت سلب کرد و شخصاً عمر را به ولایتعهدی خود معین نمود.

عمر نیز هنگام مرگ چون می‌دانست اگر تصمیم در مورد خلافت به مردم واگذار شود، انتخاب علی علیه السلام

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۷

قطعی است، شورای شش نقره ای را پیشنهاد کرد؛ تا علی علیه السلام در آن شورا برکنار شود؛ و با این عمل، ضربه جبران ناپذیری را به اسلام و اهداف اسلامی وارد ساخت؛ به طوری که «سید قطب» از این مسأله اظهار تأسف می کند که رهبر لایق و شایسته و نمونه ای مثل علی علیه السلام خانه نشین شد و مرد نالایق و ضعیف و بی شخصیتی مانند عثمان زمامدار مسلمانان گردید. اقدام عمر و دستوراتی که در این مورد صادر کرد، به چندین علت، عملی غیر شرعی و جرم بود که ما در مقام بیان نقاط ضعف و تخلفات شرعی او نیستیم.

در این قسمت می خواهیم گوشه ای از شورای شش نفری و مظهر دو هدف و روش متضاد آنان را شرح دهیم. عمر، شورا را در اختیار «عبدالرحمن بن عوف» - که شوهر خواهر عثمان بود گذارد. زیرا به «ابی طلحه انصاری» دستور داد: اگر پنج نفر اتفاق کردند و یک نفر مخالفت کرد، گردن آن یک نفر را بزن و اگر چهار نفر اتفاق کردند و دو نفر رأی مخالف دادند، گردن آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر بر یک رأی، و سه نفر دیگر بر رأی دیگر اتفاق کردند، رأی آن سه نفری را که «عبدالرحمن ابن عوف» در بین آنها است، در نظر بگیر؛ و اگر سه نفر دیگر از رأی خود برنگشتند، گردن آنان را بزن!! (واقعاً عجیب است). در این شورا معلوم بود چهار یا پنج نفر از این شش نفر که عمر، سوابق آنان را با علی علیه السلام خوب می دانست - به آن حضرت رأی نمی دهند؛ زیرا طلحه که با علی علیه السلام دشمن بود و «عبدالرحمن بن عوف»، علاوه بر دشمنی با آن حضرت، شوهر خواهر عثمان نیز بود.

«سعد وقاص» علاوه بر انحراف از علی علیه السلام از قبیله «عبدالرحمن بن عوف» و تحت نفوذ رأی او بود. بالاخره به گونه ای این شش نفر انتخاب شده بودند که به فرض اگر سه نفر به علی علیه السلام رأی می رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۸

دادند، چون «عبدالرحمن بن عوف» در بین آنها نبود، رأی ایشان بی اعتبار بود.

این شورا با این شکل و ترتیب و با این برنامه عجیب و غریب و مغرضانه شروع به کار کرد.

طلحه، به عثمان رأی داد و زبیر به علی علیه السلام و سعد وقاص به عبدالرحمن بن عوف رأی دادند.

بنابراین سه نفر کنار رفتند و سه نفر باقی ماندند، علی علیه السلام و عبدالرحمن و عثمان و نقشه مرموز عمر باقی ماندند.

با این همه، چون عبدالرحمن از جاهت و آبروی خود می ترسید و می دانست که اگر بدون عذر و دلیل، شخص نالایق و بی علم و بی کفایتی را از بنی امیه که همواره قبیله ای ضد اسلام و پیغمبر بودند - بر کسی چون علی علیه السلام که برادر و وصی و پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یگانه وارث علوم آن حضرت و فاتح غزوات و صاحب آن همه مناقب و فضایل بود برگزیند، مورد طعن و لعن و تنفر عمومی واقع می شود و احساسات را علیه خود تحریک می کند و همه می فهمند که در این انتخاب، غیر از رعایت خویشاوندی، مصلحتی از مصالح اسلام و مسلمین در نظر گرفته نشده و خیانتش آشکار می شود، سرانجام برای جلب نظر قبیله «تیم» و «عدی» و طرفداران ابوبکر و عمر، دست به نیرنگ عجیبی زد تا بهانه ای به دست آورد و علی علیه السلام را کنار بگذارد.

عبدالرحمن و گروهش که می دانستند علی علیه السلام مرد حق است و غیر از کلمه حق، چیز دیگری بر زبانش جاری نمی شود و روشی را که دین اسلام نیاورده باشد، نمی پذیرد و هیچ گونه بدعتی را امضاء نمی کند؛ و می خواهد اسلام، بی پیرایه و خالص و پاک باقی بماند. بنابراین طرحی ریختند و شرطی برای بیعت عبدالرحمن معین کردند که برای علی علیه السلام به هیچ وجه قابل

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۹

قبول نبود.

آنها علاوه بر شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل به سیره ابوبکر و عمر را نیز افزودند و همین

شرط بود که برای علی علیه السّلام قابل قبول نبود؛ زیرا اوّلًا، عمل به کتاب خدا و سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم کافی است و در آن نقصی نیست که با سیره این دو نفر تکمیل شود.

ثانیًا، معتبر شمردن سیره این دو در امور اسلام و شرع، بدعت و تصرّف در حریم دین و مآخذ احکام است.

ثالثًا، سیره این دو از کجا معتبر شده است که شخصی مانند امیرالمؤمنین علیه السّلام ملزم به تبعیت از آنها باشد.

رابعًا، در سیره این دو، روش های ضدّ اسلامی صریحی وجود داشت که نمی توان روش آن ها را برای دیگران حجّت و دلیل قرار داد.

خامسًا، با اینکه در سیره خود این دو، در مواردی تضاد واقع شده است، چگونه برای آیندگان، هر دو سیره معتبر می شود؟!

سادسًا، مگر نه عمر بن الخطّاب و گروهش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را از نوشتن وصیّتی که امت پس از آن هرگز گمراه نشوند، مانع شدند (چنانچه در معتبرترین کتب اهل سنّت است) و آن جسارتی را که قلم از تحریرش شرم دارد، به مقام مقدّس رسالت کرده و عذرشان این بود که «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ کتاب خدا ما را بس است. پس چگونه اینک کتاب و سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم کافی نمی شود و سیره شیخین را هم اضافه می کنند؟!

آیا غیر از این است که هر شخص عادلّی گواهی می دهد که این افراد، به اسلام و مسلمین خیانت کرده، و اغراض کثیف و ریاست مآبانه خود را بر مصالح عالیّه اسلام مقدّم داشته اند؟

آری، قبول این شرط و صدها شرط ناحق و باطل دیگر،

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۰

برای افرادی مثل عثمان آسان است؛ زیرا چه مانعی دارد؛ امروز قبول می کنند و فردا که مسلّط بر اوضاع شدند به هیچ کدام عمل نمی کنند!

در نهایت، به این صورت، این بازی سیاسی و نیرنگ آن افراد اغفالگر و عوامفریب و این داستان خیانت و این صفحه سیاه تاریخ پایان پذیرفت.

عبدالرحمن، خطاب به علی علیه السّلام گفت: به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و سیره شیخین ابوبکر و عمر - با تو بیعت می کنم.

علی علیه السّلام فرمود: «بلکه به کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و اجتهاد رأی خودم.»

عبدالرحمن رو به سوی عثمان کرد و همان پیشنهاد را به او داد؛ عثمان پذیرفت.

عبدالرحمن بار دیگر رو به علی علیه السّلام کرد، پیشنهاد و شرط عمل به سیره شیخین را تکرار کرد.

علی علیه السّلام آن را رد کرد و همان پاسخ اوّل را فرمود.

دوباره رو به عثمان کرد و به او پیشنهاد داد و عثمان بدون قید و شرط پذیرفت.

برای سومین بار رو به علی کرد و شرط بیعت را عرضه داشت.

علی علیه السّلام بر جواب اول چیزی اضافه نفرمود.

سپس عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و گفت: السّلامُ عَلَیْكَ يَا امیرَ الْمُؤْمِنِینَ [۱۸۱]

عبدالرحمن می دانست که اگر هزار مرتبه آن پیشنهاد تکرار شود، علی علیه السّلام نخواهد پذیرفت و چنین بدعت

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۱

بزرگی را که تصرّف در اساس و مأخذ و متن رسالت اسلام است، قبول نخواهد کرد؛ ولی برای عثمان قبول این پیشنهاد، اشکالی

پیش نمی آورد؛ چون نه مقتید به حفظ مبانی و اصول و تعالیم اسلام بود و نه به تعهداتی که می کرد ملزم و پایبند بود؛ بنابراین، بدعت را امضاء کرد و نه تنها به کتاب خدا و سنت رسول خدا عمل نکرد، بلکه اعتنایی به روش ابوبکر و عمر نیز نمود. اما در این میدان و در این جایگاه، بر همگان مسلم و معلوم شد که علی علیه السلام تا چه حد به حفظ اصول اسلام پایبند است و هرگز پایمال شدن این اصول را وسیله ای برای رسیدن به مقام و زمامداری قرار نخواهد داد. [۱۸۲]

در ضمن، علی علیه السلام با این عمل، به طور رسمی و آشکارا، به قیمت ترک خلافت و امارت، اعتبار سیره ابوبکر و عمر را رد کرد و اسلام را از محدوده افکار و اهوی آن ها خارج ساخت.

زمامداری علی (علیه السلام)

روش حکومت و زمامداری در اسلام و رابطه حکومت و جامعه، بر اساس مساوات، عدالت، احترام، رعایت حقوق همگان، توجه به آزادی افراد، همکاری های صمیمانه و حذف تشریفات بیهوده قرار دارد.

در اسلام فردی حاکم است که مسؤولیتش از دیگران بیشتر و خطیرتر باشد. حاکم مانند برادری مهربان و خادمی دلسوز و امین، وظیفه خود را انجام می دهد و حکومت را وسیله اشباع غرایز حیوانی و کبر و نخوت قرار نمی دهد.

حاکم نمی تواند خود یا خویشانش را بر دیگران ترجیح دهد یا زندگی پرتجملی داشته باشد؛ یا الگوی زندگیش

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۲

را کسری و قیصر قرار دهد؛ یا بیش از حق خود از بیت المال بردارد و با این اعمال، از مردم ساده و محروم فاصله بگیرد.

حاکم باید به قدری به مردم نزدیک باشد که هر کس در هر رتبه و مقامی که باشد، ساده و بی پیرایه در مجلس او بنشیند و از جانب دیگران تحقیر نشود.

حکومت در جامعه اسلامی باید سرچشمه درخشان عدالت اسلام بوده و از هر گونه استبداد و استثمار، پاک و منزّه باشد.

حکومت علی علیه السلام نشان دهنده تمام این اصول و روشنترین تجلی حکومت به تمام معنی انسانی و معرف حقیقی روح عدالت و مساوات اسلام بود.

علی علیه السلام تنها کسی بود که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به اهداف و تعالیم اسلام آگاه بود. او آینه تمام نمای نظام اسلام، عدالت اسلام و همه برنامه های اسلام بود. از این جهت، حکومتش نیز روشنگر مفاهیم اسلامی در حکومت و سیاست و اداره اجتماع و احترام به اصول آزادی و مساوات بود. او زمامداری بود که حوایج خود را شخصاً عهده‌دار می شد.

هر گاه امام به بازار می رفت و کالایی می خرید، خودش آن را به منزل حمل می کرد. گاهی اوقات در حالی که بیت المال مسلمین در اختیارش بود، شمشیر خود را در معرض فروش می گذارد.

ایشان همواره با ضعیفان و بینوایان مصاحبت داشت و از آن ها دلجویی می کرد و به کارها و شکایات و مظالم، شخصاً رسیدگی می نمود. نان جو می خورد و از غذاهای لذیذ تناول نمی کرد، و می فرمود:

«عَلَّلِ النَّفْسَ بِالْقُنُوعِ وَالْأَطْلَبُ مِنْكَ فَوْقَ مَا يَكْفِيهَا» [۱۸۳]

: نفست را به صفت قناعت مداوا کن، و الا از تو

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۳

چیزی طلب می کند که تو توان کفایت کردن آن را نداری.

امام لباس خود را وصله می زد و جامه وصله دار می پوشید و می فرمود:

«يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَذُلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ» [۱۸۴]

: قلب انسان به وسیله لباس مندرس، فروتنی می یابد، و نفس انسان خوار می شود و دیگر مؤمنین نیز از این روش درس می گیرند.

هنگامی که آن حضرت به سوی شام می رفت، دهقانان انباز ایشان را دیدند، پیاده شدند و مراسمی انجام دادند. حضرت فرمود: این چه کاری است که انجام دادید؟

گفتند: مراسمی است که با آن به امیران (زاممداران) احترام می کنیم.

مولا فرمود:

«وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ» [۱۸۵]

سودی نمی برند.

شما خود را در دنیا به رنج و زحمت می اندازید و در آخرت به این کار، شقی و بدبخت می شوید.

وقتی یکی از افراد، در حالی که حضرت، سوار بودند چند قدمی به عنوان احترام، پیاده امیر مؤمنان را مشایعت کرد. این عمل بر خاطر معدلت مآثر آن حضرت گران آمد، فرمود:

«أَرْجِهْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ» [۱۸۶]

مؤمن، خواری و ذلت است.

یعنی این گونه رفتار و احترام، باد در بینی اولیا و

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۴

زاممداران می اندازد و آنان را به نخوت و تکبر تشویق می کند و کرامت و شرافت و عزت نفس مؤمن را تباه می سازد.

مدح و ثنای بی مورد

یکی از اصحاب، در مدح و ثنای آن حضرت بسیار سخن گفت مولا آن را از او نپذیرفت و به او و دیگران تذکر داد که برنامه حکومتی او، برنامه هایی که اسلام آن را می رانده است، نیست. و از این مدح ها و سپاس ها، ناراحت است و دوست ندارد از کسی این ثنا خوانی ها را بشنود؛ زیرا خداوند در حمد و سپاس و نیایش و عظمت و کبریا، از هر کس سزاوارتر است. آری، این ثنا خوانی های رو در رو، در حضور زمامداران، ادوار «اکاسره» و «قیاصره» را که اسلام پشت سر گذارده، تجدید می کند.

از جمله، آن حضرت فرمود: با من آن گونه که با ستمکاران و جباران سخن گفته می شود، سخن نگویند و از من آن گونه که در حضور پادشاهان تحفظ کرده می شود، تحفظ نکنید (آنچه را می خواهید با الفاظ و عبارات عادی بیان دارید.) و تملق و چاپلوسی ننمایید و گمان نکنید که من از شنیدن سخن حق ناراحت می شوم.

تا به اینجا که می فرماید:

«فَأَنَا أَنَا وَانْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ» [۱۸۷]

پروردگاری که پروردگاری غیر از او نیست.

به نظر ما تمام حسن روابط حکومت با جامعه در درک همین جمله است که حاکم به راستی در یابد که در بندگی، هیچ برتری بر

رعایایش ندارد و همه بنده و مملوک پروردگار جهان می باشند. اینجاست که همه توقّعات بی

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۵

جا از بین می رود؛ تمام تکبرها، خودخواهی ها، فرعونیت ها و فخر فروشی ها نابود می شود؛ تمام تشریفات حذف می گردد و وجود حاکم، الگوی تواضع و فروتنی و ادب نسبت به رعایا می شود. و اگر رعیت هم این معنی عالی را درک کند، وجودش سرشار از عزت نفس و شرافت می شود و از تملق و نیایش و نسبت دادن عناوین و القاب و مدایح بی معنی، ابا میورزد؛ در نتیجه عالیترین روابط بین جامعه و حکومت برقرار می گردد.

سند افتخار بشریت و زنده ترین برنامه زمامداری

یکی از اسناد مهم افتخار جامعه اسلام مخصوصاً تشیع، عهدنامه امیر مؤمنان علیه السلام به «مالک اشتر» علیه الرحمه- است که پس از قریب به هزار و چهارصد سال، همچنان معتبرترین اعلامیه حقوق بشر است. جملات و عبارات این عهدنامه، در هر یک از قسمت های مختلف مملکتداری و توجه به حقوق جامعه و حفظ جنبه های مختلف، ارزنده و جالب و اعجاز آمیز است.

این عهدنامه در گذشته و حال، مورد بررسی دانشمندان و حکیمان بزرگ واقع شده و شرح های بسیاری بر آن نگاشته اند که از جمله شرح «توفیق الفکیکی» به نام «الزاعی والرعیته» است.

یادی از آیت الله بروجردی- قدس سره-

روزی از روزها که طبق معمول به محضر استاد بزرگ آیت الله العظمی آقای بروجردی قدس سره- مشرف شدم، در حالی که از آن سرچشمه علم استفاده می کردم، استاد بزرگوار نامه ای را که همان روز به ایشان رسیده بود، به من مرحمت کردند. نامه را گرفتم و مطالعه نمودم. آن چه از نامه در خاطرمان باقی مانده است، به طور خلاصه به این مضمون

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۶

بود: [۱۸۸]

شخصی مسیحی، کاتب و استاد لبنانی، «جورج جرداق» به محضر آیت الله نوشته بود: من درباره تاریخ زندگی امام علی علیه السلام مطالعات بسیار کرده ام و این حقیقت را دریافتم که همه اصولی که در دنیای متمدن معاصر، مورد قبول و اتفاق ملل و امم واقع شده و اساس ترقی و زندگی انسانی شناخته می شود، از زندگی امام، دستورات، روش و رفتار آن حضرت استفاده می شود و علمای اسلام، آنچنان که باید (البته این نظر اوست) به این اصول بر نخورده، و یا آنچنان که باید آن را تشریح نکرده اند.

علمای غرب نیز این مطلب را کتمان کرده اند؛ چون نخواسته اند قبول کنند که شخصیتی در شرق، مظهر و مبین تمام این اصول باشد، و من سزاوار ندیدم که چنین شخصیتی در شرق باشد، و شأن و منزلت و حقیقت مجهول بماند؛ بنابراین، این کتاب را نگاشتم، و چون من مسیحی هستم، کسی نمی تواند مرا به تعصب متهم کند.

نیز نوشته بود که شما را شایسته ترین شخصیتی یافته ام که این کتاب را به او اهدا کنم. بنابراین آن را به شما اهدا می کنم و شما پس از مطالعه، تصدیق می کنید که:

«أَنْتَى أَنْصَفْتُ الْأَمَامَ بَعْضَ الْأَنْصَافِ» [۱۸۹]؛

به درستی که من مرز دادگری را در داوری درباره امام مراعات کردم.

مرحوم استاد، منتظر وصول کتاب بودند که هنوز نرسیده بود.

به عرض رساندم که کتاب ان شاء الله تعالی - می رسد؛ ولی همین نامه نیز از نظر مطالب و اعترافاتی که در آن

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۷

است، سند مهمی می باشد.

کتاب رسید. نام کتاب،

«الأمام علی صوتُ العدالة الانسانیة»

بود؛ که در یک جلد چاپ شده بود و اخیراً به وضع فعلی در چند جلد در آمده است.

حضرت آیت الله پس از آن که اندکی فرصت یافتند، کتاب را مطالعه کردند و به من نیز امر فرمودند که از ابتدا تا پایان آن را مطالعه کنم و هر جا که اشتباهی به نظر آمد، یادداشت نمایم.

من هم به فرمایش استاد آن را مطالعه کرده و آن موارد را یادداشت نمودم و به محضرشان تقدیم کردم.

از جمله مطالب ارزنده ای که در آن کتاب خواندم، بررسی عهدنامه مالک اشتر و مقایسه آن با اعلامیه حقوق بشر بود. [۱۹۰]

این دانشمند مسیحی، مواد اعلامیه حقوق بشر را نوشته و در مقابل هر ماده ای جمله ای از این عهدنامه را قرار داده است و می گوید: این اعلامیه حقوق بشر است، و این هم عهدنامه امام به مالک اشتر. هر دو را که ملاحظه می کنیم، می بینیم در تمام مواد، جملات عهدنامه کاملتر و رساتر است؛ با این تفاوت که:

۱- اعلامیه حقوق بشر را در عصری که به اصطلاح، دنیا پیشرفت کرده، نوشته اند و پس از چند مرتبه تکمیل، به صورت فعلی در آمده است؛ اما علی علیه السلام عهدنامه را بیش از سیزده قرن قبل در موقعی که این حقوق، مطرح و مورد توجه نبوده است، مرقوم فرمود.

۲- در اطراف مواد این عهدنامه و مضمون و الفاظ و متن آن، علمای حقوق و دانشمندان کشورهای مختلف اظهار

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۸

نظر کرده و بررسی ها نموده، و در روزنامه ها در معرض افکار عموم گذاردند، و با اشتراک مساعی آن را نوشتند.

اما امام علیه السلام شخصاً و بدون اینکه با احدی مشورت کرده باشد، هنگامی که مالک اشتر را به حکومت مصر معین فرمود، این عهدنامه را نوشت.

۳- اینان وقتی اعلامیه حقوق بشر را نوشتند، هر چه توانستند بر سر ملل دنیا، به خصوص ملل ضعیف و استعمار زده و محروم منت گذارده و به آن افتخار کردند.

در حالی که امام در اعلام این حقوق برای بشر به احدی منت نمی گذاشت، و آن را انجام وظیفه می دانست.

۴- کسانی که اعلامیه حقوق بشر را به دنیا عرضه داشتند، و خود را بنیانگذار آن (البته به دروغ) معرفی نمودند، خودشان برای این اعلامیه احترامی قایل نیستند؛ و در موقعی که پای منافعشان در بین باشد، مواد آن را زیر پا می گذارند و به آن عمل نمی کنند.

اما امام علیه السلام به شهادت تاریخ، خودش در عمل به این عهدنامه پیش قدمتر بود، و از مواد آن هرگز تخلف نفرمود.

درباره شخصیت عظیم علی علیه السلام هر چه کلام تعقیب شود، به نهایت نمی رسد.

با اینکه هزاران کتاب در مورد شخصیت آن حضرت نوشته شده، مرور زمان روز به روز وسعت و عظمت آن را آشکارتر می سازد؛ و هر کس در مطالعه تاریخ زندگی و فضیلت آن حضرت وارد می شود، خود را در برابر عظمت هایی تازه می بیند که گمان می

کند بر دیگران مجهول مانده است. بنابراین ضمن عرض معذرت از خوانندگان، و اعتراف به قصور خود در اینجا کتاب را پایان می‌دهم و متذکر می‌شویم که حوادث تاریخی ماه رمضان بیشتر از این است. رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۹. که ما درباره اسرار و فلسفه آن بحث کرده ایم. و از نظر آنکه حجم کتاب زیاد نشود، به همین مقدار اکتفا شد. امید است در فرصت دیگر درباره بقیه حوادث، بحث را ادامه دهیم. مُحَمَّد وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ»

[۱] (۱) سورة يوسف، آیه ۱۱۱.

[۲] (۱) مسارالشیعه، ص ۲۷.

[۳] (۱) «ابوالفرج اصفهانی» در کتاب «مقاتل الطالیین» به طور مفصل از این جنایات پرده برداشته است.

[۴] (۱) به نظر ما این علت، یک علت معقول و منطقی برای اقدام مأمون نیست؛ زیرا حکومت و خلافت، حق شرعی حضرت رضا علیه السلام بود و قبول آن، از مقام آن حضرت چیزی نمی‌کاست؛ و مردم هم که به اهل بیت متوجه بودند، برای آن که رهبری اسلام را حق شرعی آنان می‌دانستند و عقیده داشتند که پیشرفت اسلام در مسیر واقعی خود، وابسته به حکومت و رهبری امامان علیهم السلام است؛ که از جانب خدا و رسول، برگزیده و تعیین شده‌اند و بدیهی است که هدف حکومت امامان، اصلاحات واقعی و تأمین عدالت اجتماعی و خیر و سعادت برای عموم است و هدف حکومت غاصبان و زورگویان، منافع شخصی و استبداد و استعمار است.

[۵] (۲) چنانچه از باب ۴۰ «عیون» استفاده می‌شود، بعضی از همین جهت، از خود آن حضرت سؤال کردند و جواب شافی و کافی شنیدند.

[۶] (۱) سورة انبیاء، آیه ۲۶.

[۷] (۱) بحارالانوار، ج ۳، ص ۷، ح ۱۶.

[۸] (۱) ص ۲۰۳، چاپ دارالطباعه.

[۹] (۲) نورالاصبار، ص ۱۴۰.

[۱۰] (۳) باب ۳۷.

[۱۱] (۴) باب اول، ص ۲۱ و ۲۲ و ۲۳.

[۱۲] (۱) ر. ک: مسارالشیعه.

[۱۳] (۲) مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۳.

[۱۴] (۳) کنزالفوائد کراچکی، ص ۷۹.

[۱۵] (۱) شرح نهج البلاغه «ابن حدید»، ص ۳۳۸، ج ۴، چاپ مصر.

[۱۶] (۱) ر. ک: تاریخ یعقوبی و منتهی الامال و

[۱۷] (۲) الغدیر، ج ۷، ص ۲۷۶.

- [۱۸] (۱) کشف الیقین، ص ۹۳.
- [۱۹] (۲) تاریخ یعقوبی، ص ۱۰، ج ۲- نور الابصار، ص ۶۹.
- [۲۰] (۳) احتجاج، ح ۱، ص ۲۴۲.
- [۲۱] (۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۳۱۰، ج ۳، ط مصر.
- [۲۲] (۱) نهج البلاغه «ابن حدید»، ج ۴، ص ۳۳۰ و ۳۳۱، چاپ مصر.
- [۲۳] (۱) ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۹.
- [۲۴] (۲) آنچه در تاریخ وفات حضرت خدیجه و حضرت ابی طالب نگاشتیم، موافق است با «مسار الشیعه» و بعضی کتاب های دیگر. «یعقوبی» وفات خدیجه را پیش از ابوطالب ثبت کرده است. برای اطلاع از سایر اقوال، به کتابهای تاریخ و حدیث و تراجم مانند «اسد الغابه»، ص ۱۹، ج ۱، مراجعه شود.
- [۲۵] (۱) اهل البیت- توفیق ابو علم، ص ۱۰۲، ترجمه نقل به معنی.
- [۲۶] (۱) اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۶ و کتب دیگر.
- [۲۷] (۲) اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۶ و کتب دیگر.
- [۲۸] (۱) اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۷- الاستیعاب، بهامش الاصابه، ج ۴، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.
- [۲۹] (۲) اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۷- الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۸۴.
- [۳۰] (۳) الاصابه، ج ۴، ص ۲۸۲- اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۸ و نظر این حدیث در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶ ذکر شده است.
- [۳۱] (۴) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۴.
- [۳۲] (۱) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۴.
- [۳۳] (۲) مسار الشیعه، ص ۲۸.
- [۳۴] (۱) سوره انبیاء، آیه ۹۲.
- [۳۵] (۲) سوره زمر، آیه ۹.
- [۳۶] (۳) سوره زمر، آیه ۱۹.
- [۳۷] (۴) سوره زمر، آیه ۲۴.
- [۳۸] (۱) سوره سجده، آیه ۱۸.
- [۳۹] (۲) سوره محمد، آیه ۱۴.
- [۴۰] (۳) سوره توبه، آیه ۱۰۹.
- [۴۱] (۴) سوره آل عمران، آیه ۱۶۲.
- [۴۲] (۵) سوره ملک، آیه ۲۲.
- [۴۳] (۶) سوره یونس، آیه ۳۵.
- [۴۴] (۱) سوره رعد، آیه ۱۹.
- [۴۵] (۲) سوره یونس، آیه ۶۲.
- [۴۶] (۳) سوره حجرات، آیه ۱۳.
- [۴۷] (۴) سوره رعد، آیه ۲۹.
- [۴۸] (۵) سوره یونس، آیات ۶۳ و ۶۴.

- [۴۹] (۶) سوره سجده، آیه ۱۹.
- [۵۰] (۱) سوره ص، آیه ۲۸.
- [۵۱] (۲) سوره اعراف، آیه ۱۵۸.
- [۵۲] (۳) سوره حج، آیه ۱.
- [۵۳] (۴) سوره فاطر، آیه ۳.
- [۵۴] (۵) سوره یونس، آیه ۵۷.
- [۵۵] (۱) سوره نساء، آیه ۱.
- [۵۶] (۲) عده ای از مردم در آن عصر در انسائیت زن شک داشتند و آنان که به نظر بلندتر نگاه می کردند، او را برزخ بین انسان و حیوان می شمردند، و می گفتند: زن، زن است، نه حیوان.
- [۵۷] (۳) سوره حجرات، آیه ۱۳.
- [۵۸] (۴) سوره آل عمران، آیه ۶۴: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم.
- [۵۹] (۱) روح الدین الاسلامی، ص ۲۸۹.
- [۶۰] (۱) یهود و نصاری می گفتند: «نَحْنُ اِثْنَاءُ اللّٰهِ وَاجِبَاؤُهُ»؛ ما پسران خدا و دوستان او هستیم.
- [۶۱] (۲) سوره بقره، آیه ۱۱۱ و ۱۱۲.
- [۶۲] (۳) اسراء، آیه ۷۰: به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آنان را در خشکی و دریا] بر مرکب ها] برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم؛ و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکارا دادیم.
- [۶۳] (۱) سوره حجرات، آیه ۱۰: در حقیقت مؤمنان با هم بردارند.
- [۶۴] (۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۵.
- [۶۵] (۳) سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۳.
- [۶۶] (۴) سفینه البحار، ج ۱ ص ۱۳.
- [۶۷] (۵) خوانندگان محترم، می توانند درباره این مطلب به کتب «سفینه البحار»، ج ۱، ص ۱۳، «بحار الانوار» و «دار السلام» تألیف محدث نوری مراجعه نمایند.
- [۶۸] (۱) سوره انفال، آیه ۷۵.
- [۶۹] (۲) در بحار، ص ۳۳۳، ج ۳۸، طبع جدید ب ۶۸، ص ۳۳۳، از «ابن عَمَر» روایت شده است.
- [۷۰] (۳) در بحار و سیره ابن هشام و کتب دیگر نقل شده است.
- [۷۱] (۴) در کتاب بحار و امالی شیخ روایت شده است.
- [۷۲] (۵) در سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲ روایت شده است.
- [۷۳] (۱) این حدیث به حدیث «منزلت» شهرت دارد؛ و از خاصه و عامه به طریق متعدد نقل شده است.
- [۷۴] (۱) المسترشد، ص ۲۶۱.
- [۷۵] (۲) سوره شعرا، آیه ۲۱۴: و خویشاوندان نزدیکت را هشدار ده.
- [۷۶] (۱) مدارک و مصادر این حدیث را در «الغدیر»، ج ۲، ص ۲۷۸ تا ۲۸۴ و «خصائص الوحی المبین» تألیف «ابن بطریق»، ص ۶۲ بنگرید.
- [۷۷] (۲) سیره «ابن هشام»، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، ج ۲.

- [۷۸] (۳) اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۶ و ۲۸.
- [۷۹] (۱) ج ۱، ص ۳۱۸ تا ۳۳۷.
- [۸۰] (۲) ص ۲۸.
- [۸۱] (۳) ص ۱۶.
- [۸۲] (۱) رئیس مجلس مسجد «السیدة نفیسه»، وکیل «وزارة العدل» و ازدانشمندان مطلع.
- [۸۳] (۱) كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۹.
- [۸۴] (۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۷.
- [۸۵] (۲) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۷.
- [۸۶] (۳) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۷.
- [۸۷] (۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۷.
- [۸۸] (۱) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.
- [۸۹] (۲) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.
- [۹۰] (۱) سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.
- [۹۱] (۲) سوره بقره، آیه ۲۵۵.
- [۹۲] (۳) سوره اعراف، آیه ۱۵۶.
- [۹۳] (۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۰.
- [۹۴] (۱) سوره انعام، آیه ۱۲۴.
- [۹۵] (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.
- [۹۶] (۲) سوره فصلت، آیه ۳۴.
- [۹۷] (۱) اهل البيت، توفیق ابو علم، ص ۲۹۱-۲۹۲.
- [۹۸] (۱) اهل البيت، توفیق ابو علم، ص ۲۹۶.
- [۹۹] (۱) خوانندگان محترم می توانند برای استفاده بیشتر از مطالب این قسمت به کتاب «اهل البيت» ص ۲۶۳ تا ۴۱۵ رجوع کنند.
- [۱۰۰] (۲) سوره بقره، آیه ۲۰۸.
- [۱۰۱] (۳) سوره حجرات، آیه ۱۰.
- [۱۰۲] (۱) سوره نساء، آیه ۱۲۸.
- [۱۰۳] (۲) نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۶.
- [۱۰۴] (۳) سوره توبه، آیه ۴۰.
- [۱۰۵] (۱) سوره قصص، آیه ۸۳.
- [۱۰۶] (۱) سوره حج، آیه ۶۲.
- [۱۰۷] (۱) نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵.
- [۱۰۸] (۱) کافی، ج ۸، ص ۱۱۰.
- [۱۰۹] (۲) علی علیه السلام - ملاحظه فرموده بود که چگونه به اتهام شرکت در قتل عمر، خون سه نفر را ریختند و به اسم خونخواهی عثمان، ده ها هزار نفر را به کشتن دادند. بنابراین برای این که موضوع قتل آن حضرت، دستاویز قتل و اتلاف نفوس و

خروج از قوانین اسلام، در قصاص نشود، چنین دستور داد که: درود ما و همه مردم عدالتخواه بر آن پیشوای دادگر داد گستر.

[۱۱۰] (۱) سوره مائده، آیه ۵۴: در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت گرهاسی ندارند.

[۱۱۱] (۱) «بخاری» این روایت را در چهار موضع از کتاب خود، و «ابوداود» و «سنایی» و «ترمذی» در «سنن»، و «طیالسی» و «احمد» در «مسند» نقل کرده اند؛ رک: «مفتاح كنوز السنه، ص ۱۶۰) ولی آنچه مورد اتفاق همه است، این مضمون است: «ان ابني هذا سيد يُصلح الله به بين فئتين» او «بين فئتين عظيمتين»

: به درستی که این پسر (امام مجتبی علیه السلام) - آقایی است که خداوند به وسیله او بین دو گروه (بزرگ)، صلح می افکند. جاعلین حدیث و طرفداران بنی امیه، این گونه نقل کرده اند: «بین دو گروه از مسلمانان صلح می افکند.» در حالی که معاویه که بر علیه خلیفه و امام مسلمین (حضرت علی و امام مجتبی) شوریده، بنا بر سنت نبوی و حتی سیره شیخین، از اسلام خارج شده است؛ زیرا اجماع امت بر بیعت با این دو امام بود و احتمال قوی، توسط طرفداران بنی امیه و معاویه جعل شده است. بنابراین، عبارات «من المسلمین» صحت ندارد.

برای مطالعه بیشتر ر. ک: «ترمذی»، ج ۳، ص ۳۱۶؛ و «اسد الغابه» ج ۲، ص ۱۲؛ و «مرآة الجنان»، ج ۱، ص ۱۲۲؛ و «كنوز الحقائق»، ج ۱، ص ۶۷.

[۱۱۲] (۱) اهل البيت، توفیق ابوعلم، ص ۳۴۳.

[۱۱۳] (۱) نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵: سوگند به خدا اگر شب را بر روی خار سعدان بگذرانم.

[۱۱۴] (۲) به کتاب «معاویة بن ابی سفیان فی المیزان» تألیف «عقاد» مراجعه شود.

[۱۱۵] (۱) اهل البيت، ص ۳۴۰؛ بسیاری از مطالب این فصل اقتباس از این کتاب است.

[۱۱۶] (۱) برای شناختن شخصیت کثیف معاویه به کتاب «النصایح الکافیة» و کتاب «معاویة بن ابی سفیان» که هر دو از تألیفات اهل سنت است، مراجعه شود.

[۱۱۷] (۲) ص ۲۸.

[۱۱۸] (۳) آنچه درباره ولادت آن حضرت ذکر شد، همچنین با نظر «کلینی» در «کافی» مطابقت دارد: هر چند برخی ولادت آن حضرت را در هفدهم و برخی دیگر در نوزدهم این ماه تعیین کرده اند؛ وقولی نیز مبنی بر ولادت آن حضرت در ماه رجب وجود دارد. گفته می شود دعای معروف، حاکی از این ادعا است.

[۱۱۹] (۴) این روایات، بر حسب استقصاء ناقص حقیر، از دوست و هفتاد متجاوز است.

[۱۲۰] (۱) اصول کافی ج ۱ ص ۳۲۲- تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۷۲ و ۲۳۷.

[۱۲۱] (۲) ر. ک: به اصول کافی، ج ۱، در باب (الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام) - و باب (مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام) -.

[۱۲۲] (۳) شرح این مجلس مناظره تاریخی و بی نظیر، در کتب معتبر اهل سنت مانند: صواعق، الاتحاف، نور الابصار، تذکره الخواص و ... نقل شده و در کتب شیعه نیز مانند: مناقب ابن شهر آشوب، ارشاد و اعلام الوری و کشف الغمه و بیش از صدها کتاب حدیث و تراجم و تاریخ آمده است.

[۱۲۳] (۱) سوره مریم، آیه ۳۰.

[۱۲۴] (۲) سوره مریم، آیه ۱۲.

[۱۲۵] (۱) سوره فاطر، آیه ۳۲.

[۱۲۶] (۱) سوره توبه، آیه ۱۱۹: ای کسانی که ایمان آورده اید: از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

- [۱۲۷] (۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۵.
- [۱۲۸] (۱) سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- [۱۲۹] (۲) سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- [۱۳۰] (۱) مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۲۵؛ بحار، ج ۱۹، ص ۲۲۱.
- [۱۳۱] (۲) سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۳.
- [۱۳۲] (۳) سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۴.
- [۱۳۳] (۱) «گوستاولوبون» فرانسوی می گوید: همه مسلمانان جهان، حقیقت مذهب خود را در دو جمله که عبارت از لا اله الا الله محمد رسول الله باشد بیان می کنند، که از حیث جامعیت، اختصار و سادگی واقعاً حیرت انگیز است.
- و نیز می گوید: راستی این است که در میان تمام مذاهب دنیا فقط اسلام می باشد که این تاج افتخار را بر سر نهاد و قبل از همه وحدانیت صرف و خالص را در عالم انتشار داده است (تمدن اسلام و عرب؛ ص ۱۳۰ و ۱۴۳).
- [۱۳۴] (۱) سوره انفال، آیه ۴۹.
- [۱۳۵] (۲) سوره آل عمران آیه ۱۳۹.
- [۱۳۶] (۱) مجمع الزوائد، ص ۹۲، ج ۶، سیره حلبیه، ج ۲، ص ۱۵۷- از ابن عباس ابن هشام، ص ۲۵۱، ج ۲.
- [۱۳۷] (۲) السید عبد الحسین نورالدین العاملی والهیکل، ص ۲۰.
- [۱۳۸] (۳) ر. ک: السید عبدالحسین و نورالدین والهیکل (۱) ص ۲۶ و ۲۷ و ۲۸، و سیره ابن هشام ص ۳۵۵ تا ۳۴۴.
- [۱۳۹] (۴) سوره حج، آیه ۱۹: این دو گروه دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند.
- [۱۴۰] (۱) تفسیر مجمع و تفاسیر دیگر و اسباب التزول واحدی ۲۳۱، و صحیح بخاری، کتاب «بَدءُ الْخَلْقِ» و مُسَلِم، کتاب «تفسیر».
- [۱۴۱] (۲) حُلِیَةُ الْاَوْلِیَاء، ج ۹، ص ۱۴۵.
- [۱۴۲] (۳) ج ۲، ص ۱۹۷.
- [۱۴۳] (۱) كَنْزُ الْعَمَال، ج ۵، ص ۲۷۳؛ ذخائر العقبی، ص ۶۸.
- [۱۴۴] (۲) او آن کسی است که در یک شب درود فرستادند بر او میکائیل و جبرئیل؛ میکائیل همراه با هزار ملک و جبرئیل هم با هزار ملک؛ که اسرافیل به دنباله آنها آمد.
- [۱۴۵] (۱) بنابه نقل «ابن سعد» در «طبقات».
- [۱۴۶] (۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱۱.
- [۱۴۷] (۳) مجمع الزوائد، ص ۶۹، ج ۶ و کتب دیگر.
- [۱۴۸] (۱) سوره انفال، آیه ۸: تا حق را ثابت، و باطل را نابود گرداند، هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند.
- [۱۴۹] (۱) سوره انبیاء، آیه ۹۲: این است امت شما که امتی یگانه است، و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید.
- [۱۵۰] (۲) سوره فتح، آیه ۲۹: و نیز: بر کافران، سختگیر] و [با همدیگر مهربانند.
- [۱۵۱] (۳) سوره مائده، آیه ۵۴: اینان با مؤمنان، فروتن،] و [بر کافران سرافرازند.
- [۱۵۲] (۱) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۸.
- [۱۵۳] (۲) سوره فتح، آیه ۱.
- [۱۵۴] (۳) سوره قصص، آیه ۸۵.
- [۱۵۵] (۱) سوره انبیاء، آیه ۱۰۷: و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

[۱۵۶] (۲) سوره قلم، آیه ۴: و راستی که تو را خویی والاست!

[۱۵۷] (۳) سوره توبه، آیه ۴۰.

[۱۵۸] (۱) سوره آل عمران، آیه ۹۷-۹۶.

[۱۵۹] (۲) سوره اسراء، آیه ۸۱.

[۱۶۰] (۱) سوره انبیاء، آیه ۵۲: این مجسمه هایی که شما ملازم آنها شده اید چیستند؟

[۱۶۱] (۱) امروز روز خون ریختن و کشتار است؛ امروز حرمت اهل مکه حلال می شود.

[۱۶۲] (۲) امروز روز مهر و رحمت است.

[۱۶۳] (۱) کافی، ج ۴، ص ۲۲۵.

[۱۶۴] (۲) کافی، ج ۴، ص ۲۲۵.

[۱۶۵] (۳) کافی، ج ۸، ص ۲۴۶.

[۱۶۶] (۱) کافی، ج ۵، ص ۳۰.

[۱۶۷] (۲) سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۶۸] (۱) ثواب الاعمال، ص ۱۵.

[۱۶۹] (۲) ثواب الاعمال، ص ۱۷.

[۱۷۰] (۱) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷.

[۱۷۱] (۲) اهل البيت، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

[۱۷۲] (۱) اهل البيت، ص ۲۲۸.

[۱۷۳] (۲) سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

[۱۷۴] (۱) شرح الاخبار، ج ۲، ص ۲۵۰.

[۱۷۵] (۲) «مناقب ابن شهر آشوب»، ج ۲، ص ۲۴ و ۲۵ و ۲۶؛ «بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۱۶۳ و ۱۸۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳؛ و تفسیر «مجمع

البیان» و تفسیر «تبیان» و «مسند احمد»، ج ۴، ص ۲۸۱؛ و «حیاء محمّد» (هیکل)، طبع اول، و کتب دیگر و حتی بعضی کتب خاور شناسان مانند «الابطال»، «توماس کارلایل».

[۱۷۶] (۳) سوره مائده، آیه ۶۷.

[۱۷۷] (۱) در این باره ر. ک: کتب و جوامع حدیث و تفسیر شیعه و اهل سنت و عباقت و الغدیر.

[۱۷۸] (۲) سوره نساء، آیه ۱۳۵.

[۱۷۹] (۳) بحار، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۴۳.

[۱۸۰] (۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

[۱۸۱] (۱) عبدالرحمن، بزرگترین خیانت ها را به اسلام و مسلمین مرتکب شد، و خود را مصداق این حدیث که در کتب اهل

سنت روایت است، گردانید:

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: - مَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى عِصَابِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَرْضَى لِلَّهِ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ. (

حقوق الانسان، ص ۷۲)

: هر کس مردی را بر فرماندهی گروهی به کار گمارد، در حالی که در میان آن گروه، فردی هست که خداوند به ریاست او

خشنودتر باشد، به خدا و پیامبر و مؤمنین خیانت ورزیده است.

[۱۸۲] (۱) این است که آن موقف بزرگی که نویسنده معروف مصری «محمّد غزالی»، در کتاب «حقوق الانسان» تحت تأثیر آن قرار گرفته و آن را با موقف بسیار عالی و حسّاس دیگر از علی علیه السّلام- نقل نموده و به هر دو موقف افتخار کرده است (ص ۸۹).

[۱۸۳] (۱) مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۶۵.

[۱۸۴] (۱) شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

[۱۸۵] (۲) شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰.

[۱۸۶] (۳) شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۷.

[۱۸۷] (۱) چون این خطبه مشتمل بر مطالب عالیّه ارزنده است، شایسته است که مورد کمال توجه و دقت اهل معرفت واقع شود؛ قسمت هایی از آن در نهج البلاغه، و متن کامل آن در روضه کافی روایت شده است.

[۱۸۸] (۱) چون فعلاً نامه در اختیار حقیر نیست و اکنون سال ها گذشته است، آن چه را می نویسم، تقریباً نقل به مضمون و خلاصه مطالب نامه است.

[۱۸۹] (۲) این جمله عین لفظ «جورج جرداق» است.

[۱۹۰] (۱) از آن زمان تا حال دیگر فرصت مراجعه به این کتاب را نیافته ام و اکنون هم که این قسمت را می نویسم، این کتاب را در اختیار ندارم. بنابراین آنچه را که نوشته ام، به صورت اقتباسی از آن کتاب عرضه می دارم. خوانندگان عزیز می توانند برای مطالعه بیشتر به اصل یا ترجمه کتاب مراجعه فرمایند.